

سلوک با کتاب

جلد ششم
سیاسی - ۱



سعید عبداللہی



سلوک با کتاب

یادداشت برداری از کتاب‌ها

جلد ششم

سیاسی - ۱

تألیف:

سعید عبداللهی

سلوک با کتاب

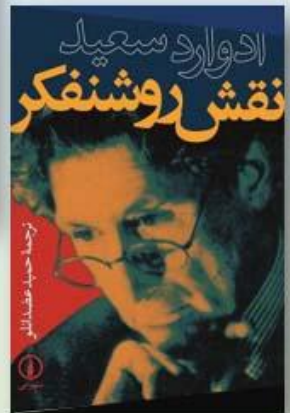
(یادداشت برداری از کتاب‌ها)

جلد ششم

سیاسی - ۱

تألیف: سعید عبداللہی (س.ع. نسیم)

انتشار بر روی اینترنت: شہریور ۱۴۰۵



عنوان نامه

- مقدمه ۷
- خاطره و معرفی س.ع ۹
- تکاپوی جهانی.....ژان ژاک سروان شرایبر.....عبدالاحسین نیک گهر.....۱۷
- معرفیس.ع ۱۳۳
- پیروزی آینده دموکراسی.....توماس مان.....محمدعلی اسلامی ندوشن.....۱۳۵
- معرفی س.ع ۱۵۵
- انقلاب یا اصلاح ...هربرت مارکوزه / کارل پوپر...هوشنگ وزیری ۱۵۷
- معرفی س.ع ۱۶۷
- نقش روشنفکر.....ادوارد سعید.....حمیدرضا عضدانلو..... ۱۶۹
- معرفی س.ع ۱۹۵
- فصل بحرانمیشل سرمنوچهر هزارخانی ۱۹۷
- عناوین جلد هفتم سلوک با کتاب ۲۱۰

کتابی را که می‌خوانید و صفحه‌ی آخر
آن را می‌بندید، سرنوشت حرف‌هایی
که کتاب به شما گفت و ادامه‌ی ارتباط
آن با شما چه می‌شود؟
یادداشت‌برداری، پاسخ زوال است.

مقدمه

سیاست چیست؟ سیاست، علم است یا تجربه؟ علم برای هیچ پدیده‌یی چند تعریف ندارد، بلکه آن را با یک ماهیت و نمود، معرفی می‌کند. سیاست اما در یک تعریف جامع، شناخته و معرفی نمی‌شود.

سیاست از آغاز چه باید می‌بود و چه شد؟ تاریخ اجتماعی جهان انگیزه‌های متفاوت، رویکردهای متفاوت و نتایج متفاوت را ثبت نموده است. یادداشت‌برداری‌های گردآوری شده در جلد ششم مجموعه‌ی «سلوک با کتاب» می‌تواند وجوه مختلف یک منشور از «سیاست» را معرفی کند. هدف از این یادداشت‌برداری‌ها نیز، تلاش برای «فرهنگ‌سازی پیرامون سیاست» است که اصلی‌ترین عامل اثرگذار بر زندگی و سرنوشت بشر بوده است؛ و هنوز هم هست. و تا اسب زمان، ارابه‌ی جهان ما را می‌برد، اکسیژن زندگی با هوای سیاست آمیخته است. ما را از شناخت این آمیختگی و تکاپو برای تغییر، گریزی نیست.

س.ع.

۲۶ مرداد ۱۴۰۵

سیاست چیست؟

افلاطون: سیاست، هنر هدایت جامعه به سوی خیر و عدالت است.

ماکیاولی: سیاست، هنر کسب و حفظ قدرت است.

جان لاک: هدف حکومت، پاسداری از زندگی، آزادی و مالکیت است.

ژان ژاک روسو: سیاست باید بیانگر اراده‌ی عمومی باشد.

منتسکیو: آزادی سیاسی با مهار و تفکیک قدرت، حفظ می‌شود.

کارل مارکس: سیاست در جامعه‌ی طبقاتی، عرصه‌ی کشمکش منافع و قدرت طبقاتی است.

فریدریش نیچه: سیاست غالباً میدان کشمکش اراده‌های معطوف به قدرت است.

ماکس وبر: سیاست، کوشش برای مشارکت در قدرت یا اثرگذاری بر توزیع قدرت است.

هانا آرنست: سیاست در فضای میان انسان‌ها و از طریق کنش مشترک پدیدار می‌شود.

میشل فوکو: قدرت فقط در حکومت نیست؛ در روابط اجتماعی و نهادها نیز جاری است.

خاطره، معرفی

عصر یک روز زمستانی سال ۱۳۶۲ یا ۶۳ در فلکه‌ی دوم آریاشهر [صادقیه] با دوستم احمد، شال و کلاه کرده، دست به طرف هر سواری‌یی می‌گرفتیم که جای خالی برای سوار شدن داشت. مقصد ما میدان «شهرزیا» یا زیباشهر در شمال دهکده‌ی المپیک [مجموعه ورزشی آزادی] بود. اوپلی نه‌چندان روبه‌راه جلومان ایستاد. احمد رفت جلو، من عقب. به‌محض تکیه دادن به صندلی، قیافه‌ی راننده در آینه، برآیم خیلی آشنا آمد. هرچه با حافظه‌ام کلنجار رفتم، به‌جا نیاوردم. نگاهم را که از آینه برداشتم، چند کتاب روی داشبورد دیدم.

یکی دو دقیقه‌یی که رفتیم، احمد از راننده اجازه خواست نگاهی به کتاب‌ها بیندازد. راننده خیلی صمیمی و مشتاق، استقبال کرد. احمد کتاب رویی را برداشت و سرش رفت توی کتاب. من هم جسارت کردم و از راننده پرسیدم: آقا ببخشید، شما برای من خیلی آشنا می‌آید، نمی‌دانم کجا شما را

دیده‌ام». راننده قدری سرش را کج کرد، توی آینه من را دید و با ته‌لبخندی گویای شهرت و نام‌آوری، خودش را معرفی کرد. به‌جا آوردمش. ابراز خوشحالی و احترام کردم. از اقتصاددانان به‌نام ایران بود. در سال ۱۳۵۹ دو کتاب جیبی و چند مقاله‌ی او در باب اقتصاد را خوانده بودم. یادم آمد که اسفند سال ۱۳۵۸ که کاندیدای مجلس شورای ملی بود، عکس‌اش را در روزنامه‌ها و نشریه‌ها دیده بودم. از کتاب‌ها و نوشته‌های جدیدش پرسیدم. از سختی انتشار کتاب گفت و با اشاره‌ی انگشت به کتاب در دست احمد، با تأکید گفت: «این کتاب را حتماً بخوانید. به دیگران هم بدهید بخوانند». پرسیدم: «اسم کتاب چیه؟». گفت: «تکاپوی جهانی».

به میدان شهرزبیا که رسیدیم، حین پیاده شدن، احمد کتاب را گذاشت روی داشبورد. راننده سریع برداشت و گذاشت توی دست احمد: «ببرید، ببرید، مال شما. به دیگران هم بدهید!» از احمد اصرار و از راننده انکار؛ پول نگرفت.

توی راه که باید پیاده تا خانه می‌رفتیم، کتاب را ورق می‌زد. در معرفی‌نامه‌ی ناشر کتاب آمده است که بیشترین ترجمه و بیشترین فروش را فقط در سه ماه اول انتشار داشته است. [در سه ماه اول انتشار در ۱۹۸۰، ۴۰۰۰۰ نسخه فروش در فرانسه داشته، به ۱۸ زبان ترجمه شده. در سه ماه اول ۱۹۸۱، یک میلیون و پانصد هزار نسخه، در ۱۰ زبان به فروش رسیده است.]. خواندنش برایم یک ضرورت شد. یک‌بار در ایران، ناقص و ناتمام خواندم، ولی در لیست کتاب‌های رسوب کرده در حافظه‌ام ماند.

یادداشت برداری مفصل از این کتاب، پاسخ به همان کنجکاوی سالیان و رساندن پیام و مغز کتاب، به «دیگران» است.

خواندن کتاب «تکاپوی جهانی» بایسته است؛ برای آن‌ها که چگونگی یا روش‌های چرخه‌ی سیاسی و اقتصادی جهان ما، به زندگی‌شان می‌ساید و گاه زندگی‌شان را دگرگون می‌کند. آیا زندگی‌یی را می‌توان در دنیا یافت که از سایش چرخه‌ی داخلی و جهانی سیاست و اقتصاد بر بال و پرش در امان باشد؟!

این کتاب از صدها اتاق فکر سیاسی و اقتصادی که برای تعیین سرنوشت کشورها و مردمان تصمیم می‌گیرند، آمده است.

خواندن کتاب «تکاپوی جهانی»، حوصله و البته مسئولیت‌شناسی می‌خواهد. با خواندن این کتاب، بیش از پیش واقع‌بین می‌شویم؛ خاطره‌ها از گذشته‌ها به یاریِ رؤیاها برای تصور آینده‌ها می‌آیند، ولی «واقعیت‌ها» در هم‌اکنون ملموس، دیدنی و درک‌شدنی می‌شوند.

تصور کنید به سقف زمین در لایه‌ی زیرین آسمان بروید و از آن‌جا قیل و قال سیاسی، اقتصادی و اجتماعیِ جهان‌مان را در هزاران اتوبان متقاطع تماشا کنید. کتاب «تکاپوی جهانی» همان لایه‌ی زیرین آسمان است برای آن‌ها که برای شناخت این جهان لجبازی می‌کنند.

باید یک انسان پرسشگر باشی تا کنجکاوانه حوصله کنی و این کتاب را با دقت بخوانی تا رشته‌های مرئی و نامرئیِ تصمیم‌گیری‌ها برای دنیای ما را بشناسی؛ تا ببینی که چگونه نظامی‌گری دولت‌ها [با کمک شرکت‌ها]، زندگی و فرهنگ را بلعیده و آینده‌ی انسان‌ها را گروگان گرفته است. با این کتاب که شانه‌به‌شانه قدم می‌زنیم، حس می‌کنیم که راز بقا میان دولت‌ها و شرکت‌ها چگونه در غشایی از جامه‌ی شیک انسانی، ولی با زربفت دیپلماسی و با کشاکش منافع و قدرت عمل می‌کند.

شاید در هیچ کتابی این قدر واضح و روشن و با جزئیات متوجه علت عقب‌ماندگی کشورهای جهان سوم نشده باشیم؛ کشورهایی که در بسیاری از آن‌ها ثروت‌های طبیعی و معدنی‌شان، بلای جان‌شان شده و خرج حرص و آز سلاطین و شاهان و شیخان و آمران قدرت و صاحبان پول و مکندگان ثروت‌های جهان سوم می‌شود.

با این کتاب که گام‌به‌گام می‌شویم، مشاهده می‌کنیم که چقدر زیست طبیعی و اقتصاد روزانه‌ی غرب، وابسته‌ی مطلق و بدون جایگزین به منابع و معادن آفریقا و آسیاست؛ و این وابستگی چه استعمارگری و جنایت‌کاری که به بار نیاورده است!

این کتاب یک جاهایی شما را با توصیفات و گزارشات و اعداد و ارقامش به حیرت وامی‌دارد، یک جاهایی سکوت می‌کنید تا تصور کنید که در چه جهانی هستید و یک جاهایی احساس خوشایندی می‌کنید که به شما

چه دانش‌های بنیادین را می‌افزاید تا بدانیم در محاصره و اشعه‌های چه دنیایی زندگی می‌کنیم. کتابی که به ما فرهنگ سیاسی و جهان‌بینی تاریخی می‌دهد. این کتاب سفری است از سیاست و تکنولوژی گذشته‌ی جهان و طی مراحل تکاملی آن تا تحول جهانی ورود به دنیای انفورماتیک. «تکاپوی جهانی» مرحله به مرحله نشان می‌دهد که چه حوادثی ما را از جهان صنعتی به دنیای انفورماتیک آوردند.

در «تکاپوی جهانی» می‌خوانیم:

- نفت، چگونه جهان و بقای انسان‌ها و کشورها را رهبری می‌کند، جنگ راه می‌اندازد، استعمارگر راه می‌اندازد، زندگی را هم رنگ‌آمیزی رنگین‌مانی می‌کند.

- چرا تنگه‌ی هرمز گلوگاه انرژی و زیست جهان و تعیین‌کننده‌ی موازنه‌ی قدرت میان دولت‌هاست؟

- زیر و بم رقابت شرکت‌ها و دولت‌ها، «غول‌هایی که خون تمدن را می‌مکند» بر سر منافع پولی و اقتصادی و بازار...

- چگونه شرکت‌ها، دولت تعیین می‌کنند و انتخابات و رأی مردم، فقط شکل و فرم تمدنی آن را نقش می‌دهد؟ حتی در دموکراسی‌های مشهور...

- چرا در ایران و جهان، فاصله‌ی طبقاتی مدام بیشتر می‌شود؟ «خودویرانگری شاهنشاهی» چیست و جزم‌های آیینی با مردم جهان و ایران چه کرده‌اند؟

- نتیجه‌ی دیدار با آلبرت اینشتین در یک جنگل و مکیدن دانش او، با جهان چه کرد؟

- جزئیات پشت پرده‌ی تصمیم‌گیری برای بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی چه بود؟ اورانیوم آن از کجای جهان آورده شد؟

- اگر ژاپن در دام حیل‌های روزولت نمی‌افتاد، اگر مغلوب جناح جنگ‌طلب حکومت خود نمی‌شد، سرنوشت جنگ جهانی دوم چه می‌شد و جهان ما امروز چه موقعیتی داشت؟ کتاب «تکاپوی جهانی» آینه‌یی تمام‌قد برابر همین واقعه است.

- آیا اذهان ژاپنی می‌بایست از شهادت‌گاه هیروشیما بگذرند تا در هر یک از آنان، نیروی عقل با واکنش زنجیره‌یی «هوش انسانی»، نیرویی چونان نیروی هسته‌یی رها شود؟ حکایت عجیب برخاستن ققنوس ژاپن از خاکستر خویش، کشف معدن هوش، رسیدن به سلطان پروسسور و فتح بازارهای جهان.

- چگونه آیین‌های خشک عقیدتی و جزم‌ها، زمان و تفکر و زندگی را به چهارمیخ می‌کشند؟

- لحظات استیصال و درماندگی رهبران کشورها، هم‌چون مردمان...
- چگونه گاندی، مصدق، نهرو، تیتو، ناصر، سوکارنو و نکرومه، پیشوایان

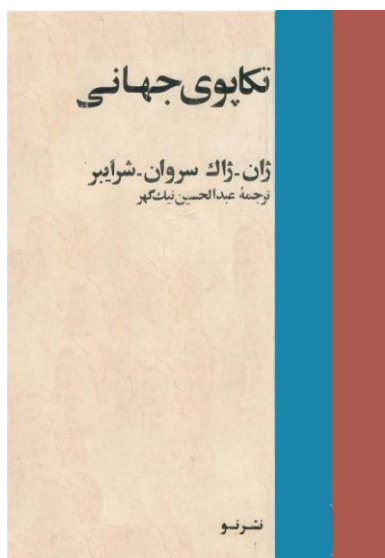
شکستن تابوی استعماری شدند؟

- چگونه اسرائیل منزوی، با هم فکری فرانسه و انگلیس، سپر بلای اروپا و سپس آمریکا در خاورمیانه می شود؟

- چرا و چگونه جنبش های سیاسی آزادی بخش در دوران جنگ سرد رشد کردند؟

.. آیا همه ی پیش بینی های «تکاپوی جهانی» درست از آب درآمدند؟
 - «آگاهی یافتن و تنها آگاهی یافتن، شانس آینده ی ما را خواهد ساخت.»

س.ع.



یادداشت‌برداری از کتاب

تکاپوی جهانی

نویسنده [مؤلف]: ژان ژاک سروان شرایبر

مترجم: عبدالحسین نیک‌گهر

انتشارات نشر نو، چاپ اول، ۱۳۶۱

۴۶۰ صفحه

یادداشت‌برداری — مرداد ۱۳۹۲ / مرداد ۱۴۰۵ [۱۰۵ صفحه]

«داعیه‌ی این کتاب آگاه ساختن افکار عمومی از حقایق نوینی است که پیش از راهیابی در اذهان، افق را دگرگون کرده‌اند. باری اگر ما نگاهی را که انسان‌ها بر جهان و بر آینده‌اش دارند تغییر ندهیم، تلاش‌مان را شروع نکرده‌ایم. هنوز گفتنی بسیار است.»

(تکاپوی جهانی، ص ۴۲۴)

«اگر درنهایت، آینده‌ی جامعه‌ی ما از کمیابی مواد اولیه کمتر رنج ببرد تا از فقدان همگانی وجدان تاریخی، تا از ناتوانی ملت‌ها در داشتن مناسبات طبیعی شرکا، آن وقت چه خواهد شد؟»

(تکاپوی جهانی، ص ۴۲۷)

معرفی

(از یادداشت ناشر در معرفی کتاب)

این کتاب در ۲۰ اکتبر ۱۹۸۰ منتشر شد. در سه ماه اول انتشار، تیراژ آن در فرانسه به ۴۰۰۰۰۰ نسخه رسید و به ۱۸ زبان ترجمه شد. در ژانویه ۱۹۸۱، در مجموعه کتاب‌های جیبی انتشار یافت و عنوان پرفروش‌ترین کتاب را کسب کرد. در سه ماهه اول ۱۹۸۱، یک میلیون و پانصد هزار نسخه از آن در ده زبان به فروش رسیده است.

مقدمه مؤلف

ما در لحظه‌ای استثنائی از دگردیسی جامعه‌ها، از جمله جامعه خودمان زندگی می‌کنیم. لحظه‌ای که نظیر آن در طول قرن‌ها کمتر و کمتر پیش می‌آید. ص ۱

پنج قرن پیش، رابله (Francois Rablais / ۱۵۵۳-۱۴۹۴ نویسنده و متفکر انسان‌دوست فرانسوی. م.) و سروانتس (Miguel de Carvantes / ۱۶۱۶-۱۵۴۷ نویسنده اسپانیایی. مصنف «دن کیشوت». م.) بر پایه اختراع صنعت چاپ، جهش بزرگ نوزایش (رنسانس) را بنا نهادند و نظم اخلاقی را به‌لرزه درآوردند: زیر و رو شدن فنون، در ساخت‌های اجتماعی و الگوهای ذهنی. ص ۱ و ۲

یک قرن در عصر صنعت چاپ، بی‌تردید معادل ده سال در عصر

رایانه‌هاست. ص ۲

اگر قرار است و باید جامعه اطلاعات که هم اکنون جانشین جامعه صنعتی فروپاشیده می شود، به اشتغال کامل استعدادهای همه بینجامد، و درهای آینده را به روی ما و به روی پنج میلیارد انسان دیگر - و پیش از پایان نفت - بگشاید، یک انقلاب اجتماعی، آن هم همین امروز ضروری است. ص ۲

ژان ژاک سروان شرایبر

بخش نخست زنک خطر

۱

شبی در طائف

ده فروند جت خصوصی وزرای نفت، یکی پس از دیگری فرود می آیند. سواری های مجلل، جلو هر هواپیما به ردیف می ایستند و سپس بی درنگ به راه می افتند. راننده ها، مسافران شان را در برابر ویلاهایی که در انتظار آنهاست، پیاده می کنند. یک قشون ۵۰۰ نفری، مأمور نگهبانی از امنیت وزرای نفت است، که با خودروهای زرهی شان گویی کمربندی از برنز به دور محوطه کشیده اند. ص ۷ و ۸

از هر کیف وزارتی، نسخه ای از گزارشی بیرون می آید که از دو سال پیش تاکنون، این مردان مأموریت داشته اند روی آن کار کنند و برای اولین بار یک «خط مشی بلندمدت» برای جاه طلبانه ترین کارتل در تاریخ اقتصادی نوین

تدوین نمایند. این کارتل: «سازمان کشورهای صادرکننده نفت» است، که حروف اول آن «اوپک» همه جا، هر روز چون پتک فرود می آید، در دلها هراس می آفریند، حسد برمی انگیزد، غالباً تهدید می شود و سرنوشت ملت ها را رقم می زند. ص ۹

بیانیه چهل صفحه ای در جلد سبز، همراه با نامه شخصی و مؤدبانه زکی یمانی، رئیس کمیته «خط مشی بلندمدت»، برای هر یک از شرکت کنندگان، خطوط اصلی نظم نوین جهانی را ترسیم می کند؛ منظور این است که آن را جانشین نظم از نفس افتاده و از رمق رفته سه دهه پیش سازند، که فردای جنگ جهانی دوم توسط دنیای غرب مستقر شده بود. ص ۱۰

دوکلید اقتصاد از پا درآمده جهان، یعنی انرژی و سرمایه، در دست اوپک است؛ در میان دست های ناتوانشان. می دانند که این قدرت جادویی را باید به هر نحو شده در خدمت همگان قرار دهند، گریزی نیست. اما شرط آن چیست؟

شرط آن این است که این سرزمین افسانه ای که سه میلیارد پرولتر روی زمین هرگز به آن راه نداشته اند، ملک همگانی شود و سرانجام جهان مکمل یکدیگر شود و اراده کنند راه ها را ببایند. این است پیام اجلاس اوپک که به نام خودشان و به نام میلیاردها انسانی که از سرنوشت خویش بی خبرند، تهیه شده است. ص ۱۱

دست نویسندگان این بیانیه نلر زیده است:

«چرخش رویدادها، سرانجام به سازمان ما بعدی کاملاً نوین و مسئولیتی جهانی داده است. «بر آنیم که این مسئولیت را بطور کامل به عهده گیریم و با دیگر کشورهای جهان سوم، درباره هر یک از جهات اساسی نظم نوین جهانی، برنامه مشترک و فراگیری تهیه کنیم و آن را مبنای مذاکره با جهان صنعتی قرار دهیم. از هیچ کوششی برای تغییر شکل بنیادی وضعیت جهان سوم نباید صرف نظر شود. نظام اقتصادی و پولی حاکم بر نظم گذشته، که دیگر قابل قبول نیست، باید از بیخ و بن اصلاح شود.» صص ۱۱ و ۱۲

۲

تندرهای آسمانی

یک تصمیم فنی، که در سالن زیبا و مجهز به تهویه مطبوع هیئت مدیره شرکت «اسو» در «مرکز راکفلر» در نیویورک گرفته می شود، موجب می شود که دو قاره، دو قوم، دو فرهنگ - یعنی عربستان اسلامی و آمریکای لاتین - برای نبرد علیه غول های صنعتی مغرب زمین، با هم متحد شوند. همین برخورد است که بعدها نسبت قوای اقتصادی جهان را زیر و رو می کند و پس از بیست سال، به دعوت طائف می انجامد.

قطعاً یک فیلسوف، جامعه شناس یا مورخ می تواند حدس بزند که همگرایی داهیانۀ این دو تمدن موجد چه نیرویی - آکنده از شکیبایی و شوق،

انعطاف تاکتیکی و قاطعیت استراتژیکی - خواهد شد. اما هنگامی که رئیس شرکت عظیم آمریکایی اسو، این تصمیم سرنوشت ساز را می گیرد، از میان سیاستمداران، اقتصاددانان و کارشناسان امور نفتی، کسی نیست که پی آمدهای ناشی از آن را پیش بینی کند. ص ۱۶ و ۱۷

اما طاس های سرنوشت رها شده اند. شرکت های نفتی به خیال اینکه بدون مذاکره و اطلاع پیشین، می توانند منابع و بودجه کشورهای تولید کننده را مثله کنند، تصمیم خود را می گیرند. در برابر این تصمیم، وزیر نفت ونزوئلا، نخستین کسی است که تغییر اوضاع را اعلام می کند: «حال که چنین است، ما نیز باشگاهی تشکیل می دهیم، بسیار بسته، که ۹۰ درصد نفت خام بازارهای جهانی را در اختیار داشته باشد. از این پس دست در دست همدیگر کار می کنیم و تاریخ را می سازیم.» ص ۱۸

وزیر نفت ونزوئلا سازماندهی این گردهم آیی را که روز ۹ سپتامبر ۱۹۶۰ در میان بی تفاوتی عمومی پایتخت های غربی در بغداد گشایش یافت، به نبوغ تشکیلاتی وزیر نفت عربستان، عبدالله طریقی واگذار می کند. طریقی به شرکت کنندگان پیشنهاد می کند که دست به ایجاد ابزار مشترکی به نام «سازمان کشورهای صادرکننده نفت» بزنند. در همین شب است که چهار حرف مقدر بر لوح قرن ثبت می شود و اوپک نخستین اعلامیه خود را صادر می کند: «اعضای سازمان دیگر بیش از این نمی توانند در برابر نظر شرکت ها منفعل بمانند. برای آینده، خواستار حفظ قیمت ها خواهند بود. ص ۱۹

می‌بیند که چگونه این غول‌ها که خون تمدن را می‌مکند و پس از حمل و تصفیه به فروش می‌رسانند، مجازات هم نمی‌شوئند و یکی پس از دیگری در رده‌های نخست شرکت‌های صنعتی جهان، حتی جلوتر از شرکت‌های اتومبیل‌سازی، فولاد و شیمیایی قرار می‌گیرند و همه‌جا، بی‌سروصدا، بازارها را بین خود تقسیم می‌کنند از قدرت‌های سیاسی محلی پشتیبانی می‌نمایند. ص ۲۰

شرکت‌های غربی توانسته بودند در خرید نفت از کشورهای تولیدکننده، قیمت‌ها را ثابت نگاه دارند، یعنی به قیمت‌های واقعی، آن را رفته‌رفته کاهش دهند: قیمت نفت از ۱ دلار و ۲۰ سنت در سال ۱۹۰۰ به ۱ دلار و ۸۰ سنت در سال ۱۹۶۰ می‌رسد. ده سال تمام پس از تأسیس اوپک، در سال ۱۹۷۰، قیمت هنوز ۱ دلار و ۸۰ سنت است. در این فاصله جنگ «شش روزه» [میان اعراب و اسرائیل بر سر مسئله فلسطین] وقوع یافته و به شکست و سرشکستگی ارتش‌های مصر، سوریه و اردن انجامیده است. رهبران «خط مقدم جبهه» از برادران عرب می‌خواهند که همبستگی بیشتری نشان دهند و با استفاده از حربه نفت، نسبت قوا را واژگون سازند. ص ۲۴

شاه ایران نیز، در میان متحدان غرب، نزدیکترین روابط را با آمریکا دارد. به شدت با نهضت‌های توده‌ای که در آن‌ها به گمان خود همیشه دست مسکو را می‌بیند، دشمنی می‌ورزد. او نیز با سرشت نیرومند و پیچیده قدرت‌های نفتی، مالی، بانکی، صنعتی، سیاسی و نظامی که بازار پر ارزش نفت را زیر نظر دارند

و کنترل می کنند، به خوبی آشناست. او هم مانند پادشاه عربستان معتقد است که شرایط رویارویی با شرکت ها و حامیان آنها هنوز فراهم نیست. ده سال پس از تأسیس اوپک، هیچ تغییری مخصوصاً در آنچه که مربوط به قدرت «شرکت های نفتی» می شود، حاصل نشده است.

در این جهت حرکت نه از تهران آغاز خواهد شد و نه از ریاض. دو بایتخت نیرومند نفتی در آن نقشی نخواهند داشت؛ حرکت از جایی شروع خواهد شد که کسی انتظارش را ندارد، از ناحیه ای کویری و کاملاً دست آموز، از کشور پادشاهی سلطان پیرادریش، یعنی از لیبی.

در تابستان سال ۱۹۶۷، در مدتی کمتر از یک هفته، ارتش متحده اعراب درهم می شکند و احساس سرشکستگی هو لناکی به دنیای اسلام دست می دهد. ص ۲۴ و ۲۵

چرچیل در سال ۱۹۱۹، یعنی در پایان جنگ جهانی اول، نخستین کسی بود که در مجلس عوام انگلیس اعلام کرده بود: «شکی نیست اگر متفقین توانستند کشتی جنگ را به ساحل پیروزی برسانند، به خاطر جریان پیوسته نفت بود.» حال نیم قرن بعد، اگر همین نفت به جای قدرت های استعماری غرب، از آن کشورهای خلیج باشد، آیا همان پیروزی امکانپذیر نیست؟

قدرت غرب صنعتی، به راستی که قدرتی شیطانی است؛ و لاقیدی مردم سرزمین های آفتابی، در طول قرن ها، آنچنان ریشه دوانده که دشوار است در لحظه آزمایش، در عمل نه در گفتار، به شهامت مبدل گردد. ص ۲۵

دو کشور منطقه، یکی در ساحل خلیج و دیگری در مدیترانه، که هر دو از لحاظ نفت غنی هستند و در وابستگی به غرب استوار، به هیچ وجه آمادگی چنین رویارویی را ندارند. نخست ایران دوران شاه است که ثروت و قدرت اقتصادی و ارتش مدرن آن که به وسیله ایالات متحد تجهیز شده، سال به سال باد می کند و در این ایام فکر و ذکر ندارد جز بازسازی امپراتوری ایران باستان، یعنی شاهنشاهی کورش کبیر که قرار است به زودی سالگرد ۲۵۰۰ ساله آن را با شکوه هرچه تمامتر برگزار کند.

دیگری، کشور پادشاهی قدیمی و عقیم لیبی در ساحل مدیترانه است که بارها بر اثر لشکرکشی های انگلیسی ها، ایتالیائی ها، آلمانی ها، دوباره انگلیسی ها و سرانجام آمریکائی ها دست به دست گشته است. شبیه یک بلوا، کویری است که کافی است با چند ستون زرهی - واندکی طلا برای پادشاه - وارد آن شد. در این زمان، هیئت های خارجی اکتشاف، در این کشور به میدان های گسترده نفت و به هیدروکربوری با کیفیت بسیار مرغوب دست یافته اند. این کشور هم بار خودش را بسته است.

اما ثروت لیبی تنها به جیب شرکت های بزرگ سرازیر می شد و مازاد آن نیز صرف هزینه نگهداری کاخ ها و هتل هایی در اروپا می شد که برادران، پسرعموها، نوه ها، برادرزادگان و اعوان و انصار ملک ادريس در آن ها زندگی می کردند. ص ۲۶

آمریکا بیست سال پس از آنکه در ایران نخستین انقلاب ملی گرایانه امپراتوری نفت - انقلاب پیرو پیش کسوتی چون مصدق - را منکوب می کند و محمدرضای جوان را به تاج و تخت بازمی گرداند، عربستان را چنان پر ظرفیت بارگیری می کند و آن را به ماجرای بزرگ اقتصادی تمامی غرب وابسته می سازد، و لیبی را در صف مشتریان قابل اطمینان خود حفظ می کند، قادر است شاهد بیراهه رفتن بی رمق کشورهای نفت خیز باشد. یک ماه بیشتر طول نمی کشد که داعیه تحریم صدور نفت رسماً کنار گذاشته می شود. ص

۲۷

اما حقیقت امر این بود که تأمل درباره عربیت و اینکه در آینده چگونه خواهد بود، در دستور کار خدایان اقتصاد چندملیتی، که در اوج بالندگی است، قرار نداشت. در نظر آنان اعراب از درآمدهای نفتی که به خاطر حجم استخراج از چاه های بی نظیر خاورمیانه پیوسته گسترش می یافت، اشباع شده بودند. اما اعراب هرگز تا این حد سرگشته نبوده اند: جمعی بر اثر شکست های پی در پی نظامی و جمعی دیگر بر اثر تنعم و فراخی که از پیوند تنگاتنگ با اقتصاد غرب برایشان فراهم آمده بود. سرچشمه تندر همین سرشکستگی است.

ص ۲۸

۳

شگفتی در لیبی

چهار مرد جوان که دو نفرشان عرب‌اند، وارد باشگاه «سفرا» می‌شوند. این باشگاه، در عین حال، رستوران معروفی نیز هست. در طبقه فوقانی آن قمارخانه‌ای با شهرت بین‌المللی دایر است. پس از صرف شام، دو جوان عرب، که از وقتی که در اردوگاه افسران برگزیدهٔ بریتانیا به کارورزی اشتغال دارند، امشب یکی از شب‌های نادر مرخصی آنان محسوب می‌شود، برای تماشای بازی به طبقهٔ فوقانی می‌روند.

جوان‌ترین آن دو، که قیافهٔ عجیب و هیکل ورزیده‌ای دارد به یکی از میزهای بازی نزدیک می‌شود، و نگاهش بر روی یکی از بازیکنان خیره می‌ماند. به دوستش می‌گوید: «من این مرد را قبلاً دیده‌ام. تو او را می‌شناسی؟ با چه کسی بازی می‌کند؟»

شخصی که او شناسایی کرده بود، روی مبالغه‌نگفتی، با یکی از صاحبان سرشناس شرکت کشتیرانی یونانی بازی می‌کرد. جوان عرب آن‌قدر نگاهش را بر روی این قمارباز جهنمی، که ظرف کمتر از یک ساعت، نزدیک به نیم میلیون دلار باخته بود، ثابت نگاه داشت تا توانست او را به‌جا بیاورد: او مشاور شخصی ادريس پادشاه لیبی است.

افسر جوان از دیدن این منظره خشکش می‌زند. مانند مجسمه، صامت و ساکت، می‌خواهد از آنچه که در دو قدمی‌اش می‌بیند اشباع گردد: این دست‌ها، این پول‌ها، این مستی قمار، این سرگیجه.

دوستش می‌خواهد او را برای هواخوری به بیرون ببرد. اما او نمی‌پذیرد و زیر لب زمزمه می‌کند: «بگذار تماشا کنم، تازه می‌فهمم با طلاهایی که از ما می‌دزدند، چه می‌کنند!» ص ۲۹ و ۳۰

زخم‌های عمیقی در قلب مردم عرب و نفرت از همهٔ غرب، مردم لیبی را نیز مانند دیگران متأثر کرده است. شاهد آن، خشم توده‌ها، حرکت مردم در خیابان‌های شهرها، نزدیک شدن ستون‌های مرد و زن و کودک به پایگاه هوایی آمریکایی‌ها است.

اگر در سال‌های دههٔ ۶۰-۱۹۵۰ هنوز می‌شد بی‌دغدغهٔ خاطر توطئه کرد و به‌زور قدرت را از دست مصدق خارج ساخت - و چاه‌های نفت را بازپس گرفت - در سال ۱۹۷۰، بدون پذیرفتن خطرات بسیار، چنین راه حلی وجود ندارد. ص ۳۳

قذافی که نمی‌خواهد حتی یک لحظه از شتاب رویدادها بکاهد، قصد خود را دربارهٔ ملی کردن همهٔ شرکت‌های نفتی که در لیبی مستقرند، با سرگرد جلود که از این پس سمت نایب رئیس شورای انقلاب و عملاً وظایف نخست‌وزیری را بر عهده دارد، در میان می‌گذارد.

جلود که متوجه خطر است، باشهامت با این نظر قذافی، بنایارت جوان صحرا به مخالفت می‌پردازد و علت آن را، همراه آنچه در طول دعوت‌ها و میهمانی‌های شام در سرشت قدرت اقتصادی نوین و تفاوت‌های اساسی سهمگین آن با قدرت کاذب نظامی آموخته است، به تفصیل و با دقت تمام شرح می‌دهد. قذافی بی‌آنکه برآشفته شود، گوش فرامی‌دهد و سعی می‌کند بفهمد.

جلود به او می‌گوید: «با ملی کردن شرکت‌ها، ممکن است همه چیز را از دست بدهی. ممکن است تحریم آن‌ها ما را فلج کند، زیرا همه شرکت‌ها با هم همبستگی دارند. خطر بسته شدن همه چاه‌ها، توقف استخراج و حمل و نقل، بریدگی شبکه‌های بازرگانی و توزیع وجود دارد... و ما حتی یک نفر تکنیسین نداریم که به جای آنان بگماریم. ص ۳۴

در ۱۴ سپتامبر ۱۹۷۰، برای نخستین بار، یک کشور عرب افزایش قیمت را به همه نظام نفتی دنیای غرب تحمیل کرده است. ص ۳۶

۴

سوگند الجزائر

«نیروی محرکه بزرگ زندگی خود را نه از کتاب‌ها گرفته بود و نه از دیدن نمایش بی‌عدالتی‌های اجتماعی. سرچشمه آن بینشی بود که در تنهایی و

در صحرا به او دست داد. زندگی او راتنها با این بینش می توان تبیین کرد... با نفت و درآمدهای سرشار آن به زودی وسوسه بزرگ غرب هم برای اعراب فرامی رسید... این سعود می خواست که از مواهب تمدن غربی بهره گیرد، اما نمی خواست بگذارد که جهات ویرانگر آن نیز رسوخ کند و اتباع او را به فساد کشاند. برای مهار کردن این نیروها او از قرآن استعانت می جست.»

بدین ترتیب دو مردی که ظاهراً از هر لحاظ جدا هستند، دیدگاه‌هایشان درباره بازسازی دنیا پس از رستاخیز قدرت عرب، کاملاً متفاوت است، فیصل و قذافی به هنگام نبرد با هم «برادر» ند. ص ۳۸ و ۳۹

«انقلاب مصدق به سال ۱۹۵۱ در ایران جزئی جدانشدنی از نهضت‌های یزرگ رهایی ملی است که پس از جنگ جهانی، در جهان سوم رواج می یابد. در دو دهه ۶۰-۱۹۵۰ و ۷۰-۱۹۶۰، در این مناطق، همه جا انقلاب‌های ملی استعمارزدایی به چشم می خورد که مصادیق بارز آن‌ها سوکارنو در اندونزی، گاندی و نهرو در هند، محمدعلی جناح در پاکستان، مصدق در ایران، ناصر در مصر، نکرومه در غنا و بن‌بلا در الجزایر است؛ حرکت، حرکت واحدی است.» ص ۴۰

با وصف این، مسئول سرمایه گذاری‌های خارجی وزارت نفت آن کشور نیز در سرمقاله‌ای که اندکی پیش از گردهم آیی ۱۹۸۰ طائف، در ارگان اوپک انتشار می یابد، همین خواست را با این عبارات بیان می کند:

«بعد سیاسی نفت خود زائیده تاریخ استعمار است. کشورهای ما، به‌ویژه کشورهای عربی، به‌خاطر نفت و مطامع خارجیان همیشه در معرض اشغال، جنگ، سرشکستگی و غارت بوده‌اند. خارجیان که از آغاز قرن در کشورهای ما به منابع نفت دست انداخته‌اند نه‌تنها موجب ویرانی ما شده‌اند، بلکه سرنوشت ما را هم دیکته کرده‌اند. بنابراین امروز، در دست گرفتن اختیار نفت، به همه نهضت‌های رهایی‌بخش جهان مربوط می‌شود.» ص ۴۱

الجزایر در راه کسب استقلال، از همه کشورهای عربی بیشتر قربانی داده است. مقام الجزایر در آفریقا و در میان اعراب همسنگ مقام ویتنام در آسیا است. «جنگ الجزایر»، این جنگ طولانی و پر از قساوت و برادرکشی، انگشت خود را همانقدر بر دوران مازده است که «جنگ هندوچین». ص ۴۱

در اعلامیه نهایی که نمایندگان، آن را به اتفاق آراء تصویب می‌کنند، مسائل وخیم جهان (تورم، نظام پولی، بیکاری، قحطی، بازرگانی خارجی، انرژی، منابع طبیعی، جریان صنعتی شدن) عمداً از دیدگاه جهانی بررسی شده است. دو تصمیمی که بعدها، رفته رفته عرصه جهان را فرا می‌گیرند تا در دهه ۹۰-۱۹۸۰ اشاعه کامل یابند، در سراسر متن اعلامیه تکرار شده است. ص ۴۲

اما درنهایت، پس از دو دهه نشست‌های پی‌درپی سترون و پی‌درپی ساحرانه که به‌مجرد خاتمه یافتن، اثری از خود به‌جا نمی‌گذارند، جهان سوم حتی میل این را که به نیازها و تقاضاهای خود نظم و ترتیبی بدهد، از دست داده است. تازه به چه دردی می‌خورد؟ جهان سوم چیزی ندارد و به همه چیز

نیاز دارد، به همه چیز با هم. حتی از حداقل زیستی - غذا و آموزش - برخوردار نیست تا بتواند به اندیشیدن دست یازد. تنها می تواند فریاد برآورد، و جز این هم زبان دیگری نمی شناسد. ص ۴۵

۵

یا تکنولوژی یا هیچ

اذهان هنوز آمادگی لازم را برای پذیرفتن بدیهیات نوین نیافته اند؛ چنانچه بشریت هوش خود را برای به سامان رساندن کار قرن - یعنی این که چگونه می توان در زمان معقول، میدان آفرینش و باروری را از چهار دیواری غرب به سراسر کره زمین تسری داد - به کار می گرفت، نه تنها نجات می یافتیم، بلکه کاری بود مهیج. صص ۴۹ و ۵۰

جهان سوم نگون بخت تر، سرخورده تر، و بدبین تر از آن است که ابتکار عمل را به دست گیرد و پیشنهادهایی را عنوان کند. چه، خوب می داند که چنین پیشنهادهایی بار دیگر بر اثر دسیسه های ماکیاولی غرب، به انحراف کشانده خواهد شد.

جهان صنعتی، بر اثر جراحاتی که برداشته و خونی که از او رفته، دچار آن چنان وضعی است که حتی کمتر از زمانی که در اوج شکوه خود بود، می تواند به چیزی جز خودش توجه نشان دهد. پس در چنین شرایطی که باید

همه را بیدار کرد، و گرنه همه با هم غرق خواهند شد، بر عهده مردان نفت است که قدم اول را بردارند، مضافاً که آینده آنان نیز اطمینان‌بخش‌تر از دیگران نیست. فهرست اولیه تهیه می‌شود: الجزایر، ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی و ونزوئلا. این فهرست تأیید می‌شود. تمایلات گوناگون در آن جمع است. صص ۵۱ و ۵۲

بنابراین دولت آمریکا از این پس حاکمیت خویش را در اداره پول خود از دست داده است. پس دلار که با تمام دشواری‌ها هنوز تنها مبنای مراجعه در مبادلات جهانی است، بدون پشتیبانی اوپک و در رأس همه عربستان، نمی‌تواند به گردش خود ادامه دهد. ص ۵۳

۶

معجره سیاه

در زمینه انرژی، نفت برای نخستین بار در دهه ۸۰-۱۹۷۰ بیش از نیمی از نیازهای اقتصادی کلی بشریت را برآورده می‌کند: ۵۴ درصد. حال آنکه تنها پنجاه سال پیش، سهم آن بیش از ۱۰ درصد نبود. «اهمیت استراتژیکی نفت چنان زیاد است که هیچ جنگی در دنیا بی آن که پیشاپیش ذخیره‌سازی عظیمی از نفت تدارک شده باشد، متصور نیست.»

وابستگی همهٔ جامعه‌های نوین به نفت چنان شدید است که میزان پیشرفت اقتصادی یک جامعه را با میزان مصرف نفت آن می‌سنجند.

البته دربارهٔ دگرگونی‌هایی که پس از سال ۲۰۰۰ روی خواهد داد می‌توان و باید به تخیل دست یازید، اما برای ده تا پانزده سال آینده، هیچ چیزی نمی‌تواند پیوند میان نفت و توسعه را بگسلد. این دو از یکدیگر جداشدنی نیستند.

امروز تفاوت میان زوال و شکوفایی یک جامعهٔ بشری در میزان دسترسی آن به نفت نهفته است و در سال‌های آینده هم این وضع ادامه خواهد داشت. زیرا در جامعهٔ صنعتی که ما شناخته‌ایم، نفت در مرکز همهٔ امور قرار دارد.

ص ۵۷

در جنگ جهانی اول، در سراسر دنیا دو میلیون دستگاه اتومبیل و کامیون وجود داشت. در دوران پس از جنگ اخیر، در اواسط دههٔ ۶۰-۱۹۵۰، شمار وسائط نقلیه به ۱۰۰ میلیون می‌رسد. امروز، یعنی کمتر از بیست و پنج سال پس از آن، ۳۵۰ میلیون دستگاه اتومبیل و کامیون در رفت و آمدند و از این شمار، ۲۲۰ میلیون تنها در آمریکا و اروپا.

مصرف نفت این وسائط نقلیه دیروز چقدر بود و امروز چقدر است؟ مصرف سوخت در سال ۱۹۱۴ به ۶ میلیون تن می‌رسید. در سال ۱۹۶۰، یعنی پنجاه سال بعد، به ۳۰۰ میلیون تن می‌رسد، و در سال ۱۹۷۵، یعنی فقط پانزده سال دیرتر، از ۵۰۰ میلیون تن گذشته است. ص ۵۸

در سال‌های آخر دهه ۸۰-۱۹۷۰، هیجده میلیون دستگاه تراکتور کشاورزی وجود داشت که از این شمار یک چهارم در ایالات متحده بود. بدین ترتیب و به همت نفت، ایالات متحد بزرگ‌ترین قدرت صادرکننده مواد غذایی شده است. صص ۵۹ و ۶۰

آیا جامعه مصرفی چیزی جز در دسترس داشتن نفت فراوان است؟ یک لحظه تصور کنیم که در فرانسه دیگر هیدروکربور نباشد. روی جاده‌ها دیگر هیچ چیز حرکت نمی‌کند، اصلاً به علت فقدان قیر و آسفالت، جاده‌ای در کار نیست، شبکه توزیع از کار می‌افتد. کسبه، از بقالی محل تا فروشگاه‌های بزرگ، میدان‌های بارفروشی و کشتارگاه‌ها، ناگزیر درهای خود را می‌بندند. نه در مزرعه‌ها تراکتور وجود دارد و نه در آسمان هواپیما. کشتی‌ها ناگزیر در کنار اسکله‌ها لنگر می‌اندازند، مگر کشتی‌های قدیمی که بازغال کار می‌کنند و قایق‌های بادی تفریحی.

ایجاد گرما با سوخت مایع دیگر میسر نیست، یعنی بیش از نیمی از خانه‌ها و ادارات و مدرسه‌ها و بیمارستان‌ها محکوم به سرما هستند. صنعت فلج شده است و کشاورزی یک قرن به عقب برگشته است. تقریباً همه مواد پلاستیکی و الیاف مصنوعی نایاب شده است. دیگر نایلون، خودکار بیک، پیراهن، جامه‌های بارانی، پارچه پشمی ضد بید و صفحه موسیقی وجود ندارد. در یک اتاق اداری امروزی، از موکت تا دستگاه تلفن، از پوشش دیوار تا صندلی‌های فلزی رنگین، از سبد تا پنکه، همه از نفت است. ص ۶۰

سهم نفت وارداتی عمدتاً از خاورمیانه برای مجموعه آمریکا-اروپا-ژاپن، از ۳۸ درصد به ۵۳ درصد رسیده است. وابستگی جهان صنعتی در برابر کشورهای نفت خیز بازگشت ناپذیر شده است. این کشورها که در سال ۱۹۶۰ هنوز به بیش از ۶۵ میلیون تن نفت وارداتی نیاز نداشتند، از سال ۱۹۷۳ به بعد همه ساله ۲۹۰ میلیون تن وارد می کنند؛ و در بحبوحه به اصطلاح «بحران» و قیمت های «توجیه ناشدنی»، ۴۱۰ میلیون تن.

تبیین این ماجرای دیوانه وار و بدون تأمل و تردید و تفکر که غرب را مستعمره نفت می کند، این است که نفت هنوز تقریباً مجانی است. ص ۶۲
پیدایش باسروصدای نفت در خاورمیانه در سال های ۴۰-۱۹۳۰ بدین جهت است که این منطقه مناسب ترین مشخصات را برای استخراج آسان دارد. در میدان های نفتی لیبی، کویت و عربستان سعودی، از هر چاه در روز بین ۱۲،۰۰۰ تا ۲۰،۰۰۰ بشکه بیرون کشیده می شود، حال آن که از چاه های ایالات متحد به طور متوسط روزی ۱۷ بشکه! ص ۶۴

[توجه کنیم وقتی که از «قدرت مالی» کشورهای عضو اوپک صحبت می شود، منظور کشورهایی از ساحل خلیج فارس است که بیشترین تولید و کم ترین جمعیت را دارند، مثل عربستان، کویت و امارات. در آنجاهاست که ثروت انباشته می شود. پاورقی ص ۶۴]

بیست سالی می گذرد تا پیشتاز دیگری که حسابدار شرکت محقری در «کیولند» بود ظهور کند و با او نبوغ مالی نفت به عرصه برسد: این شخص

جان دی. راکفلر نام دارد. با سخت کوشی خاص و علاقه مفراط به کار و خشونت در رفتار با کارگران و شرکاء که زبانزد است، راکفلر در سال ۱۸۸۰، شرکت «استاندارد اویل تراست» را به راه می اندازد که بعدها گسترش و ثروت آن نه وقفه ای می شناسد و نه حدی. این شرکت به نماد مجسم سرمایه داری و اولین شرکت از شرکت های بزرگ مبدل می شود. با گوش فرادادن به راکفلر و بررسی فراورده اوست که یک شخصیت افسانه ای دیگر پا به عرصه می گذارد. پانزده سال بعد، هنری فورد، برای نخستین بار موتور احتراقی را در اتومبیل ها تعبیه می کند. بدین ترتیب است که شرایط بهره برداری مستمر از نفت و موتوری کردن جامعه صنعتی فراهم می شود. ص ۶۵

در آن سوی کره زمین، ژاپن توانسته است به ترفندهای صنعتی و علمی جدیدی دست یابد و در نتیجه، شش گروه ژاپنی در رأس شرکت های جهانی قرار گیرند. بعداً به اسرار آن پی خواهیم برد. ص ۶۷

سال های دهه (۱۹۸۰-۱۹۷۰) فرامی رسند. پیش بینی ها که تفنی و مبهم می نمودند، تحقق می یابند. دنیا تعادل خود را از دست می دهد. دنیا هرگز نخواست آینده را آن چنان که هست ببیند. و حال؟ ص ۶۹

۷

نامه به اوپک

اوائل دهه ۶۰-۱۹۵۰، یعنی در زمان مصدق، درآمد هر بشکه نفتی که استخراج می‌شد به نسبت ۷۰ درصد برای شرکت‌ها و ۳۰ درصد برای کشورهای تولیدکننده، تقسیم می‌شد. در سال ۱۹۶۰، که مصادف با تأسیس اوپک است، بی‌آنکه قیمت تغییری کند، تقسیم درآمد به نسبت ۵۰ درصد برای شرکت‌ها و ۵۰ درصد برای کشورهای تولیدکننده، و در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱، یعنی پس از کودتای لیبی و به‌عهده گرفتن مذاکرات توسط عربستان و قراردادی که اخیراً در تهران به امضاء رسیده است، تقسیم به نسبت ۳۰ درصد برای شرکت‌ها و ۷۰ درصد برای کشورهای تولیدکننده می‌باشد.

یک سال بعد، یعنی پیش از «ضربه» تحریم صدور، این فرآیند به وضع نهایی می‌رسد، زیرا تقسیم برای همیشه به این نحو تثبیت می‌شود: ۹۵ درصد برای کشورها ... و ۵ درصد برای شرکت‌ها. شرکت‌ها تنها دستمزد کارشان را دریافت می‌کنند. این انقلاب را نباید دست‌کم گرفت. ص ۷۵

۸

محاسبه فیصل

پادشاه عربستان مدت‌ها راز خود را با کسی در میان نمی‌گذارد، جز با زکی یمانی... فیصل تحریم صدور نفت به کشورهای صنعتی را پذیرفته است. این عمل در سه جهت انجام می‌گیرد: قاهره، واشینگتن، مسکو. در جهت قاهره، زیرا در آنجاست که شرایط ضربه نظامی آماده می‌شود؛ ضربه‌ای محدود به منظور تحریک اتحاد غرب گرداگرد اسرائیل علیه اعراب. در جهت واشینگتن، زیرا پادشاه به‌خاطر آینده نمی‌خواهد کاری انجام دهد که جبران‌ناپذیر باشد و (مانند پرل‌هاربور) آمریکا را دشمنی زخم‌خورده و آشتی‌ناپذیر گرداند.

در جهت مسکو، زیرا فیصل می‌داند که دامنه برخورد سلاح‌ها در خاورمیانه، لاجرم به اتحادیه‌های نظامی کشانده می‌شود و بر اثر تحریم صدور نفت گسترش می‌یابد. صص ۸۰ و ۸۱

گلدامایر (نخست‌وزیر اسرائیل) پس از جنگ ۱۹۶۷، چشم در چشم رئیس ستاد مشترک ارتش:

«مدت‌ها فکر می‌کردم که آنچه در سال ۱۹۶۷ روی داد، برای همه روشن است و همه فهمیده‌اند ما در محاصره بودیم، در معرض تهدید قرار

داشتیم. بنابراین تنها شانس بقای خود را به کار بردیم و به فرودگاه‌ها حمله کردیم. اما من اشتباه می‌کردم. پس از جنگ شش روزه، همه ما را تقبیح کردند و انزوای اسرائیل که از آن پس وحشتناک است، هر روز وخیم‌تر شده است. از این پیروزی تسلیحاتی چه سودی برده‌ایم؟ وضع ما را نگاه کن!». ص

۸۵

نبرد، زور آزمایی؛ سرنوشت خاورمیانه دیگر به نسبت قوای نظامی و اشغال سرزمین‌ها بستگی ندارد. نفت، اوپک، تحریم صدور نفت؛ سخن بر سر این‌هاست. این عرصه نوین را باید شناخت و باید دانست که ممکن است در آن، همه چیز از دست برود یا اینکه با حسن تدبیر، خسارات محدود شود. ص

۸۶

کیسینجر (بعد از ۱۹۶۷) فکر می‌کند حتی زمانی که تحریم مقدر (محاسبه فیصل) انجام شود، با تحت فشار متقابل قرار دادن خلیج، امکان دفع بلا را دارد. او نوعی مصالحه را در چشم‌انداز می‌بیند، اما به یک شرط: اسرائیل نباید به هیچ وجه مسبب حمله قلمداد شود. ص ۸۶

آمریکا در ۱۹۷۳ بیش از ۱۰ درصد نیازمندی‌های خود، به نفت عرب وابسته نیست و می‌تواند فشار را تحمل کند. اما وابستگی اروپا در حد ۷۵ درصد و وابستگی ژاپن در حد ۸۰ درصد است. دو تکیه‌گاه تمهیدات آمریکا، از حد شکنندگی نیز فراتر رفته‌اند. ص ۸۷

یکشنبه ۱۷ اکتبر، نمایندگان اوپک، یکی پس از دیگری برای شرکت در جلسه‌ای که از یک ماه پیش مقرر شده است به وین می‌آیند.

در وین قرار است با نمایندگان شرکت‌های بزرگ دیدار کنند. پیشاپیش، یعنی پیش از آنکه شایعه جنگ درز کرده باشد، به آنان اطلاع داده‌اند که در این تاریخ قیمت نفت، دست کم، دو برابر خواهد شد. ص ۸۸

در آن سوی اقیانوس اطلس، ارگان بلندپایه مطبوعات انگلیس، مجله اکونومیست لندن، در یک شماره مخصوص، سرمقاله‌ی پر سروصدایی را انتشار می‌دهد: «فکر پوچی خواهد بود اگر تصور شود که آمریکای شمالی، اروپای غربی و ژاپن، که بیش از ۸۰ درصد قدرت صنعتی جهان را تشکیل می‌دهند، بپذیرند که رشد اقتصادی آن‌ها به وسیله چندعرب خودکامه، که همگی بر روی هم کمتر از یک درصد جمعیت جهان‌اند، متوقف شود.» ص ۹۲

در روز ۱۵ نوامبر، رؤسای «نُه کشور» عضو جامعه کشورهای اروپایی در کپنهاگ جلسه فوق‌العاده تشکیل می‌دهند.

کارشناسان، ترازنامه‌ای از «پیش‌بینی تشدید تورم، کسری و بیکاری بر اثر تحریم صدور نفت» ارائه می‌دهند.

برای سال بعد، رقم ۴ میلیون بیکار برای مجموعه جامعه نُه کشور، پیش کشیده می‌شود.

در کمتر از دو ساعت، نه کشور دربارهٔ مفاد اعلامیهٔ «هویت اروپا» در
 قبال مسائل خاورمیانه، به تفاهم می‌رسند و از کشورهای عرب دعوت می‌کنند
 تا با اروپا به گفت‌و شنود بپردازند. ص ۹۳

۹

بازی کیسینجر

آمریکا، این تنها قدرت صنعتی دست‌نخورده و این تنها قدرت نظامی
 مهم نیز وارد گود می‌شود... فیصل، یمانی را به واشینگتن فرستاده بود تا از
 تریبون «باشگاه ملی روزنامه‌نگاران» با همهٔ آمریکاییان سخن گوید.
 در برابر جنگلی از دوربین‌ها و میکروفون‌ها، یمانی اعلام می‌کند:
 «دگرگونی‌هایی که ناشی از نفت است، به همهٔ زمینه‌ها - صنعت،
 اقتصاد، امور مالی و سیاست - تسری خواهد یافت و همچنان ادامه خواهد
 داشت...» این دگرگونی‌ها، بنیادی است. وضع نوین جهان، پس از یک دوران
 زودگذر، شباهتی به گذشته نخواهد داشت. نسبت قوا در دنیا به‌طور اساسی
 تغییر کرده است ... «قدرت تصمیم‌گیری دربارهٔ انرژی که مدت‌ها تنها در
 دست شرکت‌های غربی بود، هم‌اکنون در اختیار کشورهای تولیدکننده است.
 ص ۹۷ و ۹۸

و نتیجه می‌گیرد: «تعاادل قوا در دنیا، دیگر هرگز چون گذشته نخواهد

بود.»

پیش از دیدار فیصل، کیسینجر از مفاد این گفتار آگاهی یافته است. اثری هم در او نداشته است، زیرا موضوع مهم برای او قیمت نفت و نقل و انتقال‌های مالی نیست. نگرانی او از این است که چه کسی، در برابر نفوذ شوروی، «صیانت نظامی» خلیج را به عهده خواهد گرفت؟ برای او خطر واقعی همین است و بس. ص ۹۸

کیسینجر رمز «مترنیک» را دریافته است. مترنیک استاد و الهام‌بخش او، دیپلماسی شگفتی را پدید آورده بود: مطلبی را به تزار روسیه می‌گفت، مطلب دیگری را به پادشاه پروس، و مطلب سومی را به پادشاه فرانسه؛ و اطمینان داشت که آنان راز خود را با یکدیگر در میان نمی‌گذارند و سال‌ها به طول می‌انجامد تا راز آنان فاش شود.

در این فاصله کیسینجر هم همین دستور را به کار می‌بندد: مطلبی برای سادات در مصر، مطلب دیگری برای اسد در سوریه، مطلب سومی برای فیصل در عربستان و مطالب محرمانه و واقعی خود را برای شاه ایران. می‌داند که اینان اعتمادی به یکدیگر ندارند و هیچ‌یک اطلاعات خود را به دیگری نخواهد داد. در نتیجه در موقع مقتضی، تنها گردانندهٔ صحنه او خواهد بود. ص ۹۸ و

او می‌خواست در برابر شوروی، ایران به دو مستحکم نظامی مبدل گردد و صیانت همهٔ میدان‌های نفتی و شاه‌رگ حیاتی تنگهٔ هرمز را به عهده گیرد. به‌نظر او، تنها ارتش ایران توانایی چنین کاری را داشت.

از سال‌های ۷۱ و ۷۲ به‌بعد، کیسینجر چندین بار با شاه دیدار می‌کند و متعهد می‌شود که: ایران، به‌تشخیص شاه، به کلیهٔ سلاح‌های نوین زرادخانهٔ آمریکا به‌محاذات ساختمان نیروی زمینی، دریایی و هوایی خود، دسترسی داشته باشد.

شاه ایران به‌کنه نظرات کیسینجر پی برده است. درآمدهای نفتی او هر سال بیشتر از سال پیش می‌شود و اشتباهی او برای سلاح‌های پیچیده حدی ندارد و حتی در بند قیمت آن‌ها هم نیست.

این روال سرانجام به‌بن‌بست می‌رسد: زیرا ایران دیگر قادر نیست هزینهٔ تسلیحات بسیار پرخرج خود را بپردازد. ص ۹۹

۱۰

شوروی؛ امپراتور تکیده

از نیمهٔ سال ۱۹۷۰، مأموران این سازمان دست به تحلیل دقیق اطلاعاتی می‌زنند که از یکی از متروک‌ترین و دورافتاده‌ترین مناطق دنیا، یعنی از «تیومن» رسیده است.

منطقه یکنواخت و یخبندان تیومن که کمتر کسی جز رهبران شوروی، با آن آشناست، درواقع دومین مخزن نفت جهان پس از مخازن خلیج فارس است. تصور عمومی بر این است که در زیر گستره یخی سبیری، سفره های نفت و گاز طبیعی وجود دارد که وسعت آن معادل کل میدان های تگزاس، کالیفرنیا و آلاسکا است.

وسیع ترین میدان نفتی در دست بهره برداری با چند میدان مخزن مهم دیگر، در تیومن قرار دارد. اتحاد جماهیر شوروی، بی آنکه کسی متوجه باشد، در سال ۱۹۷۴ به بزرگ ترین تولید کننده نفت جهان تبدیل شده است. در سال ۱۹۷۹، تولید شوروی ۱۱/۵ میلیون بشکه در روز، یعنی بیشتر از عربستان سعودی، برآورد می شود. در نتیجه شوروی قادر است یکی از بزرگ ترین صادر کنندگان نفت باشد: ۳ میلیون بشکه در روز. صص ۱۰۴ و ۱۰۵

چون شوروی - به دلایلی که خواهیم دید - هنوز دست به بهره برداری از دیگر ذخایر سرزمین پهناور خود نزده است، لاجرم دو منحنی به طرز خطرناک و غیر منتظره ای به هم نزدیک می شود: منحنی تولید اتحاد شوروی و منحنی مصرف بلوک شوروی.

بررسی دقیق تر برآوردها توسط دولت آمریکا و دستگاه های مطالعاتی شرکت های نفتی نشان می دهد که رقم سالانه رشد تولید شوروی که در سال های ۷۰-۱۹۶۰ تقریباً ۱۰ درصد است، در سال های ۸۰-۱۹۷۰، به طور

متوسط، به ۵ درصد و در سال ۱۹۷۹ به کمتر از ۴ درصد کاهش یافته است.

ص ۱۰۵

رئیس جمهور ایالات متحد که می‌کوشد وخامت بحران تفتی را به کنگره بفهماند، گزارش سری سیا را انتشار می‌دهد. این عمل بسیار مؤثر واقع می‌شود، زیرا در آن بروشنی خطر جدید و قریب‌الوقوعی به چشم می‌خورد: پیدایش مشتری تازه و مهیبی در خلیج فارس. خطر دیگری هم احساس می‌شود: و آن اینکه شوروی، به محاذات افزایش نیازهای حیاتی خود به نفت و به منظور اعمال فشار، وسوسه شود و حلقه استراتژیکی خود را به دور کشورهای خلیج تنگ‌تر کند. ص ۱۰۶

بدین ترتیب، حقیقت «بحران» اگر از شاخ و برگ پیراسته شود، به روشنی پدیدار می‌شود. این حقیقت را نباید در مرزهای دوردست جستجو کرد. این حقیقت در ژرفای جامعه صنعتی نهفته است. ص ۱۱۴

۱۱

سراب صنعتی

«درهم شکستن اوپک»... «ایستادگی در برابر مسکو»... با چنین شعارهایی بود که در ماه‌های دهه ۷۰، افکار عمومی نگران و سردرگم و خشمگین به صبر و شکیبایی دعوت می‌شد. ص ۱۱۵

پای در باتلاق سکون، ایالات متحد به هیچ یک از هشدارهای اوپک، زیرورو شدن وضع انرژی، گفت و شنود «شمال و جنوب» که ممکن بود در آن فریادهای خطر، گوش شنوایی بیابد، در برابر همه پی آمدهای اجتماعی انقلاب تکنولوژیکی که در شرف تکوین است، اعتنائی نمی کند. گویی این کشور که البته آخرین کشوری است که از بحران انرژی آسیب می بیند، تنها روی ذخایر خود و در واپسین مرحله، روی قدرت نظام خود حساب می کند. گویی بزرگ ترین دموکراسی جهان ناگهان از پویایی بازمانده است. ص ۱۱۵ و ۱۱۶

امروز در دنیا هر روز ۳۶۲ میلیون دستگاه وسیله نقلیه در حرکت است. هر روز نیز ۱۰۰ هزار دستگاه از زنجیره های مونتاز به مقصد مالکین جدید خارج می شود. ۸۰ درصد اتومبیل ها در دست ۱۰ درصد جمعیت جهانی است. ۴۰ درصد در آمریکا و ۵۳۰ درصد در اروپا و ۱۸ درصد در دیگر کشورهای صنعتی. باقیمانده (تقریباً یک دهم) بین سه میلیارد نفر سکنه جهان سوم پراکنده است.

اگر اتحاد جماهیر شوروی توانسته است در برابر بحران نفت اندکی بیشتر از غرب مقاومت کند، برای آن است که برای ۲۵۰ میلیون نفس سکنه خود، جمعاً ۳ میلیون دستگاه اتومبیل سواری دارد. آمریکا با ۲۲۰ میلیون سکنه، ۱۱۵ میلیون دستگاه! ص ۱۱۸

پیش از آنکه این بحران ناگهان به حد انفجار رسد، یعنی تنها طی یک سال آمریکاییان با اتومبیل‌های خود ۱۹ میلیارد کیلومتر راه پیموده‌اند و هر روز ۱۰ درصد کل تولید نفت جهان را مصرف کرده‌اند. ص ۱۱۹

نوسازی تجهیزات در همه صنایع مانوفاکتور، یعنی جانشین کردن ماشین به نیروی بدنی انسان. یعنی دگرگونی سرشت شیوه‌های تولید و شیوه‌های کار. دگرگونی بنیادی، دگرگونی انقلابی و بارور، همان دگرگونی که هم اکنون در ژاپن در شرف تکوین است و طی آن جامعه صنعتی متعارف (کلاسیک) جای خود را به جامعه انفورماتیکی می‌دهد. جای مشاغل صنعتی را مشاغلی که به وسیله این جامعه هوشمند خلق می‌شود، می‌گیرد و خواهیم دید که برای چنین جامعه‌ای انسان‌ها نه تنها زیادی نیستند که کم هم هستند. ص ۱۲۳

بخش دوم

مردم روی زمین

۱

مس کائوندا

در اقامتگاه کائوندا، زیرسیگاری‌های روی میزها مسی‌اند. پوشش میزها مسی‌اند، آب‌نمای اندرونی که فواره‌های آب در آن می‌جهند مسی است، حتی تمثال‌های رئیس جمهور باوقار، که از دیوارها آویخته شده‌اند مسی‌اند. زامبیا، پس از ایالات متحد آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی و شیلی، چهارمین تولیدکننده جهانی مس است. ص ۱۴۳ و ۱۴۴

اگر صادرات سنگین مس، ارز مورد نیاز خرید تجهیزات، ایجاد صنایع محلی و واردات مواد غذایی زامبیا را تأمین می‌کرد، در اینجا نه توتالیتاریسم پا می‌گرفت و نه سرمایه‌داری لجام‌گسیخته. ص ۱۴۴

رئیس جمهور (کنت کائوندا) با دستمال تاشده‌ای خودش را باد می‌زند: «صنعت جهانی تا کنون به صورت‌های گوناگون ما را مورد بهره‌کشی قرار داده

است، حالا، صاف و پوست‌کنده مشغول غارت ما است. ثروت ما دائماً مورد دستبرد قرار می‌گیرد. از ما می‌خواهند به‌حالت تسلیم، دست به هوا، ناظر باشیم... در انتظار دریافت انعام خودمان.» ص ۱۴۴

سسیل رودز، استعمارگر مشهور آفریقای جنوبی، بنیانگذار معروف «رودزیا» (زیمبابوه کنونی) می‌گفت: «برای داشتن شکم‌های سیر و جلوگیری از انقلاب باید سرتاسر دنیا را غارت کرد.» امروز با غارت کردن سرتاسر دنیاست که انقلاب‌ها را بارور می‌سازند. ص ۱۴۵

آفریقای مناطق جنوبی و استوایی در حکم شکم زمین‌اند، با امعاء و احشائی پر از کروم (۹۰ درصد ذخایر جهانی که تمامی صنایع هواپیمایی بدان وابسته‌اند)، منگنز (که تولید فولاد و آلیاژهای آلومینیومی بدان وابسته‌اند)، بوکسیت، طلای سفید، کوبالت، و اورانیوم. ص ۱۴۵ و ۱۴۶

۲

مردان باندونگ

در یک استراحتگاه زیبای ساحلی که به سبک بدیعی توسط هلندی‌ها در اندونزی، در میان باغ‌های چای، در فاصله ۲۰۰ کیلومتری از جاکارتا بنا شده است، سران ۲۹ ملت، که نماینده بیش از یک میلیاردنیم نفوس انسانی هستند گرد آمده‌اند.

ابتکار تشکیل این کنفرانس را احمد سوکارنو، رئیس جمهور تازه اندونزی به عهده داشت. او در سال ۱۹۴۹، استقلال سه هزار جزیره‌ای را که کشورش را تشکیل می‌دهند، به چنگ آورده بود. ص ۱۴۸

سوکارنو اعلام می‌کند: «تا زمانی که ملت‌های زیر استعمار در جهان باشند، هیچ ملت خوشبختی وجود نخواهد داشت.» جنبش‌های بخش آغاز شده است، دیگر توقف نخواهد کرد.»

او طرح کنفرانسی را ریخته است «که در آن ملت‌های آسیا و آفریقا، فکر مشترکشان را مقابله داده و سیاست واحدی را پی‌ریزی خواهند کرد.» این است معنی باندونگ.

نخست یک عمل عاطفی، که طی آن مشارکت کنندگان با احساس در شرف بودن یک مقیاس جهانی، هم پیمان می‌شوند. ص ۱۴۹

در «دین‌بین‌فو»، این کیفی که ارتش فرانسه عمداً انتخاب کرده بود تا دشمن را به آنجا بکشاند و بتواند سرانجام بیرون از جنگل به نبردی واقعاً منظم دست بزند، ارتش فرانسه با ۱۷ گردان سپاهی‌اش، ۲۲ هزار تن موادش، توبخانه سنگینش، تانک‌هایش، ۱۷۳ فروند هواپیمای شکاری و ۷۱ فروند هواپیمای حمل و نقلش، همه را روز ۷ مه ۱۹۵۴ از دست داد. ص ۱۴۹

نهر و یک‌بار دیگر با دخترش ایندیرا که هرگز او را ترک نمی‌کرد بازداشت می‌شود، در حالی که مردم هند در چهار گوشه مملکت پهناور با شورش و تخریب ایستگاه‌های راه‌آهن، دفاتر پست، مدارس، پست‌های

بازرسی و خرابکاری در راه‌های آهن و سوزن‌بانی‌ها، پل‌ها و خطوط تلفنی، به ندای رهبر خود پاسخ می‌دهند. ص ۱۵۴

او[نهر] به ذکاوت دنیای توسعه‌یافته ایمان دارد. رشته‌های فراوانی او را به این دنیای توسعه‌یافته پیوند می‌دهد. میان ناصر و نهر و تفاوت هرچه باشد، رشته‌ای که ایجاد شده از آن الیافی که آن‌ها را متحد می‌کند بافته شده است: آنان به این جهان سوم تعلق دارند که بداهتاً، به آنچه هنوز نبوغ غرب نامیده می‌شود، ایمان دارد. ص ۱۵۵

در مراسم گشایش کنفرانس، سوکارنو، خطابه‌ای در ۹۰ دقیقه ایراد می‌کند که حاضران را تحت تأثیر قرار می‌دهد:

«من بعد ما آقای خودمان هستیم، ما نیازی نداریم که برای گردهم‌آیی به قاره‌ای دیگر برویم. ملت‌ها و دولت‌ها پس از قرن‌ها خواب‌آلودگی، بیدار شده‌اند. ما، دیگر نه ابزار دست دیگران هستیم و نه بازیچه قدرت‌های بیگانه. خلق‌های منفعل از میان رفته‌اند، آرامش ظاهری جایش را به مبارزه و به اراده‌ای حقیقی برای عمل داده است.»

سوکارنو صدایش را بلندتر می‌کند و با مشت بر روی میز خطابه می‌کوبد:

«ولی ما هنوز در دنیایی از ترس زندگی می‌کنیم! ترس برای آینده، ترس برای ایدئولوژی‌ها، ترس از بمب هیدروژنی، ترس از فقیر ماندن. اگر چیزهایی هستند که ما را به‌طور تصنعی از یکدیگر جدا می‌کنند، شیوه زندگی، نژاد،

خصلت‌های ملی، رنگ پوست، این جدایی‌ها در رابطه با نفرت مشترکمان از نژادپرستی و بیزاری از استعمارگری چه اهمیتی دارند؟» ص ۱۵۷

۳

وصیت‌نامهٔ قانون

«حال که شما استقلال می‌خواهید، بگیرید و از گرسنگی جان بدهید...»
فرانتس قانون پیامبر روشن‌ضمیر ضد استعماری، ملهم از درام الجزایر، در ۱۹۶۰، سیاستی را که بیم ادامه یافتن آن می‌رفت، و دربارهٔ جهان سوم ادامه یافته است، در کلمات بالا اعلام کرد. عنوان ادعانامه‌اش، «نفرین شدگان زمین» بود. ص ۱۶۰

سال ۱۹۷۹ که از سوی یونسکو، سال جهانی کودک اعلام شد، سال کودکِ مرده بود. ۱۲ میلیون کودک کمتر از پنج سال از گرسنگی تباه شدند، و آنان که زنده ماندند اکثرشان به دلیل کمبود پروتئین حیوانی به اختلالات جبران‌ناپذیری در قوهٔ بینایی، ادراک و اختلال دستگاه عصبی دچار شدند. کمبودی که بیش از ۸۰ درصد کودکان جهان از آن رنج می‌پرند. ۵۰۰ میلیون آسیایی، ۱۴۰ میلیون آفریقایی، ۹۰ میلیون آمریکای لاتینی و ساکنان جزایر کارائیب به آب مشروب سالم دسترسی ندارند. ص ۱۶۰

در حال حاضر هر ساله ۱۱ میلیون هکتار از سطح جنگل‌های بزرگ تخریب می‌شود. جنگل‌های «ساحل عاج» در کمتر از بیست سال به نصف تقلیل یافته است.

در آسیا، در آفریقا و در آمریکای لاتین بیابان‌ها بدین ترتیب ایجاد شده‌اند زیرا تپه‌های عریان شده از درخت دیگر نمی‌توانند سیلاب‌های ناشی از جاری شدن آب باران را متوقف سازند. ص ۱۶۵

اولویت مطلق دادن به کشاورزی محلی به جای تخطئه آن یا قربانی کردنش در برابر محصولات وارداتی و ساختن آسمانخراش، می‌دانیم که تنها راه توسعه است. نه تنها برای مبارزه علیه آفت گرسنگی، بلکه برای مبارزه با آفت گسترش شهر. شهر غول‌آسا، هیولاپیکر، خفه‌کننده که اگر انسان‌ها نتوانند آن را مهار کنند، همه را خواهد درید. ص ۱۶۶

نهر و به تیتو می‌گفت: «برای من تقسیم اصلی در دنیای کنونی میان دولت‌های کمونیستی و ضد کمونیستی نیست، بلکه این تقسیم میان ملت‌های مجهز به یک اقتصاد صنعتی فوق‌العاده توسعه‌یافته و ملت‌های توسعه‌نیافته‌ای است که برای ادامه حیات مبارزه می‌کند.»

و فرانتس فانون در ۱۹۶۰ چنین می‌نوشت:

«ما باید به کشورهای سرمایه‌داری بگوییم و توضیح بدهیم که مسئله اساسی عصر حاضر، جنگ میان آن‌ها و رژیم سوسیالیست نیست. باید به این «جنگ سرد» که ما را به جایی نمی‌رساند پایان داد، هسته‌ای کردن جهان را

متوقف کرد، به سرمایه گذاری بی چشم داشت و دادن کمک های فنی به مناطق توسعه نیافته اقدام کرد. سرنوشت دنیا در گرو پاسخی است که به این پرسش داده می شود.» ص ۱۷۰ و ۱۷۱

۴

یک گزارش سری به بن

جلو آینه ای اصلاح می کنید که از نقره یا آلومینیوم - وارداتی - ساخته شده است. آیا با یک ریش تراش برقی که باطری های آن از لیتیوم - وارداتی - و مجهز به سیم پیچ مسی - وارداتی - است اصلاح می کنید یا با ریش تراش دستی (معروف به زیلت) که آلیاژ ظریف تیغ آن از فولاد، تنگستن و وانادیوم - وارداتی - ساخته شده است؟ برای مرتب کردن موهای سرتان از «مو خشک کن» دستی که با فولاد - وارداتی - ساخته شده استفاده می کنید، البته ضمن گوش دادن به خبرهای بامدادی از یک رادیوی ترانزیستوری که باطری های آن از لیتیوم - وارداتی - است. بعد از کم کردن درجه شوفاژ که لوله های مسی آن - وارداتی - است و رادیاتورهای کروم یا نیکلی اش هم - وارداتی - است، آراسته در لباس هایی از پشم یا پنبه - وارداتی - است، از خانه خارج می شوید. ص ۱۷۳ و ۱۷۴

همهٔ این مواد اولیه در هر مرحله و در هر شیء مورد مصرف زندگی روزمره حضور دارند. شهروندان کشورهای ثروتمند چگونه می‌توانستند اطلاع داشته باشند که شغل‌شان، سطح زندگی‌شان، اساس صنعت و حتی امنیت‌شان نه تنها در گرو نفت، بلکه در گرو این مواد اولیه هم هست؟ ص ۱۷۵

هلموت اشمیت، صدراعظم آلمان غربی، دو سال پیش دستور تهیه گزارشی راجع به اثرات کاهش احتمالی بنج مادهٔ اولیه بر روی اقتصاد آلمان را داد. نتیجهٔ بررسی چنان بود که حکومت انتشار آن را ممنوع ساخت.

طبق این گزارش، در صورت توقف ناگهانی جریان واردات فقط پنج سنگ معدنی، که آلمان از کشورهای منطقهٔ جنوبی آفریقا وارد می‌کند، به مشاغل ذوب فلزات، اتومبیل، صنایع هواپیمایی و کشتی‌سازی، تعداد پست‌های مشاغلی که حذف می‌گردید بالغ بر چند میلیون برآورد شده بود.

ص ۱۷۵

یک گزارش دیگر که به درخواست وزیر صنایع بریتانیا تهیه شده است اعلام می‌کند که توقف صدور منگنز از سوی تنها یکی از پنج کشور تولیدکننده - گابن، آفریقای جنوبی، استرالیا، هند، برزیل - اختلالات عمده‌ای در اقتصاد کشورهای غرب ایجاد خواهد کرد.

جهان صنعتی در حال کشف این حقیقت است که بقایش وابسته به جهان سوم است، همان قدر که بقای جهان سوم وابسته به اوست؛ جهان سومی که وسایل مادی توسعهٔ بی‌سابقهٔ او را در سومین ربع قرن فراهم کرده است و او

نتوانسته است ثمرات آن را با وی تقسیم کند. در زمانی که سطح زندگی جهان صنعتی صد درصد افزایش می‌یافت، سطح زندگی در جهان سوم برای هر نفر فقط سالی ۳ دلار اضافه می‌شد. ص ۱۷۶

۶

توطئه در پاریس

کاری که بعد از ملی کردن آبراه سوئز شروع می‌شود، عبارت است از یکی از آخرین لشکرکشی‌های نظامی غرب علیه ملت‌های جهان سوم برای حفظ خود با توسل به زور که با شکستی کامل روبرو می‌شود. ص ۱۸۴

ناصر حق داشت که آبراه سوئز را متعلق به مصر بداند... اما، عجبالتاً، ناصر خطرهای نظامی را بد تخمین زده است. مخصوصاً ارزیابی‌اش از خشم و هیجانی که در لندن و پاریس برانگیخته است، نادرست بوده است. ص ۱۸۴

کی موله، نخستوزیر و رئیس حزب سوسیالیست فرانسه با شورش مردم الجزایر بر ضد استعمار فرانسه که بیش از یک صد سال دوام داشته، دست به گریبان است. هیچ کس در طبقه رهبران، این شورش را، در آغاز آن در نوامبر ۱۹۵۴، جدی تلقی نکرده بود. ص ۱۸۵

کی موله هیچ سیاستی برای پیشنهاد به الجزایری‌ها ندارد، ولی کماکان از به رسمیت شناختن رهبران شورش امتناع می‌کند: «ما را با آدمکشان حرفی

نیست. الجزایر همان فرانسه است». از بیم آنکه - چون سوسیالیست است - یک میهن پرست تمام عیار به حساب نیاید، خودش را رئیس جنگ درمی یابد: «حرف نمی زنیم، می گوئیم».

به زودی ارتش فرانسه در الجزایر یک میلیون نفر در خدمت دارد. اما هرچه بر نفرت ارتش افزوده می شود، شورشیان می بینند که مردم الجزایر بیشتر از آنان حمایت می کنند، بیشتر تشویقشان می کنند، بیشتر به آنان ملحق می شوند. ص ۱۸۵

آنتونی ایدن و کی موله در نهان با یکدیگر ملاقات می کنند و تصمیم می گیرند به یک عمل تنبیهی علیه ناصر اقدام کنند... اما با کدامین نفرت در زمین می توانند کشوری پهناور و پرسکته چون مصر را تصرف کنند؟ از این جای خالی در آرایش نظامی اروپایی بر ضد اولین قدرت عرب عصر، ایده ای بی نهایت شوم و خام جوانه می زند که تا به امروز پی آمدهای زنجیره ای آن ادامه یافته است: اینکه، ارتش اسرائیل را به یورش بفرستند. باید دید این تصمیم، در زمانی که گرفته شد، سال ۱۹۵۶، به درستی چه معنایی داشت.

از زمان ایجاد اسرائیل در سال ۱۹۴۷ با رأی اکثریت اعضای سازمان ملل متحد، هرگز ارتش کوچک ولی مدرن اسرائیلی که توسط بن گوریون و اولین معاونش شمعون پرز به طرزی استوار بنا گذاشته شده، از مرزهایش خارج نشده بود. این یک ارتش کاملاً تدافعی، انعطاف پذیر، مجهز به وسایل موتوری

برای حفاظت مرزهای بی‌نهایت آسیب‌پذیر بود، و اسرائیل در نظر نداشت که ارتشش یک ابزار کشورگشایی باشد.

اسرائیلی‌ها تمام هم‌شان مصروف آن بود که از بیابانی که به آن‌ها اعطا شده سرزمینی بسازند که بتواند آنان را تغذیه کند و سپس چون کشوری مدرن تولیدکننده باشد و در امنیت به آن نائل شوند. پس از این تصمیم بود که بن‌گوریون، رئیس حکومت اسرائیل از سوی فرانسه و انگلستان، در اختفای کامل دعوت شد و ملاقات در انبار کثیفی در حومه پاریس صورت گرفت. ص

۱۸۶

عملیات شروع شد. جنگنده‌های انگلیسی بمباران می‌کنند، چتربازان فرانسوی می‌پرنند، لشکرهای اسرائیلی آبراه را مورد حمله قرار می‌دهند. دفاع مصر درهم می‌شکند. اما، اگر ناصر در برآوردش از تناسب قدرت‌ها در زمین اشتباه کرده است، رهبران انگلیس و فرانسه مرتکب اشتباهی خطرتر در برآورد تناسب قدرت‌ها در جهان شده‌اند. ص ۱۸۷

فردای آن روز همه‌چیز متوقف می‌شود. ناصر با دستور آمریکا نجات می‌یابد. درام تاریخی برای اسرائیل. در یک ماجرای نظامی کشانیده شده است که چهره‌اش را، وضعیتش را، آینده‌اش را در میان جهان عرب تغییر می‌دهد. موله و ایدن به ملت کوچک و ارجمند عبری ضربه‌ای بی‌صدا وارد کردند: آنان از اسرائیل تصویر «پایگاه نظامی پیشرو» امپریالیست‌های غرب در قلب خاورمیانه را ساختند. ص ۱۸۸

ناصر به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی رو می آورد و با کمک آن به اجرای پروژه عظیم سد آسوان می پردازد. خروشچف هشت سال بعد آن را افتتاح می کند. اتحاد جماهیر شوروی مهندسان و پول لازم را در اختیار مصر گذاشته است. و از اینکه رهبران کمونیست مصری در زندان به سر می برند هیچ دغدغه خاطری به خود راه نمی دهد. در نهایت، ناصر از تجربه سوئز با محبوبیتی عظیم بیرون آمد که طنین آن در سراسر دنیای عرب پیچید. ص ۱۸۹

مدیر «مرکز مطالعات نفتی عرب»، نیکولاس سرکیس، اهل سوریه و طرفدار عربیسم، در ۱۹۸۰ حکایت می کرد: «کمپانی های نفتی درجه حمیت و خیرخواهی را به حدی رسانده بودند که به جای اعراب فکر می کردند: کمپانی ها به قرآن و انجیل متوسل می شدند تا «خصلت مقدس» قراردادهای نفتی را توجیه کنند. حتی آرامکو به یک قاضی عرب متوسل شده بود تا ثابت کند که تغییر دادن این قراردادها برخلاف «احکام اسلام» است. چند نماینده عرب هم که گاهی به خود جرئت می دادند تا صدایشان را به اعتراض بلند کنند و بخواهند که سهم پالایش نفت در محل اضافه شود، یا که میزان مالیات بر درآمد شرکت ها افزایش یابد، به شدت تمام، توسط نمایندگان کمپانی های نفتی مورد حمله و ریشخند و تحقیر قرار می گرفتند.» ص ۱۸۹ و ۱۹۰

۷

تنبيه هند

چوئن لای در آخرین دیدارش با ناصر و نهرو می گوید: «با قرن ها تمدن شکوهمندمان، با همه آنچه که به نژاد بشری ارزانی داشته ایم، تنها چیزی که از غرب به دست آوردیم، این است که ما را تحقیر کند.»

در برابر لحن شکوه آمیز این مرد، که به ندرت سراجۀ دل را می گشاید، نهرو با صدای خسته ای پاسخ می دهد:

«نخستین بمب هسته ای در خاک آسیا منفجر گردید، نخستین انسانی که در پی آزمایش یک بمب هیدروژنی مرد، یک آسیایی بود. من همیشه از خودم این سؤال را کرده ام: آیا جرئت می کردند این روش ها را علیه سفیدها به کار برند؟» ص ۱۹۱

نهرو با ورود به جرگه «غیر متعهد» ها از پیوستن به پیمان های نظامی امتناع می کند... «غیر متعهد» بودن هند، از سوی مسکو به تیول «امپریالیسم» بودن تعبیر می شود. چین در میان شگفتی هندی ها، به عملیات محدود نظامی در مرز مبادرت می ورزد.

نهرو از ایالات متحده تقاضای کمک می کند. دولت آمریکا تقاضای کمک را برای تنبيه او به دلیل اشتیاقی که به استقلال هند دارد، رد می کند.

نهر و قبل از مرگش اعتراف کرده است: «گاندی مرا انتخاب کرده بود تا هند را وارد قرن بیستم کنم، من شکست خورده‌ام.» ص ۱۹۳

در بحبوحه بدترین خشکسالی قرن، آمریکایی‌ها تصمیم می‌گیرند هند را تنبیه کنند و هرگونه کمک اقتصادی معلق گذاشته می‌شود.

در سیاه‌ترین لحظات تاریخ هند، ایندیرا گاندی نخست‌وزیر می‌شود و آنچه را که «رها کردن آمریکا و وقاحتی که بر این تصمیم حاکم بود» می‌نامد، تجربه می‌کند. ای کاش فقط وقاحت بود، آن‌ها نمی‌توانند بفهمند که در دنیای گرسنگی، دشمن نه کمونیسم، بلکه خود گرسنگی است. ص ۱۹۳

نبردهای کوچک مرزی مرتباً افزایش می‌یابد. ایندیرا گاندی سفری به پایتخت‌های غربی می‌کند. او حتی نوید یک کمک محض انسانی هم دریافت نمی‌کند... راه حل صلح جویانه با هیچ ابتکاری از سوی قدرت‌های غربی همراه نیست. هیچ کمک اقتصادی به هند داده نشد... تا این که با اسلحه ارسالی از سوی مسکو، ایندیرا گاندی بنگال را تصرف می‌کند و بدین ترتیب بار سنگین پناهندگان را به زمین می‌گذارد. ص ۱۹۳

غربی‌ها، قبل از آنکه پیش خود بگویند و اعلام کنند که این تیره‌بختان جهان سومی چه بی‌مسئولیت‌اند، باید به‌خاطر بیاورند که حقیقتاً عاقلانه نیست به تیره‌بختی آنان، وحشت جنگ و کودتاها را نیز اضافه کنند. باید فقط تاریخ یک‌یک کشورهای اروپا، و تاریخ مشترکشان را مرور کنند، و به‌خاطر

بیاورند که خون‌بارترین وجب زمین‌های دنیا را از خاک خود ساخته‌اند. ص

۱۹۴

۸

فریاد مک‌نامارا

در بلگراد «رهبر فرزانه» کوبا می‌گفت: «سرمایه‌داری ممکن است انسان‌ها را از گرسنگی بکشد، اما کمونیسم ممکن است انسان‌ها را با سلب آزادی‌شان به هلاکت برساند.» چگونه او کارگزار شوروی در دریای کارائیب (غرایب) شد؟

یک سناتور آمریکایی که هنوز شهرت چندانی نداشت، جریان را با عباراتی خشن شرح می‌دهد: «ما از دادن کمک به کوبا برای پوشش نیازمندی‌هایش در جهت توسعه، امتناع کردیم؛ ما قدرت حکومت آمریکا را در خدمت منافع شرکت‌های خصوصی که بر اقتصاد جزیره مسلط بودند نهادیم؛ سخنگویان در لحظاتی علناً زبان به ستایش باتیستا چون یک متحد صمیمی و یک دوست خوب گشودند، که او هزاران مرد و زن را قتل عام می‌کرد، آخرین پایگاه‌های آزادی را ویران می‌ساخت، و صدها میلیون دلار از دسترنج مردم کوبا را می‌دزدید. پس این سیاست خود ماست، نه سیاست

کاسترو، که در برانگیختن همسایه قدیمی ما، علیه خود ما پیشقدم شده است.»
ص ۱۹۵ و ۱۹۶

با وجود این، در فاصله ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ میان غرب و جهان سوم ملاقات نوینی برقرار بود: اولین کنفرانس برای توسعه در سال ۱۹۶۴، توسط «سازمان ملل متحد» برپا گردید. در این کنفرانس از فقیرترین کشورهای آفریقایی تا کشورهای نیمه صنعتی آمریکای لاتین، یعنی از ولتای علیا تا مکزیک، حضور داشتند. غیرمتعهدها جبهه‌ای تشکیل داده و خواستار شدند که شرایط بازرگانی بین‌المللی بر مبنای منصفانه‌تری استقرار یابد. نخستین بار بود که برخورد شمال – جنوب علنی می‌شد. نخستین بار بود که صدای حق‌طلبانه برای استقرار «نظم نوین جهانی» شنیده می‌شد. این صدا دیگر ساکت نخواهد شد. ص ۱۹۶

چند صباحی بعد، قدرت‌های نوین، با وسایل نوین، که به نوبه خود، عقیم بودن برخوردهای ایدئولوژیکی شرق – غرب را تجربه کرده‌اند، پا در جای پای نخستین رهبران روشن‌بین جهان سوم خواهند گذاشت. آیا موفق خواهند شد نیروهایشان را، خارج از دخل و تصرف دو ابرقدرت، یکی کنند؟
ص ۱۹۹

حدس فرانتس فانون، یک بار دیگر در اینجا به ثبوت رسیده است:
«برخی از کشورهای توسعه‌نیافته، به تلاشی سترگ در جهت استقرار سوسیالیسم مبادرت می‌کنند. مردان و زنان، جوانان و سالخوردگان با شور و شوقی فراوان در کارهای حقیقتاً اجباری متعبد می‌شوند و خود را برده‌های

ملت اعلام می‌کنند. ایثار و از خود گذشتگی و خوار شمردن هر گونه مشغله‌ای که جمعی نباشد، چنان اخلاق ملی به وجود می‌آورد که به انسان تسلی خاطر می‌بخشد و او را به سرنوشت دنیا امیدوار می‌کند. با وصف این، من فکر می‌کنم که چنین تلاشی نمی‌تواند استمرار داشته باشد... علاوه بر سرمایه‌گذاری انسانی، به چیز دیگری هم نیاز هست.

به سرمایه، به افراد فنی، به مهندسان، به ... نیاز هست. بدون اینها. تلاش سترکی که ملت‌ها به تشویق رهبران‌شان به آن دعوت شده‌اند، نتایج معهود را به‌بار نخواهد آورد.»

چه‌گوارا، ضمن یک سفر مخفیانه به مصر، درست پیش از آنکه راهش را از فیدل کاسترو جدا کند، نزد ناصر چنین درد دل می‌کند:

«من خیلی به تغییر بنیادی جامعه اعتقاد دارم، اما افراد «لایقی» که ما آنان را در کوبا بر سر کارها گمارده‌ایم خیلی زود شور انقلابی خود را در میان بازوان منشی‌های دلربا، اتومبیل‌های زیبا، امتیازات و هوای تهویه‌شده دفاتر کار از دست می‌دهند. آنان به‌جای آنکه در اطاق کار خود را به روی مردم زحمتکش باز بگذارند، آن را می‌بندند تا هوای خنک آن خارج نشود. من پی برده‌ام که ما به فرصت‌طلبی میدان می‌دهیم.» ص ۲۰۱ و ۲۰۲

ستاره دنباله‌دار برزیلی

اگر تولید ملی برزیل را بر تعداد ساکنانش تقسیم کنیم، رقم بزرگی نسبت به کشورهای جهان سوم به‌دست می‌آید. این رقم در سال ۱۹۷۶، سالته ۱،۱۴۰ دلار برای هر نفر بود (۱۰،۰۰۰ دلار در سوئد - ۱۰۰ تا ۱۳۰ دلار در فقیرترین کشورهای جهان سوم). ص ۲۰۳

مجله آلمانی اشترن، طی یک نظرسنجی پرسیده بود: «در چه زمینه‌ای دولت باید هزینه‌هایش را کاهش دهد؟» ۶۸ درصد شهروندان آلمان قدرال پاسخ داده بودند: «در زمینه کمک به توسعه کشورهای جهان سوم».

طی یک referendum در ژوئن ۱۹۷۹ در سوییس، سؤال شده بود: «آیا لازم است ما یک کمک استثنائی به مبلغ ۸۰ میلیون دلار در اختیار کشورهای جهان سوم قرار دهیم؟» ۵۶ درصد شهروندان سوییسی پاسخ منفی داده بودند.

واکنش‌های مشابهی در همه کشورهای توسعه‌یافته ثبت شده‌اند. شهروندان کشورهای غربی، این احساس را دارند که آب در چاه ویل می‌ریزند، به حیف و میل عظیمی کمک می‌کنند، چند رئیس دولت را که کم‌وبیش دستشان آغشته به خون است در قصرها و فسادشان تیمار می‌کنند؛ رؤسای دولتی که ترهات آنان به مراتب از اقدامات سنجیده و نتایج محقر و

پیشرفت‌های نسبی‌یی که توسط رهبران کم سروصدا به دست می‌آید، جای بیشتری در رسانه‌های گروهی می‌گیرد. ص ۲۰۶ و ۲۰۷

جهان صنعتی به طور مطلق به جهان سوم وابسته است. آیا سرچشمه بزرگترین ترس رهبران غرب، کشورهایی نیستند که اصلی‌ترین ذخائر معدنی در آنجاست؟ ص ۲۰۷

۱۰

زئیر به هر قیمت

روزی که استعمار کنگوی سابق بلژیک خاتمه یافت، پاتریس لومومبا رئیس کنگوی مستقل، پشت تریبون پرید و فریاد کشید:

«هیچ کنگویی شرافتمندی نمی‌تواند فراموش کند که استقلال با مبارزه تحصیل شده است؛ مبارزه‌ای مستمر و بی‌امان و آرمان‌گرا؛ مبارزه‌ای که در آن ما نه در نشان دادن قدرت مان مضایقه کرده‌ایم نه در قبول محرومیت مان و نه در بذل خون مان... ما کار طاقت‌فرسا در برابر دستمزد تحمیلی را شناخته‌ایم که نه برای غذایمان کافی بود، نه برای لباسمان، نه برای مسکنی آبرومند و نه برای تربیت فرزندانمان چون موجوداتی ارجمند. ما استهزاء شده‌ایم، دشنام شنیده‌ایم، صبح و ظهر و شب ضرباتی را تحمل کرده‌ایم، برای اینکه سیاهپوست بوده‌ایم!

ما رنج‌های جانکاه تبعیدی‌ها را تجربه کرده‌ایم که به‌خاطر عقایدشان، باورهای دینی‌شان، در وطن خودشان تبعید شده بودند. سرنوشت آنان حقیقتاً بدتر از خود مرگ بود. در شهر، خانه‌های باشکوهی برای سفیدها وجود داشت و آلونک‌های مخروبه‌ای برای سیاه‌ها. سیاه‌ها نه در سینماها پذیرفته می‌شدند نه در رستوران‌ها، نه در مغازه‌های به‌اصطلاح اروپایی. یک سیاه روی تخته‌پوش کف کشتی، زیر پای سفیدها که در کابین‌های لوکس جا گرفته بودند، سفر می‌کرد. چه کسی آتش رگبارهایی را که برادران ما را در خون خود می‌غلطانند فراموش خواهد کرد؟ چه کسی زندان‌ها را که هر کسی را که از یک رژیم غیر عادلانه و جابر و بهره‌کش اطاعت نمی‌کرد، در آن می‌افکندند از یاد خواهد برد؟ آیا کسی هرگز قراموش خواهد کرد؟»

کنگویی‌ها می‌گفتند: «برای ما این لحظه حقیقت، بهای هشتاد سال تسلط بیگانه بود». صص ۲۰۸ و ۲۰۹

چهار روز بعد اعتشاشات خیابانی اوج می‌گیرد. ارتش در پایتخت وارد عمل می‌شود، اروپاییان را قتل عام می‌کند... در پی این حوادث، استان «کاتانگا» توسط یک تاجر محلی به‌نام موسی چومبه که توسط استعمارگران تحریک شده بود، جدا می‌شود. کاتانگا در دوهزار کیلومتری پایتخت که لومومبا در آن مستقر است، قرار دارد. ص ۲۱۰

بلژیک از موسی چومبه حمایت می‌کند و زیر چماق بلژیک، نظم در کاتانگا برقرار می‌گردد... در باقی شهرها هرج و مرج غوغا می‌کند. آمریکایی

سیاه‌پوستی به نام رالف بونش، معاون دبیر کل سازمان ملل متحد به میانجیگری اعزام می‌گردد. در بازگشت از کنگو منقلب است و می‌گوید: «خدای من! با دیدن کنگو، من جنایت امپریالیسم را به چشم دیدم.» ص ۲۱۰

ارتش کنگو تحت اوامر یک سرگروه‌بان به نام ژوزف دزیره موبوتو، مرکزیتی پیدا می‌کند... موبوتو به اتفاق ارتش تصمیم می‌گیرد لومومبا را دستگیر کند... لومومبا پس از تلاش نافرجام برای فرار، دستگیر و در کنگوی سفلی در بند کشیده شد و سرانجام به عنوان پیشکش، تسلیم کاتانگایی‌ها شد. به محض رسیدن به فرودگاه، توسط مزدوران موسی چومبه به قتل رسید و جسد او هرگز یافته نشد. ص ۲۱۱

موبوتو در پی کودتایی به کمک سازمان سیا، قدرت را در دست می‌گیرد و خود را رئیس جمهور می‌خواند.

از طرف دیگر یک شخص مشغول سازمان دادن به نیروهای است که از لومومبا پیروی می‌کردند. این شخص چه گوارا است.

او چند روزی را در خفا در کنگو به سر می‌برد. سپس مخفیانه به قاهره می‌رود تا برای آخرین بار با ناصر ملاقات کند. در آن شب، جریان سفرش به کنگو را با وی در میان می‌گذارد:

«برای خدمت به انقلاب جهانی، به نظر من ابتدا باید از آفریقا شروع کرد، زیرا وضعیت در آنجا پخته شده است. من فکر می‌کنم ما می‌توانیم به امپریالیسم در کاتانگا در قلب منافعش ضربه بزنیم.»

ناصر عواطف تحسین آمیزی نسبت به چه گوارا دارد. وی متفکر، در
چهره دوستش می‌نگرد: «شما مرا شگفت زده می‌کنید. در کوبا چه‌تان شده؟
شما با کاسترو اختلاف پیدا کرده‌اید؟ من نمی‌خواهم خودم را قاطی کنم، اما
اگر شما می‌خواهید یک تارزان نوینی بشوید، یک سفید که به میان سیاه‌ها
آمده تا آن‌ها را هدایت و حمایت کند، غیر ممکن است!»

چه گوارا عازم نبرد در کنار چریک‌های کنگویی می‌شود. تنها در یک
هوایما با گذرنامه جعلی، با آرایشی خفیف و اندکی تغییر یافته و کیفی پر از
کتاب در دست، به سفر می‌پردازد.

سه ماه بعد در کنگو، ۲۰۰ سرباز کوبایی که در عرصه یک کشتی انباشته
از اسلحه از هاوانا می‌رسد، به او ملحق می‌شوند. چه گوارا خود را وقف رسالت
آموزش چریک‌های کنگویی علیه مزدوران موسی چومبه می‌کند.

موسی چومبه توسط موبوتو سرنگون می‌شود و فرار می‌کند. هوایمای
او در آسمان ربوده شده و به الجزایر برده می‌شود. او سال‌های آخر عمرش را
در زندان بومدین به پایان می‌رساند.

پس از آنکه کار چومبه فیصله می‌یابد، کنگویی‌ها از چه گوارا
می‌خواهند که خودش را کنار بکشد تا کار متارکه تسهیل شود. چه گوارا
مخفیانه همان‌طور که آمده بود، می‌رود. صص ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳

مسئول آموز آفریقا در هیئت دولت در واشینگتن به خبرنگار روزنامه «نیویورک تایمز» اعلام می‌کند: «در نظر ایالات متحده، با حمایت از زئیر، امید آن می‌رود که بتواند تفوق خود را بر قاره آفریقا بگستراند.» ص ۲۱۳

وارثان چه گوارا، دوهزار چریک با هدایت کارشناسان کوبایی از مرز آنگولا می‌گذرند و در ایالت «سهاباه / کاتانگا نفوذ می‌کنند. آنان درصدد برمی‌آیند پایتخت ایالتی را تصرف کنند... منطقه سهاباه / کاتانگا به اتفاق نامیبیا، غنی‌ترین سرزمین معدنی جهان است. اورانیوم سهاباه به‌وفور در اختیار صنایع هسته‌ای اروپا و آمریکا قرار می‌گیرد. بمب هیروشیما از محل آن ساخته شده است. محصول کوبالت آن تا ۴۷ درصد به ایالات متحده صادر می‌شود و برای فرانسه نیز ضروری است. ص ۲۱۴

زئیر [کنگوی سابق] از فساد مالی و باجگیری، متعفن شده است... موبوتو یک گارد شخصی مرکب از سرباران اروپایی و آفریقایی جنوبی دارد و حقوق آن‌ها را از ثروت شخصی می‌پردازد. عملیات‌های او توسط سرهنگ مایک هوار، همان کسی که به کمک سیا موبوتو را به قدرت رساند، هماهنگ می‌شود. هدف موبوتو تشکیل هسته «قدرت ضربتی» از تعداد کثیری مزدوران آفریقایی جنوبی است تا نظم عمومی را برقرار کنند. غرب و موبوتو باید با هم بسازند.

روز از نو، روزی از نو. حال که در توسعه دادن به کشورهای جهان سوم توفیقی حاصل نشده است، به همان شیوه قدیم بازگشت می‌شود: قدرت، ارتش، تفنگدار، مزدور و اسلحه. ص ۲۱۵

اتحاد جماهیر شوروی از بحران‌ها سود می‌جوید. این سیاست بر دو محور می‌چرخد:

– کمک نظامی به دولت‌های دوست و جنبش‌های رهایی‌بخش. دو میلیارد دلار در سال‌های ۱۹۷۶ و ۱۹۷۹، ۷۵ درصد فروش اسلحه شوروی در جهان سوم است.

– در دست گرفتن اهرم تکنیک. اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۷۹، ۱۲۰۰۰ مشاور نظامی و ۴۰،۰۰۰ مشاور غیر نظامی در آفریقا داشته است. از طرف دیگر، شوروی ۲۰،۰۰۰ دانشجو و کارورز از کشورهای جهان سوم را پذیرفته و آن‌ها را در دانشگاه لومومبای مسکو و انستیتوی کارل مارکس برلن شرقی آموزش می‌دهد.

در هر جا که باید به نبرد جسمانی پرداخت، کوبایی‌ها در ۲۸ کشور ظاهر می‌شوند. این عشریه‌ای است که آنان به شوروی می‌پردازند. ص ۲۱۶

غرور اسلحه

اشتهای سیری ناپذیر اسلحه، جهان سوم را فرا گرفته است. ماشین عظیم درنده‌ای در راه است. هیچ نیرویی تاب مقاومت در برابر آن را ندارد. با افزایش منظم قیمت نفت که باید به ارز پرداخته شود - ارزی که باید آن را با صادرات، فروش بیشتر، دستیابی به بازار وسیع‌تر، آب کردن اسلحه گران‌بها، و باز هرچه بیشتر با فروش اسلحه، به‌دست آورد - کسب و کار دائمی درجه اولی شده است.

۹۰ درصد بازار اسلحه فرانسوی و انگلیسی را جهان سوم تشکیل می‌دهد. در ده سال، فروش اسلحه در فرانسه دو برابر سریع‌تر از مجموع کالاهای دیگر صادراتی، ترقی کرده است. ص ۲۱۸

در سال ۱۹۷۸، سهم کشورهای صادرکننده در تجارت بین‌المللی اسلحه به‌شرح زیر بوده است:

کشور	میلیارد دلار
ایالات متحده آمریکا	۱۲
اتحاد جماهیر شوروی	۷
فرانسه	۳
ایتالیا	۱/۷
بریتانیای کبیر	۱

با قیمت یک تانک (۴۰۰،۰۰۰ دلار) می توان سیلوی مدرنی به ظرفیت ۱۰۰،۰۰۰ تن برنج ساخت و از قبل آن سالانه ۴،۰۰۰ تن برنج را از خطر نایودی نجات داد.

با قیمت یک هواپیمای جنگی می توان در ۴۰،۰۰۰ روستا داروخانه برپا کرد. ص ۲۱۹

۳۲ کشور از جهان سوم، بیش از ۳ درصد تولید ناخالص ملی خود را، بیش از اروپا، صرف هزینه های نظامی خود می کنند. تعداد این ها در سال ۱۹۶۰، ۱۳ کشور بود. مصر در این مسابقه، رکورددار بار سنگین هزینه های نظامی است. در سال ۱۹۷۴: ۴۰ درصد تولید ناخالص ملی. امروز هنوز، هزینه های نظامی اش چهار برابر مجموع انواع دیگر سرمایه گذاری هایش می باشد. ص ۲۲۰

این سلاح ها، چه از خارج خریده شوند و چه در محل ساخته شوند، با سرمایه مالی و انسانی که به خود تخصیص می دهند، کشورهای در حال توسعه ای را که خود را به آن ها مجهز می سازند، از پا می اندازند. تسلیحات مدرن، خون کشور را از دو مسیر می مکد: هم منابع مالی سرمایه گذاری ها را می خشکاند، هم نیروی انسانی کارآمد و فنی را به خود جذب می کند. ص

خودویرانگری ایران شاهنشاهی - که همیشه بهترین نمونه خواهد بود. افزایش بودجه نظامی در دوران رزیم شاه سرگیجه آور بود: ۲۴۱ میلیون دلار در ۱۹۶۴؛ ۴ میلیارد دلار در ۱۹۷۴؛ ۱۰ میلیارد دلار در ۱۹۷۷! ص ۲۲۲

ارتش ایران به تنهایی تا پایان سال ۱۹۷۶، مبلغ ۱۲ میلیارد دلار را بلعیده است. سرسام شاه بیشتر متوجه نیروی هوایی است. او شخصاً تجهیزات را انتخاب می کند و خواستار اجناس هرچه پیشرفته تر است. در اواخر سال ۱۹۷۸ قرار بود ۲۹۰ فروند بمب افکن فانتوم؛ ۳۳ فروند شکاری سبک اف ۵؛ ۸۰ فروند مافوق صوت اف ۱۴ گرانترین هواپیمای دنیا؛ و ۱۶۰ فروند اف ۱۶ تحویل وی گردد.

وقتی پیشرفت فنی، اجناسی را که تازه تحویل گرفته شده اند از مد می اندازد، ایران آن ها را به پاکستان می فروشد و به جایش اجناس مدرن تر می خرد. صص ۲۲۲ و ۲۲۳

نیکسون و کیسینجر متقاعد شده بودند که «با آنچه شاه درخواست کند، موافقت شود». هنری کیسینجر، وقتی که اشتباهی دائماً فزاینده شاه، «ژاندارم خلیج فارس» درآمدهای نفتی بیشتری را اقتضا می کرد، این سیاست را هدایت می کرد. ص ۲۲۳

ایران در طی برنامه پنج ساله ۷۸-۱۹۷۳، برای توسعه ارتش خود، به اندازه مجموع توسعه اقتصادی کشور، و دو برابر تجهیزات اجتماعی، هزینه صرف

کرده است. قسمت بزرگی از مبالغ هزینه شده برای عمران استان‌های مرزی، به‌ویژه جنوبی، در واقع هزینه‌های نظامی اعلام نشده هستند. ص ۲۲۳

در ایران ۴۵ خانواده، ۸۵ درصد شرکت‌ها و بنگاه‌های عظیم را در کنترل خود دارند. فساد تمامی چرخ و دنده‌های جامعه را پوسانیده است. هیچ قراردادی بدون حق دلالتی کارچاق‌کن‌ها به انجام نمی‌رسد.

با همه این احوال باید دانست که احیای نظامی کشور، تازه گام‌های نخستین خود را برمی‌داشت. سناتور فولبرایت در بازگشت از ایران به واشینگتن، در سال ۱۹۶۷، چنین اظهار نظر کرده بود:

«من به ایران رفته‌ام، کشوری دیدم غمزده و فقیر. ثروتمندان معدودی بیشتر نیستند، ولی اکثریت می‌تواند انقلاب کند. من فکر می‌کنم با فروش این اسلحه، ما خدمت خوبی به آنان نمی‌کنیم.» ص ۲۲۴

انقلابی که در ایران می‌شناسیم عجیب نیست. عجیب این نیست که ملت ایران، آنجا که روش‌های به‌اصطلاح توسعه، باعث ویرانی کشاورزی محلی و سنتی، که بیش از سه چهارم جمعیت از آن امرار معاش می‌کردند، می‌شود و آنان را به سوی آلونک‌های شرم‌آور حاشیه شهر تهران سوق می‌دهد، توهین شده و خشمگین، به دعوت بیرمرد انعطاف‌ناپذیر و تقاص‌گیرنده پاسخ مثبت دهند، و سرانجام انقلاب کنند. عجیب این است که این ارتش پرهیبت، این غده سرطانی که همه قدرت‌های حیاتی کشور را جویده بود، هرگز،

به هیچ وجه، به هیچ دردی نخورد. نه به درد شاه خورد، نه به درد آمریکا. اول، رزیم شاه را از درون خورد، و آنگاه آن را ویران ساخت. ص ۲۲۵

۱۲

گفتار شمال

جهان صنعتی شده، توسعه اصلی اش را در سی سال گذشته، که ما تاریخ آن را به اجمال بیان کردیم، تحقق بخشیده است. او این توسعه را به قیمت بهره کشی منظم از منابع جهان سوم - جنوب - و با فروش تولیداتش در بازارهای خودش، تنها بازارهای پر رونق، یعنی بازارهای شمال، تحصیل کرده است. ص ۲۲۶

کشورهای توسعه یافته ناگزیرند نه فقط برای تأدیه بهای نفت بلکه برای تهیه مواد اولیه ضروری برای صنایع شان، مرتباً حجم صادرات شان را افزایش دهند. حال که همه اشباع شده اند، به کجا صادر کنند؟

ژاپن با آمریکا و با اروپا، این دو میان خودشان و با ژاپن، در حال یک جنگ اقتصادی خشن برای صادر کردن از یکی به دیگری هستند. ص ۲۲۷
هر بار که کشوری در جنوب [جهان سوم] توسعه می یابد و خلاق می شود و تولید می کند، بیشتر می خرد و در شمال [جهان صنعتی سرمایه داری] بیشتر از آنکه حذف کند، شغل ایجاد می کند. استثنائی هم وجود ندارد. ص ۲۲۷

«سازمان همکاری توسعه اقتصادی»: «چیزی خطرناکتر از این نیست که برای تولیدات صنعتی، بازار بالقوه عظیمی را که نیازهای ارضاء نشده بخش بزرگی از انسانیت عرضه می‌دارد، فراموش کنیم. مسئله این نیست که کشورهای توسعه یافته و جهان سوم یک تقاضای کلی معینی را با هم تقسیم کنند، آن‌ها می‌باید صنعت نوینی به مقیاس میلیاردها انسان ایجاد کنند.» ص

۲۲۸

در همان لحظه‌ای که یک بحران بنیادی جهان را می‌لرزاند، وسایل و امکانات نوینی، اعم از اقتصادی و انسانی، برای یک آینده مشترک پدیدار می‌شوند. ص ۲۲۹

بخش سوم منابع پایان‌ناپذیر

۱

فرستاده دوکو به پاریس

آقای توشیرو دوکو صاحب اختیار قدرت اقتصادی ژاپن، رئیس ۸۴ ساله «کیدان رن» (فدراسیون ملی صنایع ژاپن) است. فرستاده مخصوص او همراه با گزارشی در ۲۸۰ صفحه با عنوان «انقلاب علمی و جامعه اطلاعات» به پاریس می‌رسد. ص ۲۳۳

در ۱۱ اوت و سپس ۱۰ سپتامبر، جلسه با حضور اعضای «کیدان رن» که شامل همه رؤسای بنگاه‌های بزرگ صنعتی و بانکی است، که دوکو تجسم روح آنان است، تشکیل می‌شود: اعضای وزارت بازرگانی بین‌المللی و صنعت که در سی سال گذشته دستگاه اداری نیرومند آن برنامه‌گذاری «به سبک ژاپنی» را سازمان می‌دهد؛ اقتصاددانان بزرگ بین‌المللی که در توکیو

حاضرند، و مشاوران رسمی حکومت.. هدف از این اجتماع عظیم، تهیه یک برنامه جامع درباره یک تلاش مشترک در پاسخ به استیضاح جهان سوم است که با غرق شدن خود، جهانی وحشتزده را به مصیبت دچار خواهد کرد.

آنچه به توشیرو دوکو شخصیتی منحصر به فرد می‌دهد، این است که او از جهان، تصویری جامع در ذهن دارد و آن را در کارها بروز می‌دهد. ص

۲۳۵ و ۲۳۶

دو کو اعلام کرد:

«به نظر من، پس از ده سال بحران نفتی، راهی که باید انتخاب کرد، روشن است: ما باید پیشتازان اعتلای تکنولوژیکی بی باشیم که می‌باید در سرتاسر جهان گسترده شود. نه فقط با نیروی علمی ژاپن - نیروی سیصد هزار محقق ما که اقتضای میدان‌های نوین عمل را دارد - بلکه با اشتراک ارگانیکی با ملت‌های پیشرفته دیگر، بدون هیچ گونه استثناء. «باید ظرفیت جهان را با نادیده گرفتن مرزها مجهز کرد. وسایل موجود هستند. کافی است به کار گرفته شوند. هدف، برای همه ما ساده است: ایجاد کردن، انتشار دادن، سازمان دادن به قدرت تکنولوژیکی که قادر است دنیا را از جایش برکند.» ص ۲۳۶ و ۲۳۷

غول‌های صنعتی ژاپنی دیگر نمی‌توانند کور کورانه، هم خود را بر ادامه توسعه‌شان و تسخیر بازارها متمرکز کنند. آن‌ها باید «با دنیا یکپارچه شوند». زمان آن فرارسیده است. انقلاب علمی فرصت آن را فراهم کرده و متوقع آن است.

او می‌داند - آنان می‌دانند - که نفت، انرژی پایه، بعد از این نه ارزان خواهد بود و نه بادوام، همه آنچه را که ساخته‌اند، باید بر پایه یک ماده اولیه دیگر بازسازی کنند. این ماده اولیه دیگر، اطلاعات، ارتباطات، تفکر است. آنان می‌دانند که این بار، برای احتراز از فاجعه و ناکامیابی، باید آن را با دیگران - با همه دیگران - تقسیم کنند. ص ۲۳۷

۲

به سوی اشتغال کامل

توشیرو دوکو طی مصاحبه‌ای که در او آخر سال ۱۹۶۰، در جریان یکی از سفرهایش به نیویورک، ارباب مطبوعات از او به عمل می‌آورند، چنین اعلام می‌کند:

«ما نه هیچ منبع طبیعی داریم و نه هیچ قدرت نظامی. ما فقط یک منبع در اختیار داریم: ظرفیت ابداع مغزهایمان. این منبع پایان ناپذیر است. باید آن را بسط داد، تربیت کرد، تمرین داد، مجهز ساخت. این قدرت دماغی، خواه ناخواه در یک آینده نزدیک، گران‌بهاترین، خلاق‌ترین ثروت مشترک همه بشریت خواهد شد.» دوکو از همان وقت پیش‌بینی می‌کرد که جهانی شدن الزام‌آور خواهد شد. او درست بیست سال جلوتر از حوادث بود. ص ۲۳۹ و

هیچ کشور صنعتی توسعه یافته‌ای نخواهد توانست در این زیرورو شدن جهانی به حیات خود ادامه دهد، مگر با ایجاد مشاغل آینده بر مبنای این انقلاب «تکنولوژیکی». بازآموزی که باید اجرا شود، مبتنی است بر خارج شدن از عرصه کم و بیش کهنه رقابت بازرگانی محض، با هدف تسخیر بازارها، که اکنون سی سال است دوام داشته است و عمرش سرآمده است؛ به قصد داخل شدن در یک عرصه رقابت تازه که داعیه آن، تربیت انسان‌ها، تمرین دادن به مغزها، بالا بردن ظرفیت خلاق و بالاخره بسط این عرصه نوین به افق‌های جهانی است. ص ۲۴۳

۳

رمز ارغوانی

با دست به دست دادن یک رشته حوادث خارق‌العاده تاریخی، ژاپن ۱۹۸۰، این ابرقدرت تکنولوژیکی که قبل از همه به مرز نوین ذکاوت رسیده است، این جزیره متراکم و دورافتاده و عاری از منابع طبیعی در دورترین نقطه شرق و در حول و حوش شوروی سترگ و سترون – در فاصله ۱۲،۰۰۰ کیلومتری از اروپا و ۹،۰۰۰ کیلومتری از آمریکا – آری این ژاپن اسرارآمیز مدرن، برخلاف متعارف، خالص‌ترین محصول «نبوغ غرب» است. ژاپن پدری دارد که یک آمریکایی است: فرانکلین روزولت. شایسته‌تر آن است که سرگذشت این زایمان در افسانه قرن‌ها ثبت شود.

یک روز تابستانی در جنوب «سرزمین نوین»، در یکی از پرشکوه‌ترین و دورافتاده‌ترین نقطه دنیا، در خلیج کوچک پلاستیا، دو مرد، هر یک در عرشه کشتی خود، به سوی هم نزدیک می‌شوند: وینستون چرچیل و فرانکلین روزولت.

ما در ۹ اوت ۱۹۴۱ هستیم. چرچیل نخست‌وزیر بریتانیای کبیر در زمان جنگ و در برابر امپراتوری هیتلری در اوج استیلاگری و قدرت آن، تنها است. ص ۲۴۷

آنان نمی‌دانند که بار دیگر، کی یکدیگر را ملاقات خواهند کرد. اما هر دو نفر، ایمانی راسخ به آینده دارند. و برای نشان دادن آن، به تقاضای روزولت به اتفاق هم، متنی را تدوین کردند که بعداً به نام «منشور آتلانتیک» شهرت یافت. آن دو یک مسوده دستنویسی از آن را با خود برمی‌دارند تا در مراجعت به لندن و واشینگتن، در اعلامیه‌های خود از آن استفاده کنند. اما متن رسمی آن سرانجام، هیچ‌وقت وجود نداشته است.

در این اعلامیه، با آنکه روزولت هنوز در جنگ وارد نشده بود و ابداً خبر نداشت که چگونه به جنگ کشانیده خواهد شد، اصل رهایی ملت‌های تحت استعمار یا استثمار دنیا را به چرچیل قبولانده بود، درست مثل لینکلن، که در قرن گذشته علیه نشانه‌های تسلط انگلیس در آمریکا برخاسته بود:

«هر ملتی حق خواهد داشت حکومت خود را آزادانه برگزیند و استقلال سرزمینش را کسب کند؛ هر یک هم‌چنین، در برابری کامل، حق دست یافتن

به منابع مواد اولیه را خواهد داشت، و باید در یک تلاش جمعی برای کمک به کشورهای هنوز توسعه نیافته، مشارکت کند.» ص ۲۴۸ و ۲۴۹

روزولت نخستین بار در ۱۹۳۲ به ریاست جمهوری آمریکا برگزیده شد تا کشورش را از ورطه ورشکستگی و بیکاری «بحران بزرگ» نجات دهد؛ همان بحرانی که تخم ناامیدی و سپس فاشیسم را بر اروپا پاشید. (که نزدیک بود آمریکا را نیز در همان جهت سوق دهد.) ص ۲۴۹

هیتلر با روشنی از آمریکا بیمناک است. آرشیو رایش، اطلاعات کافی را به ما می دهد: هیتلر تصمیم قاطع گرفته بود که از هرگونه تحریکی که آمریکا را به جنگ بکشاند، اجتناب کند. هیتلر می دانست که چگونه به روسیه استالینی، محیلانه، به برکت سوءظن بیمارگونه رئیس کشور آن، پس از بر باد دادن سر رئیس کل اش، حمله خواهد کرد؛ تنها به یک شرط که آمریکا در جنگ بی طرف بماند.

هیتلر در این باره اشتباه نمی کرد. روزولت نیز هم چنین. صص ۲۵۱ و

۲۵۲

سرویس های مخفی آمریکایی در اواخر تابستان ۱۹۴۱ به کشف «رمز ارغوانی» که برای نقل و انتقال پیام هایی میان توکیو و پایگاه های هوایی و دریایی ژاپن در اقیانوس آرام استفاده می شد، پرداختند. روزولت دیگر از آن چشم برنمی دارد. شانس تاریخی در آنجاست. ص ۲۵۴

۴

جنگ تن به تن در اقیانوس آرام

افکار عمومی آمریکا که نمی‌خواهد جوانانش را در اروپا درگیر کند، حتی در اندیشه اقیانوس آرام و شرق دور نیست. آن‌ها که تحت تأثیر قدرت آلمان قرار گرفته‌اند، ژاپن را از یاد برده‌اند و حتی با نظر تحقیر به آنچه که مطبوعات به عنوان «این انسان‌های کوتاه قامت زردپوست، نحیف، رام و سر به زیر، و بدون حس ابتکار» معرفی می‌کردند می‌نگریستند.

روزولت بی‌آنکه نظرها جلب شود، عملیات خصمانه علیه ژاپن را تشدید می‌کند. وقتی که نیروهای ژاپنی بدون جنگیدن، هندوچین را اشغال می‌کنند، روزولت، دارایی‌های ژاپن در آمریکا را توقیف می‌کند. موافقت حکومت هلند (در اندونزی) را جلب می‌کند که ارسال نفت به بنادر ژاپنی یوکوهاما و ناکازاکی به حال تعلیق درآید. ص ۲۵۵

در اقیانوس «کبیر» آرام تنها یک سرزمین آمریکایی می‌تواند هدف باشد: هاوایی و پایگاه پرل‌هاربور آن، که قرارگاه اصلی ناوگان اقیانوس آرام است. اگر تنها یک هدف توسط ژاپنی‌ها مورد حمله قرار می‌گرفت، جنگ می‌توانست درگیرد: پرل‌هاربور. صص ۲۵۶ و ۲۵۷

روز ۲۹ نوامبر مذاکرات در واشینگتن به بن‌بست می‌رسد... سرویس کشف رمز در واشینگتن، کلمه به کلمه «رمز ارغوانی» را می‌گیرد: «ما

می‌توانیم آن را به شما بگوییم. ساعت H، سحرگاه روز یکشنبه ۷ دسامبر تعیین شده. هدف پرل‌هاربور خواهد بود.»

واشینگتن به گوش دادن اکتفا می‌کند. در پرل‌هاربور هیچ کس مطلع نمی‌شود. ص ۲۵۷

ساعت سیزده و بیست دقیقه به وقت واشینگتن (۸ و ۲۰ دقیقه در هاوایی) همهٔ اسکادران‌های ژاپنی که از عرشهٔ ناوهای هواپیمابر برخاسته‌اند، از سمت شمال شرقی نزدیک شده و بایورش به ناوگان پهلوی گرفته و هواپیماهای پارک شدهٔ نیروهای آمریکایی در اقیانوس آرام، طی سه موج حمله، همه‌چیز را ویران می‌کنند یا به آتش می‌کشند، پیش از آنکه فرصت پاسخگویی باشد. بزرگترین فاجعهٔ نظامی تاریخ ایالات متحد نیم ساعت طول می‌کشد. ص ۲۵۹

فرانکلین روزولت با لندن تماس می‌گیرد و می‌خواهد شخصاً با چرچیل حرف بزند و خبر را خودش به او بدهد: «آنها به ما در پرل‌هاربور حمله کرده‌اند... از این پس ما با هم، روی یک کشتی هستیم!»

روزولت همهٔ استعدادها و شهامت هنر سیاسی‌اش و شناختش را از دنیا به کار گرفته بود. از همان لحظه‌ای که ژاپن جنگ را آغاز می‌کند، جنگ جهانی می‌شود، و با جهانی شدن، برنده شده است. ص ۲۵۹

چرچیل این مطلب را در تابستان ۱۹۴۰ گفته بود: «ما در خیابان‌های خود خواهیم جنگید، در اقصی نقاط اقیانوس خواهیم جنگید: تا روزی که سرزمین

نوین «ایالات متحد» با تمامی قدرتش، در این جنگ به ما پیوندد، برای نجات اروپایی که به آن زندگی داده است.» ص ۲۶۰

در روز یکشنبه که خلبانان ژاپنی مثل آذرخش بر روی پرل هاربور فرود آمده‌اند، زنرال دوگل به همراه یکی از معاونانش به یک گردش طولانی در جنگل رفته بودند. این دو پس از دو ساعت پیاده‌روی، باز می‌گردند. معاونش در دفتر خاطراتش، از آن روز چنین یاد می‌کند:

«ما از گردش طولانی برگشتیم و هر یک روی مبلی در سالن قرار گرفتیم. دوگل، پیچ رادیو را باز کرد. ما مطلع شدیم که ژاپنی‌ها به پرل هاربور حمله کرده‌اند. دوگل رادیو را خاموش کرد و در تفکری عمیق فرو رفت. زمانی که به‌نظرم تمام‌نشدنی آمد، گذشت. آنگاه زبان به‌سخن گشود: حالا جنگ را مسلماً برده‌ایم!» ص ۲۶۰

ژاپنی‌ها هرگز چنین شادمانی بزرگی را به‌یاد نداشتند. آنان می‌توانستند به هر جای دیگری جز به پرل هاربور حمله کنند. می‌توانستند اندونزی و نفت آن را، فیلیپین، سنگاپور، آسیای جنوب شرقی را تسخیر کنند. می‌توانستند قدرت‌شان را به همهٔ این سرزمین‌ها بگسترانند، به منابع اولیه دست پیدا کنند و از تنبیه در امان باشند. آمریکا از جایش نمی‌جنبید. روزولت این را می‌دانست. آنان نمی‌دانستند.

ژاپنی‌هایی که می‌رفتند تا چندی بعد، نقش مسلط را در جهان صنعتی بر پایهٔ فعالیت عقل و پروراندن اطلاعات بنا کنند، اطلاعات نادرستی داشتند و نادرست عمل کردند. ص ۲۶۱

حیله‌های روزولت، ژاپنی‌ها را وادار کرد از تمامی اقیانوس آرام، تنها آماجگاهی را که برایشان بدفرجام خواهد بود، انتخاب کنند.

تقصیر از مردم ژاپن که حق اظهار یک کلمه را نداشتند، نیست، تقصیر از بسته بودن ذهن رهبران‌شان است. بارزترین دلیل که می‌تواند درس پرباری برای آینده باشد، مبارزه‌ای است که ماه‌ها پیش از عملیات پرل‌هاربور، در بطن حکومت، میان نخست‌وزیر، ژنرال توجو و مشهورترین افسر نیروی دریایی ژاپن، دریاسالار یاماموتو در گرفته است.

توجو که هرگز از ژاپن خارج نشده است، خواهان جنگ است، آن هم با آمریکا. زیرا در نظرش، تنها آمریکا حریف برازنده و در تراز قدرت و غرور کشورش است. یاماموتو «این توهم مضر» را افشا می‌کند. او بیان می‌کند چندین بار دور جهان را گشته است و آمریکا را از ساحل غربی آن در اقیانوس آرام تا ساحل شرقی‌اش بر روی اقیانوس اطلس به خوبی می‌شناسد. او تأکید می‌کند وسعت، ثروت و ظرفیت ایالات متحد چنان بدیهی است که با کشاندن ایالات متحد به جنگ، ژاپن به زیان خودش عمل می‌کند. ص ۲۶۱

جنگ تن به تن میان «یاماموتو» و «توجو» به عنوان لحظه‌ای تاریخی از حادثه‌جویی بزرگ ژاپن، باقی خواهد ماند. دو ذهن با ارزش، دو روحیه بی‌باک. اما یکی در تفکرش شناخت جهان خارج را ادغام کرده است و دیگری، تنها در واقعیت ژاپنی غرق شده است. یاماموتو «باهوش‌تر» نیست بلکه «مطلع‌تر» است. ص ۲۶۲

با پرل هاربور، تکان معجزه آسایی آغاز می شود که ژاپن را از غربتش در دنیا بیرون می آورد و سرنوشتش را رقم می زند. سپس سرنوشت جهان را تغییر می دهد. ص ۲۶۲

۵

بازی های سرنوشت

با توجه به اینکه اشخاص بی شماری از ملیت های گوناگون در اجرای طرح «مانهاتان» که روزولت تصمیم آن را در اختفای مطلق گرفته بود کار می کردند، خارق العاده می نماید که هیچ وقت، نه نازی ها و نه ژاپنی ها بویی از آن نبرده باشند. جز استالین، زیرا خبرچین هایش همه جا حاضرند و اطلاعاتی درباره این طرح کسب کرده اند. اما، در کشف رمز راه خطا رفته اند و طرح نهایی را نفهمیده اند. ص ۲۶۴

هیتلر با اعتماد به ایمان تعصب آلودش، بر ضد عقل قیام کرد و همه چیز را باخت. بدین سان از سال ۱۹۳۹، دو سال و نیم پیش از واقعه پرل هاربور تلاش قهرمانانه و مستمر فیزیکدان های هسته ای در سکوت آغاز شده بود تا رایش ناسیول سوسیالیست به هیچ قیمتی در مسابقه بمب برنده نشود.

یک عمل متهورانه صورت می گیرد. در قلب برلین، یکی از فیزیکدان های آلمانی به نام «فلوکه» که عمیقاً ضد نازی است، تصمیم می گیرد آنچه را که درباره «توانائی ها و امکانات واکنش زنجیره ای که می توان با

اورانیوم به‌راه انداخت» می‌داند، در یک مجله علمی تخصصی منتشر کند. مجله کاملاً محرمانه و ویژه متخصصان حرفه‌ای است. صص ۲۶۵ و ۲۶۶

پس از تأمل و رایزنی با همکاران آمریکایی خود، به این نتیجه می‌رسند که تنها یک نفر شهرت و اعتبار کافی دارد تا سخنانش در رئیس جمهور ایالات متحد کارگر افتد: و این شخص کسی جز آلبرت اینشتین نیست. تصمیم می‌گیرند به دیدنش بروند. اینشتین در مرخصی است و به دهکده‌ای کوچک رفته است. سرانجام او را در حال گردش در جنگل می‌یابند: با همان موهای بلند ژولیده‌اش، با همان پیش، با همان شلوار پیچ در پیچش، با همان حالت دائماً متفکرش، و هم‌چنین با همان لطف و محبت بی‌نهایتش و با همان لهجه بسیار بد انگلیسی‌اش. این مرد بزرگ آنان را به منزل خودش می‌برد. دمپایی‌هایش را به پا می‌کند و به حرف‌هایشان گوش می‌دهد.

در میان حیرت عظیم چیلارد، که همان شب جریان این گفت و شنود مهم را یادداشت می‌کند، نابغه علمی قرن که معادله اساسی او سی سال پیش از آن تعریف و اندازه نیروی هسته‌ای را ارائه داده است، نزد آنان اعتراف می‌کند که حتی لحظه‌ای به امکان یک واکنش انفجاری نیندیشیده است. چیلارد دقیقاً چنین می‌نویسد: «از همان آغاز گفتگو، که خوشبختانه ادامه خواهد یافت، ما متوجه شدیم که امکان به‌راه انداختن یک واکنش زنجیره‌ای در اورانیوم هرگز از خاطر اینشتین نگذشته است.» صص ۲۶۶ و ۲۶۷

چیلارد به‌همراه تلر به همان دهکده در لانگ آیلند بازمی‌گردند. اینشتین می‌پذیرد. نامه‌اش را، برای اطمینان از هر واژه‌ای که به کار می‌برد، به زبان

آلمانی دیکته می‌کند، تاریخ نامه‌اش به روزولت، ۲ اوت ۱۹۳۹ است. خاتمه‌اش چنین است: «واکنش هسته‌ای زنجیره‌ای که من به اختصار نحوه عمل آن را تشریح کرده‌ام، اگر تحقق پذیرد، امکان می‌دهد که نوع جدیدی از بمب بی‌نهایت نیرومند ساخته شود. تنها یک بمب از این نوع که مثلاً با کشتی به یک بندر حمل شود، برای انهدام همه بندر و قسمت بزرگی از سرزمین‌های مجاور آن کافی خواهد بود.» ص ۲۶۷

گروه تحقیقاتی زیر نظر رابرت اوپنهاইمر تشکیل می‌گردد: «طرح مانهاتان» در لوس‌آلاموس، در بنای یک مزرعه متروکه استقرار می‌یابد؛ دانشمندان به‌کندی به سوی «واکنش زنجیره‌ای» که ابتدا به انفجار نظری و سپس انفجار عملی منجر خواهد شد، پیش می‌روند. مشکلات فراوان دیگری هم هست از جمله، مقررات شدید امنیتی، مسئله عذاب وجدان که دانشمندان را یکی پس از دیگری مورد هجوم قرار می‌دهند، خبرهای پی‌درپی آلن دالس رئیس سرویس مخفی آمریکایی در اروپا که در سوییس مستقر است، مبارزه برای دستیابی به آب سنگین (که برای واکنش هسته‌ای ضروری است)، و دانشمندان فرانسوی آن را مخفیانه از فرانسه به خارج می‌فرستند، و غیره. ص ۲۶۸

حال، اتفاقات و بازی‌های سرنوشت مترصد آن بودند که همه چیز تا عمل نهایی را در هم بریزند تا وقتی اتفاق می‌افتد، هیچ کس نداند چه کسی تصمیم گرفته است. ص ۲۶۹

۶

انفجار آینده

توکیو در سرور همگانی است. روزولت مرد. آمریکا سرش را از دست داده است.

ژاپن فکر می کرد که آینده اش نجات یافته است. ژاپن که می داند نمی تواند در جنگ پیروز گردد، در صدد است از راه مذاکره صلح، «وضع را به حالت عادی» بازگرداند. ص ۲۷۲

روز ۲۴ آوریل، در دفتر ریاست جمهوری، هاری ترومن به نخستین توضیحات وزیر دفاع درباره موضوعی که هرگز کسی کلمه ای راجع به آن با او سخن نگفته بود، گوش می دهد: طرح مانهاتان. ص ۲۷۳

ترومن تصمیم می گیرد که یک «کمیته مشورتی» مرکب از سه دانشمند هسته ای سه عضو حکومتی، ایجاد کند، تا آن ها درباره همه امکانات و راه حل هایی که به او پیشنهاد می شود، مطالعه کنند. نخستین نتیجه گیری بی که این کمیته تسلیم ترومن کرد حائز اهمیت بسیار است:

«نباید انرژی اتمی را منحصرأ از زاویه نظامی ملاحظه کرد؛ باید در آن هم چنین، برقراری رابطه نوینی با جهان را دید.» ص ۲۷۳

برای اولین بار، حاشیهٔ عدم اطمینان هسته‌ای معلوم می‌گردد: بمبی که بر روی بندر هیروشیما انداخته شد، قدرت انفجاری‌اش معادل ۱۸،۰۰۰ تن تی‌ان تی بوده است. پاورقی ص ۲۷۳

در ساعت ۸ و ۱۵ دقیقهٔ بامداد، در ارتفاع عمود بر منطقهٔ صنعتی بندر عظیم هیروشیما، دستگیره کشیده می‌شود، بمب از مخزن رها می‌شود. ساعت ۸ و ۱۶ دقیقه نخستین ضربهٔ تاریخ، میان زمین انسان‌ها و خارق‌العاده‌ترین اختراع‌شان، تحقق می‌یابد.

این دیدۀ توصیف‌ناپذیر، از آن پس افسانه می‌شود؛ و هنوز هم می‌خواهد از مرز تصور درگذرد. و از این پس تنها دردمندیِ مردان و زنان هیروشیما نیست که باید به حساب آید، ضربه با چنان خشونتِ فرود آمد که از ظرفیت انسانی ادراک و اذهان رهبران ژاپنی فراتر بود. آنان اکنون «اتم‌زده» هستند. ص ۲۷۴ و ۲۷۵

سکوت و شب بر ژاپن چیره می‌گردد. هیچ ملتی در دنیا پایانی مشابه انهدامی چنان کامل را تجربه نکرده است... فردای همان روز، ۱۵ اوت، اعضای شورای مدیریت «نیپون کو کاکو» دور یک میز جمع می‌شوند.

در زمان جنگ، انجمن آن‌ها رزمناوهای نیروی دریایی امپراتوری را به دوربین‌های قوی مجهز می‌کرد. اکنون مردان و ابزارها فنا شده‌اند، اما تکنیک زنده است. مدیران نیپون کو کاکو تصمیم می‌گیرند فعالیت‌های شورایشان را به کالاهای غیر نظامی اختصاص دهند. در قدم اول، به ساختن دوربین‌های عکاسی اکتفا کنند. نتیجهٔ کار، دوربین‌های «نیکون» خواهند بود.

آری، نخستین عمل نوزایش ژاپن، نخستین قدم هر راه تسخیر تکنولوژیکی، برداشته شده است. ص ۲۷۸

۷

از صفر تا بی نهایت

در شرح موجز از وضعیت ژاپن در لحظه‌ای که دو انفجار پی‌درپی، هیروشیما و ناکازاکی را منهدم می‌کرد، در کتاب کلاسیک «تاریخ یک ملت»، اثر ادوین رایزهاور، سفیر سابق آمریکا در ژاپن - پس از برقراری مجدد روابط دیپلماتیک میان دو کشور - چنین می‌خوانیم: «در پایان اوت ۱۹۴۵، ژاپن کاملاً ویران شده است. دو میلیون نفر کشته شده‌اند، ۴۰ درصد از سطح شهرها منهدم شده است، و نصف جمعیت شهرها ناپدید شده‌اند، صنعت از بن برافتاده و کشاورزی به علت فقدان ممتد کود و تجهیزات عقیم مانده است. ملتی از پای درآمد که قدرت و نیرویش را تا آخرین قطره در جنگ به تحلیل برده و معتقد بود که رهبرانش پیروز خواهند شد و «باد مقدس» چون همیشه ژاپن را نجات خواهد داد، اکنون ملتی تهی شده از هرگونه جوهر مادی و معنوی است - یک ملت گرسنه و بهت‌زده و گمگشته.»

آری، از اوت ۱۹۴۵ تا اوت ۱۹۸۰، از «نقطه صفر» به «نقطه بی نهایت».

البته ژاپنی‌ها هیچ کوششی برای رفع این شبهه نکرده‌اند، هم‌چنان در سکوت، به بیل‌زنی پیوسته عمیق‌تر در معدن یگانه و تمام‌نشدنی‌یی که به جبر حوادث کشف کرده‌اند و سال به سال بارورتر و غنی‌تر و ارزشمندتر می‌شود، ادامه می‌دهند: معدن هوش. ص ۲۸۴

هوش ژاپنی وجود ندارد. فقط یک هوش انسانی هست، تنها خصوصیت ژاپنی‌ها در این است که آنان، اولین کسانی هستند که تصمیم گرفته‌اند از آن عمیقاً بهره‌برداری کنند. اولاً، جزیرهٔ بزرگشان فاقد هرگونه منبع طبیعی است: نه نفت، نه زغال، نه آهن نه اورانیوم، نه بوکسیت، نه زمین مزروعی - حقیقتاً هیچ. وانگهی، بعد از هیروشیما و ناکازاکی، آنان به حالت فقر و عریانی مطلق، فروافتاده بودند؛ نه فقط ابزار تولیدشان ویران شده بود بلکه هم‌چنین دستگاه‌های روانی و اجتماعی‌شان نیز در هم ریخته بود. آیا می‌بایست از شهادتگاه هیروشیما بگذرند تا در هر یک از آنان نیروی عقل، نیرویی چونان نیروی هسته‌ای، رها شود؟ ص ۲۸۴

اگر نگاه به پشت و به سوی گذشته برای تلاش بیهوده در تداوم آن باشد، ما محکوم به فنا هستیم. اگر نگاه به سوی افق نوینی باشد که باید به آن رسید، انکا به قدرت، خلاقیت و نیروی «هوش»، بقیهٔ کارها را خواهند کرد. حرکت شروع خواهد شد. ص ۲۸۶

۸

هاروارد می خواهد بفهمد

اگر یک عامل موفقیت ژاپنی‌ها را تبیین کند، آن، تحقیق دائمی و جمعی شناخت است. وقتی که دانیل بل، پیترو دراکر و چند تنی دیگر، بعثت جامعه مابعد صنعتی را بشارت می‌دادند و اعلام می‌کردند که در آن دانش به‌عنوان منبع اصلی جانشین سرمایه خواهد شد، هرگز فکر نمی‌کردند که این مفهوم نوین، راه خوه را با سرعتی برق‌آسا، ابتدا به میان همه محافل رهبری ژاپن و سپس به میان همه قشرهای جمعیت باز خواهد کرد. وفاق جمعی کشور گرداگرد اهمیت برتری که در سرتاسر زندگی به جستجوی دائمی یادگیری و شناخت داده شده است، شکل می‌گیرد. ص ۲۸۸

مطالعه و شناخت دو فعالیت هستند که از گهواره تا گور ادامه دارند. جوانان ژاپنی هیچ‌وقت «فارغ التحصیل» نمی‌شوند. وقتی آنان به تحصیلات دبیرستانی خاتمه دادند، چنین نیست که اساساً یک مجموعه شناخت تحصیلی کرده باشند: آنان شیوه یاد گرفتن را یاد گرفته‌اند. حتی وقتی مطلبی را به‌تنهایی مطالعه می‌کنند، برای آن است که بعداً آن را با دیگران به‌بحث بگذارند. ص

زنان خانه‌دار یا به‌صورت گروهی یا اگر مقدور نشد، در خانه تحت آموزش قرار می‌گیرند. اعضای خانواده و دوستان را تشویق می‌کنند تا کسانی را که در خانه می‌مانند و ممکن است از جریان دائمی ارتباطات و اطلاعات به‌دور باشند، احاطه کنند و آنان را در جریان بگذارند. ص ۲۸۸ و ۲۸۹

میلیونها ژاپنی هستند که هر ساله از کشورشان خارج می‌شوند تا همه‌جای دنیا را بگردند و بنگرند، و آنچه را که نمی‌دانند، یاد بگیرند تا شاید ایده‌ای به آن‌ها بدهد که در کشورشان به‌اجرا درآورند. ص ۲۸۹

نه‌فقط ژاپنی‌ها در مقایسه با آمریکایی‌ها، وقت خیلی بیشتری را صرف خواندن می‌کنند، بلکه مهم اطلاعات در آنچه که آنان می‌خوانند خیلی بزرگ‌تر است: در اینجا همه‌چیز برای آموختن است. هر یک از دو روزنامه ژاپنی، تیراژ روزانه‌اش بیش از هفت میلیون نسخه است. هر کدام چهار برابر بیشتر از پرتیراژترین روزنامه آمریکایی. ص ۲۸۹

هر ساله در ژاپن تعداد ۳۰،۰۰۰ عنوان کتاب تازه انتشار می‌یابد. از زمان جنگ تا کنون حدود ۱۵۰،۰۰۰ کتاب در ژاپن ترجمه و منتشر شده است. مجموع اطلاعاتی که هر ساله به زبان انگلیسی ترجمه می‌شود، در مقایسه با حجم آنچه به زبان ژاپنی ترجمه می‌شود، بسیار ناچیز است. ص ۲۹۰

تمام صنایع بسیج شدند تا وسایل مبادله لازم در تأمین منظم نفت برای ژاپن را بیابند. در پی آن، طرح‌های تکنولوژیکی نوینی متناسب با نیازهای خاورمیانه ابداع شد که به تدریج کشورهای خلیج فارس را بیش از پیش به

تکنولوژی ژاپن وابسته می‌کند. برای نیل هرچه سریع‌تر به این هدف، شمار دائماً فزاینده‌ای از دانشجویان ژاپنی به فراگیری زبان عربی و مطالعات فرهنگ اسلامی، با داعیه برقراری روابط پایدارتری با خاورمیانه، بسیج شدند. ص ۲۹۱

ژاپنی‌ها وقت مدعوین خود را در بحث و مجادله به‌هدر نمی‌دهند؛ آنان ترجیح می‌دهند برای افزایش مجموع اطلاعات خودشان، بادقت تمام گوش دهند و با چابکی یادداشت بردارند. بعداً وقت مباحثه خواهند داشت. ص ۲۹۱

۹

شهامت یک وایکینگ

روزنامه «آساهی شیمبون» [در ژاپن] با هشت میلیون تیراز روزانه، رکورددار جهان است. انبوهی از مقاله‌ها در هر موضوعی در آن یافت می‌شود، اما هیچ‌یک از مقاله‌ها – این نکته قابل توجه است – از حدود چهار صفحه ماشین شده [یعنی از دو صفحه کتاب حاضر] تجاوز نمی‌کند، زیرا، اصل ساده و کلی است: از خواننده نباید تلاش زیادی را خواستار شد، بلکه این وظیفه روزنامه‌نگار است که یاد بگیرد مطالب خود را برگزیند، ساده کند، فشرده کند و همه را در یک چارچوب تنگ جادهد، که اول خواننده را به خود جلب

می‌کند، سپس او می‌تواند آن‌چه را که خوانده و فهمیده است، بادقت کافی به‌یاد بیاورد؛ و بالاخره این‌که، از وقت کافی برای تفکر دربارهٔ آنچه که آموخته است، برخوردار باشد، از آن تأثیر پذیرد، آن را جزئی از تفکر خود کند، آن را با همسایگانش، همکارانش، فرزندان‌ش مبادله کند، و بدین ترتیب، روز به روز، مزرعهٔ شخصیِ خودش را در صحرای شناخت، شخم بزند. ص ۲۹۲

در پایان سال ۱۹۷۹، که سمینارهای سازمان داده شده توسط «آساهی» جریان داشت و در میان مسئولان صنعتی، تفکری بنیادی دربارهٔ داعیهٔ بین‌المللی ژاپن برانگیخت، ژاپن شدیدتر از همیشه آماجگاه حمله‌ها و انتقادهایی بود که عمدتاً از ناحیهٔ ایالات متحده و اروپا برمی‌خاست. دلیل این بود که ژاپن ماه به ماه «وقیحانه» اعلام می‌کرد که در تولید و در صادرات به رکوردهای تازه‌ای دست یافته است. ص ۲۹۱

در چنین جوی بود که در تریبون توکیو صدای مردی برخاست که در میان رهبران سیاسی به‌عنوان یکی از بهترین کارشناسان اقتصادی دعوت شده بود. او پرفسور هربرت گیرش، رئیس «مؤسسهٔ اقتصاد جهانی»، بود، از بندر سردی در کرانهٔ دریای شمال، در دورترین نقطهٔ آلمان، یعنی از «کیل» آمده بود... پروفیسور گیرش به‌دلیل استقلال خدشه‌ناپذیر تحلیل‌هایش، نشانه‌شناسی‌ها و پیش‌بینی‌هایش، توانسته بود فراتر از مرزهای آلمان برای خود احترام عمومی کسب کند... گیرش نبض شاخص‌های اقتصادی جهانی را

به کمک متخصصان و رایانه‌هایش می‌سجد و نتایج مشاهداتش را همراه با تفسیرهایی که به‌نظرش لازم می‌آیند، منظم‌اً برای «مطلع نمودن مردم و ارشاد حکومت‌ها» منتشر می‌کند. ص ۲۹۴

در میان شگفتی حاضران، و قبل از همه خود ژاپنی‌ها، پروفیسور گیرش چنین اعلام می‌کند:

«من یکی از طرف‌داران پروپاقرض عایدی فزاینده‌ای هستم که ژاپنی‌ها از قدرت صنعتی مدرن خود به برکت ترقی تکنولوژیکی بهره‌مند می‌شوند... من توصیه می‌کنم ژاپنی‌ها سهم بزرگی از اندوخته پولی را که بدین ترتیب انباشت می‌کنند، در یک برنامه وسیع طرح‌های نوین در خارج، مخصوصاً در کشورهایی که در آن‌جا سرمایه‌گذاری‌ها تضعیف شده است، سرمایه‌گذاری کنند.» ص ۲۹۶

سخنان گیرش، تاریخ عطفی در محافل اقتصادی ژاپن و در چند کشور دیگر گردید. سیاست پولی دولت ژاپن، این طرز فکر را منعکس کرد: ارزش «ین» که مرتباً افزایش می‌یافت، بدون دغدغه خاطر کاذب، تا ۳۰ درصد کاهش داده شد و بازارهای نوینی را به رویش باز کرد.

این فکر در برنامه سرمایه‌گذاری ژاپن در خارج نیز تحول ایجاد کرد. در ماه‌های بعد از آن بود که به‌ویژه سونی و هوندا تصمیم‌های خود را مبنی بر تأسیس کارخانه‌هایی در خود ایالات متحده آمریکا اعلام داشتند.

ژاپنی‌ها با گوش دادن به گیرش، به‌خوبی نشان داده‌اند که می‌فهمند اکنون نفع آنان در پاسخ دادن به نیازهای جهانی توسعه است، نه اینکه تنها به فکر اعتلای جزیره خود باشند. اگر روشن‌بینی و اراده تنی چند، همگرایی یابند می‌توانند مسیر کارها را روبراه کنند. ص ۲۹۷

۱۰

خنده هوندا

سونی، هوندا... پشت سر هر یک از این مارک‌های مشهور، عموماً یک مرد قرار دارد... مهندس ماسارو ایبوکا رئیس و بنیان‌گذار سونی و سواشیرو هوندا «بیچۀ ولگرد» حومه توکیو که امپراتور جهانی موتور شده است، دو دوستند و متعلق به یک نسل.

هر یک از آنان از «نبوغ» دیگری با حضور قلب و ظرافت طبع و نیز باصراحت سخن می‌گویند و در حال، از «منم زدن» در مکالمه می‌پرهیزد. آن‌ها سال‌های «نقطه صفر» ۱۹۴۵ را تجربه کرده‌اند. امروز و پس از این، تنها هدف‌شان انشتار جهانی راز ژاپن است که می‌خواهند آن را هرچه سریع‌تر در روح همه ملل بدمند: تربیت و اعتلای قوای دماغی. صص ۲۹۸ و ۲۹۹ و

در برابر مغز: «مغز انسان از ده میلیارد سلول متفاوت تشکیل شده است. در نوزادان این سلول‌ها هنوز در فعالیت نیستند. فعالیت این سلول‌ها اول کم کم و سپس با سرعتی پرشتاب از سه سالگی شروع می شود.»

«در ابتدا، سلول‌ها از هم جدا هستند و در این وضعیت جدایی قادر به فعالیت نیستند. کم کم از طریق تشکیل شبکه‌هایی که در میان‌شان به وجود می آید با یکدیگر ارتباط برقرار می کنند. مثل این است که این سلول‌ها دست به سوی یکدیگر دراز می کنند تا اطلاعاتی را که از حواس خارجی دریافت می شود به یکدیگر منتقل کنند. این فرایند دقیقاً همان است که ما اکنون آن را در ترانزیستورها و در رایانه‌های الکترونیکی احیاء کرده ایم. هیچ ترانزیستوری یا مدار کاملی به حالت منزوی نمی تواند عمل کند، اما وقتی که در ارتباط گذاشته شوند، آن وقت یک ماشین محاسب می شوند، یک رایانه می شوند. مغز هم همین گونه عمل می کند. کودک، شش ماه پس از تولد، ظرفیت دماغی اش از راه ارتباط سلول‌ها به ۵۰ درصد ظرفیت زمان بلوغ می رسد. در سن سه سالگی به ۸۰ درصد ظرفیت آن می رسد. در این دوره است که آن چیزی که می توان «سخت افزار» نامید، شکل می گیرد:

یعنی ماشین دماغی آینده. هر آنچه که بعداً خواهد آمد «نرم افزار» قوه منطقی خواهد بود که این دستگاه را تغذیه می کند و کارکرد آن را ممکن می سازد. بر مبنای همین قیاس بود که ما توانستیم ماشین‌های محاسب را ایجاد کنیم و به سرعت، کیفیت آن‌ها را بهبود بخشیم، که ابتدا تبدیل به رایانه‌ها شدند

و حالا به میکروپروسورها. و بر مبنای کارمان روی این تکنولوژی بود که کمکم شیوه توسعه دادن مغز را کشف کردیم.» ص ۳۰۱

درباره برتری نژادی یا ملی: «پرفسور بلوم از دانشگاه شیکاگو روزی بهره هوشی (QI) دو کودک را، که یکی از یک کیبوتص اسرائیلی آورده شده بود و دیگری از یک کشور آفریقایی مرکزی، اندازه گیری کرد.

نتیجه آزمون های هوشی ثابت کرد که بهره هوشی کودک اسرائیلی ۱۱۵ است و از آن کودک آفریقایی ۸۵. لذا تفاوتی محرز میان دو کودک بود. پرفسور بلوم این تفاوت در بهره هوشی را به منشأ آن دو مربوط دانست، که یکی از کیفیت برتری برخوردار است و دیگری از کیفیتی پست تر... اما، چندی بعد پرفسور دیگری به نام فورد، از یک زوج مهاجر که از آفریقا آمده بودند درخواست کرد که فرزندشان را به همان کودکانی بپارند که در همان زمان، کودکی هم سن فرزند آنان را که از اسرائیل آمده بود، سپرده اند. پس از سپری شدن یک سال مشترک در کودکانستان، بهره هوشی هر دو کودک مساوی و برابر با ۱۱۵ بود ... تجربه فورد به یقین تجربه بهتر بود. او منکر هر گونه نظریه برتری یا پست تر بودن منشأ بود و ثابت می کرد که مغز فقط و فقط توسط محیط پیرامون و از راه پرورش شکل می گیرد.» ص ۳۰۲

درباره نبوغ: «یک نمونه جالب آن فیلسوف فرانسوی بلز پاسکال است. پدرش وقتی به استعداد بالقوه او پی برد، خود را از کارمندی دولت بازنشسته کرد و تمام هم خود را صرف تربیت و ممارست فرزندش بلز خردسال نمود

که سخت مورد علاقه‌اش بود. به او جغرافی، تاریخ، فلسفه، زبان‌ها و ریاضیات را آموخت. او به خوبی پی برده بود که نباید مغز پسرش را با انبوهی از داده‌های خام، و بدون معنای مهم، دست‌وپاگیر کند. قاعده‌ای که او به کار بست این بود که اساساً به فرزندش قدرت تفکر شخصی بیاموزد، نه کارگرفتن بیهوده از حافظه. ص ۳۰۳

اساس مفهوم امروز ما از انسان است: «انسان در عرصه حیات، موجودی ضعیف بیش نیست، اما او موجود ضعیف متفکر است.» فکر با ضعف در تضاد است. ص ۳۰۴

درباره آینده و صلح: «در حالی که ما مدعی هستیم به درجه تحسین‌انگیزی از تمدن نائل شده‌ایم و بر رشد اقتصادی تسلط یافته‌ایم، برعکس در روی زمین، شاهد برخوردهای دائمی، تعصبات نژادپرستانه، مخاصمات میان ملت‌ها، و جنگ‌ها و نفرت‌هایی هستیم که هرگونه سازماندهی عقلایی توسعه انسانی را که جز به هیئت جهانی نمی‌تواند تصور شود، مانع می‌گردد... نسل‌هایی که از چنان تعصبانی تغذیه شده‌اند، و در چنان محیط‌هایی بزرگ شده‌اند، در مجموع از فراهم آوردن شرایط جلوس دنیایی باز به روی همه، که به آنان امکان می‌دهد در صلح زندگی کنند، و استعدادها و خشنودی‌هایشان را توسعه دهند، ناتوانند. باید همه ما به یک حقیقت اصلی کاملاً باور داشته باشیم: این دنیای یکپارچه شده، که ما آن را تنها هدف ارجمند

برای تلاش هایمان، و برای زندگی هایمان تعیین کرده ایم، تنها فرزندان مان در مقام آن خواهند بود که طرح چنین دنیایی را پیاده کنند. ص ۳۰۴

سماجت ورزیدن در پندارهای ثابت خود، به جای تلاش در فهمیدن منظور دیگری، همه چیز را بر باد می دهد. سماجت ورزیدن خودخواهانه هر یک از دنیاهایی که سیاره مشترک ما را تشکیل می دهند، فرجام دیگری جز راه حل های خشن و عدم تعادلی که باعث گسیختگی های برگشتناپذیر خواهند شد، ندارد. اینک زمان آن فرارسیده است که ما دریابیم که نمی توانیم هیچ چیزی را، یکی بر ضد دیگری و حتی یکی به زیان دیگری، به دست آوریم. ما باید بهای تلاش هایمان را همگی، پیش از دریافت یک منفعت مشترک به اتفاق هم، پردازیم.» ص ۳۰۹ و ۳۱۰

۱۳

محاسبه اهلی شده

دوره ای که ما زندگی می کنیم، شاهد همگرایی نتایج یک رشته کشف و شهودهای پربار و اکتشافات بنیادی در زمینه های ریاضیات، منطق و فیزیک است که به دوران بی خبری از یکدیگر پایان می دهند و به هم می پیوندند، و از آن رو به میدان امکان، وسعت می بخشند. (برخی از این کشف و شهودها،

علی‌رغم قدمت‌شان مدت‌های مدید ناتمام مانده بودند.) همه‌چیز از محاسبه آغاز شده است و همه‌چیز به محاسبه بازمی‌گردد.

درنهایت، آنچه سلاح‌های ما را ایجاد کرد، مهار کردن تدریجی و دشوار قدرت محبوس دو عدد از هزاران سال پیش به این طرف بود. این اعداد قادرند هرچیزی - به استثنای احساسات - را بگویند، ترجمه کنند، تبیین کنند، بازپس دهند، پخش کنند. تنها به این شرط که کلید به کار بردن آن را بیابیم.

انسان از قدیمی‌ترین تمدن‌ها سرگرم پروراندن اعداد، یا به‌قول فیثاغورث دستخوش «وسوسه محاسبه» بوده است. ص ۳۲۷

لایبنتس نوجوان اعجوبه‌ای که بیست‌وپنج سال از پاسکال جوان‌تر بود، حرف‌هایی دربارهٔ اختراع پاسکال شنیده بود و لب کلام را به‌خاطر داشت: تنها راه حصول به پیچیدگی فزایندهٔ ترقیات جامعه که در اروپای قرن هفدهم دیده می‌شود، موفقیت در ماشینی کردن و خودکار کردن «عملیات محاسبهٔ اعداد» است که انباشت شناخت‌هایی را که فراگیر می‌شوند، مهار می‌کند و در خدمت انسان قرار می‌دهد. ص ۳۲۹

لایبنتس ثابت می‌کند که تنها این شیوهٔ محاسبه، که فقط از دو نشانهٔ صفر و یک (۰، ۱) استفاده می‌کند به ماشین‌ها اجازهٔ ثبت کردن، حفظ کردن، ترکیب کردن، و به‌کار انداختن تودهٔ نامحدودی از علائم ارتباطی از هر مقوله‌ای، از هر علمی، از هر زبانی را می‌دهد، تنها به یک شرط ساده، که قبلاً

آن‌ها را به ارقام ترجمه کنیم، تا قابل کدگذاری به معنای محدود به وسیلهٔ دو نشانهٔ ۱ و ۰ باشند. ص ۳۳۰

سه رکن بنیادی که مواد لازم برای فعالیت‌ها و خلاقیت انسان را در طبیعت فراهم می‌کنند عبارتند از: ماده، انرژی، اطلاعات. ص ۳۳۳

با چنین شناخت و برداشتی، اطلاعات مثل انرژی حیاتی و چون خواهری جانشین‌شونده برای آن است. از بررسی خلاصهٔ تطور انواع زنده از کهن‌ترین اعصار تا کنون، در مسیر تکامل بی‌وقفه‌شان، چنین پیداست که گویی در مبارزهٔ بقای اصلح، پیوسته غنی‌ترین نوع از لحاظ اطلاعات پیروز شده است. مطلبی که دانشمند فرانسوی ژاک روفیه آن را در عبارت زیر بازگو کرده است: «تکامل با جلو راندن پیچیدگی و قدرت ذهنی مقارن است.»

معنی اطلاعات در تحلیل نهایی، حافظه‌های پیچیده و توانایی‌های ارتباط است. در نتیجه، بر پایهٔ مهار کردن محاسبه، انفجار انفورماتیکی و واکنش‌های زنجیره‌ای آن در پی خواهد بود. ص ۳۳۴

۱۴

گذر به میکروپروسورها

از رایانه‌های اولیه که حجم یک اطاق بزرگ را داشتند، به ترانزیستورها گذر می‌کنیم و از آن به مدارهای یکپارچه و بالاخره به «پولک»های سیلیسیومی میکروپروسورها می‌نویسیم و نیرومند کنونی می‌رسیم.

میکروپروسسور - سلول پایه جهان نوین انفورماتیکی که جانشین جهان صنعتی می گردد - تازه ترین نتیجه مهار کردن محاسبه به وسیله ماشین است که مرحله قطعی آن با ظهور ترائیستور آغاز می شود، که توسط ریاضیدان «ویلیام شوکلی» از شرکت آمریکایی «بل» در سال ۱۹۴۷ اختراع شد. ص ۳۳۵

همگرایی و ترکیب ماده، اطلاعات و انرژی، منشأ خلاقیت نوین است. این ترکیب، ماده (ناخالصی نیمه هادی ها)، اطلاعات (زبان حساب دوتایی) و انرژی (اتم و پایه آن الکترون) را به هم متصل می کند.

مغز انسان که دائماً به عنوان الگو برای محققان به کار می آید، ظرفیت ۱۲۵ میلیون میلیارد مدار ضبط را دارد. ص ۳۳۶

درباره آدم های ماشینی، این روبات ها، باید دیدمان را عوض کنیم تا دچار خطا نشویم، زیرا این ماشین ها نه فقط نیاز به کار انسانی را تقلیل نمی دهند بلکه به تعداد بیشتری انسان نیاز ایجاد می کنند. ص ۳۳۸

سیستم های انفورماتیکی که در عین حال قادر خواهند بود همه کارهای «غیر انسانی» را در مقیاس کره زمین انجام دهند، در واقع انسان را آزاد خواهند گذاشت تا فقط به آنچه ویژه انسان هست و همیشه خواهد بود، پردازد، یعنی تفکر، تنها چیزی که از انسان توقع می رود. ص ۳۳۹

نخستین رایانه بزرگ در دهه ۱۹۵۰ «مغز الکترونیکی» نامگذاری شد. مغز انسان از سلول های بسیار ریزی به نام «نورون» تشکیل شده است؛ تعداد

نورون‌ها در مغز انسان به ده میلیارد می‌رسد. حال تصور کنید که اگر می‌خواستیم یک رایانه از نسل اول سال‌های ۵۰، با قدرتی نزدیک به مغز انسان و با همان تعداد واحدهای کارکردی داشته باشیم، چه از آب درمی‌آمد! ص ۳۳۹

اغلب انفجارها، از یک نارنجک تا بمب هیدروژنی همه مبتنی بر کارکرد گسترش با توان مجهول هستند و توان (جبری) آن‌ها چندان بزرگ نیست. ناتوانی ما در مقابله با مشکلاتی نظیر تقلیل منابع غذایی، آلودگی جوی و - موردی که خیلی فراوان ذکر می‌شود - افزایش جمعیت، فقط گواهی بر ضعف ما در ادراک و به کاربردن چنین مفهومی دارد.

این مسئله مهم است، زیرا تکنولوژی رایانه‌ها در حال ورود به عصری از رشد با توان مجهول است و دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی که وابسته بدان هستند، در پی آن با همان آهنگ به عرصه خواهند رسید. ص ۳۴۲

۱۵

بدون خواندن و نوشتن

آموزش و پرورش جایش را به آموزش برنامه‌گذاری شده، نظارت شده و اصلاح شده به وسیله یک نظام انفورماتیکی خواهد داد که قادر است بیش از پیش به حالت انفرادی درآید. ص ۳۴۵

یادداشت میتسویشی: «در میان همه اختراعات انسانی از ابتدا تا کنون، میکروپروسسور ویژگی منحصر به فردی پیدا کرده است؛ امکانات و زمینه‌های تلاش فکری را افزایش می‌دهد و از هر وجود انسانی، موجودی خلاق بار می‌آورد که هر فکر او می‌تواند اجرا شود، تجزیه شود، ترکیب شود، انتقال یابد، مبادله گردد... ظرفیت ساختن دستورات و برنامه‌ها پیوسته در صلاحیت خود انسان باقی خواهد ماند. مسئله‌ای که ما در برابر خود داریم، مسئله شمار انسان‌هایی است که بتوانند سیستم را به کار اندازند. شماری که دائماً چند برابر شود.» صص ۳۴۶ و ۳۴۷

پشت سر هر وظیفه انفورماتیکی، ده، صد، هزار مغز سازنده طراح و مبتکر باید کارهای مربوط به برنامه‌گذاری را میان خود تقسیم کنند. این امر جز در یک هیئت اجتماعی بیش از پیش توسعه‌یافته از لحاظ دماغی و خلاقیت، نمی‌تواند ریشه بگیرد. ص ۳۴۸

ما دیگر از انتقال، کمک، ایجاد توازن میان جهان صنعتی شده و جهان سوم، میان بخش هنوز ثروتمند زمین و بخش فقیر آن سخن نخواهیم گفت. زیرا میکروپروسورها در عمل خواستار دست‌مایه انسانی کاملاً متفاوتی در مقایسه با آنچه که تاکنون می‌شناخته‌ایم هستند: همه موجودات انسانی خواه از شمال باشد، خواه از جنوب، به تدریج به تلاش یکسانی فراخوانده می‌شوند که برای ایفای آن به شیوه‌ای یکسان، تربیت و تجهیز خواهند شد.

این دو نقطه را تصادفی انتخاب نمی‌کنیم، بلکه از لحاظ ارتباطی که با دو مشکل خطیر جهان سوم دارند برمی‌گزینیم: ازدیاد جمعیت و بیسوادی.

ص ۳۴۸

ازدیاد جمعیت نتیجهٔ عدم انسجام نیست، بلکه اساساً محصول جبری است که خانواده‌های قاره‌های فقیر احساس می‌کنند. آنان مجبورند فرزندان زیادی داشته باشند تا مگر چندتایی زنده بمانند و بتوانند با کار دست و بازوی خود، نان‌آور خانواده باشند. این ثروت خانوادگی یک فاجعهٔ اجتماعی است. این پدیده، وابستگی تنگاتنگی به فایده و ارزش کار جسمانی، ولو اینکه خیلی ناچیز باشد، دارد. به تدریج که این کارکرد از بین برود، و کار جسمانی انسان نقش کمتری در دوره‌های تولید داشته باشد، کودکان کمتری به دنیا خواهند آمد زیرا دیگر آن‌ها این ارزش مبادله‌ای را که به خاطر آن تکثیر می‌شوند، نخواهند داشت. ص ۳۴۹

۱۶

انقلاب اجتماعی

ژاپن در طول دههٔ ۷۰ به تدریج خود را آمادهٔ اجرای حکمی کرده است که در دههٔ آینده تحقق خواهد یافت: غیر صنعتی شدن. «انقلاب تکنولوژیکی» درک شده است: برای انسان‌ها انباشت صنعتی به طریق سنتی دیگر ترقی به

حساب نمی‌آید بلکه سیر قهقرایی است، هدر دادن کار و سرمایه آنان است. باید جامعه را انفورماتیکی کرد: هم برای تولید و هم برای اشتغال. ص ۳۵۲

انقلاب اجتماعی در پی جهش‌های فنی بزرگ می‌آید. انفورماتیکی شدن جامعه ناگزیر انفجاری در نیازهای نوین مبادلات و ارتباطات و شناخت‌ها برخواهدانگیخت، که راه را بر روی مشاغل دیگر و داعیه‌های دیگر خواهد گشود. ص ۳۵۷

۱۷

چون نسیم، چون هوا

رئیس یک بنگاه تخصصی مطالعه در مدیریت که طرف مشورت تعداد زیادی از شرکت‌های بزرگ درباره کارآیی اداره آن‌ها است، اظهار می‌دارد: «از مطالعات ما نتیجه می‌شود که اکثر مدیران بیش از ۳۰ درصد از وقت‌شان را در کارهای غیر مولد و بی‌فایده هدر می‌دهند: نظیر جستجوی اطلاعات. سازماندهی اوقات کار، ارتباطات تکراری یا تصادفی برای مبادلات غیر مؤثر و غیره. این‌ها همه کارهایی است که می‌توانند به انفورماتیک بسپارند و به‌جای آن یاد بگیرند و یاد بدهند که نقش واقعی‌شان چیست.» ص ۳۶۴

انفورماتیکی شدن، قوای هر فردی را در تمامی مظاهر طبیعی آن بسط خواهد داد. انفورماتیکی شدن، امر بهنجار و صورت عادی زندگی و سلوک

مشرک خواهد شد. ماهیت جامعه انفورماتیکی شده چنین است: «مبتنی بر اشتغال کامل قوای هرکس» برحسب استعدادهای ویژه‌اش. هرچه بیشتر به سوی استعدادهای فردی گرایش یابد، بیشتر جریان خلاقیت نوین را تسریع خواهد کرد، و این به نوبه خودش، قوای انسانی بیشتری را به کار و خلاقیت دعوت خواهد کرد. انفورماتیکی شدن، رشد به «توان مجهول» است. ص ۳۶۸ و ۳۶۹

۱۸

رایانه‌ها و انسان‌ها

دگرگونی‌های اساسی که دقیقاً در پی انفورماتیکی کردن آموزش و پرورش قابل اجرا خواهند شد عبارتند از:

۱) گذر از آموزش و پرورش جمعی به آموزش و پرورش انفرادی. گذر از کلاس سنتی به جمع شدن دور رایانه‌های کوچک، دستگاه‌هایی که به سادگی می‌توان آن‌ها را برحسب «کثرت تقاضا»، با معلمان ورزیده‌ای که بدین منظور تربیت شده‌اند و دستگاه‌ها را هدایت و راهنمایی خواهند کرد، سازگار کرد.

۲) تبدیل آموزش انفعالی «ضبط شناخت» به آموزش فعال «مبادله و انگیزش»؛ با شماری از معلمان متخصص که برای همراهی کردن این «آموزش

فعال» و شکوفا کردن آن، تربیت خواهند شد ولی هنوز نمی‌توان رقم آنان را تعیین کرد.

۳) به‌جای دورهٔ بسته «سال‌های تحصیلی» فعلی، زمانی که به انباشت شناخت‌ها و توسعهٔ استعدادها و ظرفیت‌ها اختصاص یافته، به گونه‌ای انعطاف‌پذیر و نامعین به سرتاسر زندگی توزیع می‌شود. در اینجا هم باز به معلمان متخصص برای روشن کردن مرحله به مرحلهٔ انتخاب رشته‌های نوین به‌تبع پیشرفت‌های مرحلهٔ پیشین و تمایلات فردی، نیاز خواهد بود.

۴) به‌جای امتحانات و مسابقات ورودی در نظام‌های آموزشی سنتی موجود که در مقاطع مشخص و از پیش تعیین شده قرار دارند، ارزیابی دائمی انفرادی جایگزین می‌شود، البته برای ظرفیت‌های نوین در زمینهٔ فکری و کار خلاق... انفورماتیکی کردن آموزش معلمان شروع خواهد شد. در اینجا ست که کمبود شدید انسان تعلیم‌یافته پیش خواهد آمد. ص ۳۷۱ و ۳۷۲

«خیز» واقعی آن وقتی شروع خواهد شد که ارتباط شفاهی در رابطهٔ انسان و ماشین به مرحلهٔ نهایی و قطعی‌اش برسد؛ آن وقت همهٔ این کارها به‌وسیلهٔ صدای انسانی یا صدای مصنوعی با شیوهٔ سادهٔ ارتباط، بدون هیچ‌گونه پیچیدگی فنی انجام خواهد گرفت. آن وقت نه نوشتن می‌خواهد و نه خواندن.

بخش چهارم

فرصتی که از دست می‌رود

۱

دهن به دهن

دو ابرقدرت نظامی، در مسابقه برای توسعه، بیست سال پیش از این، بر سر دو ملت بزرگ توسعه‌نیافته شرط بسته بودند: اتحاد جماهیر شوروی بر سر چین مائو، ایالات متحد بر سر هند نهرو. خروشچف که به کشاورزی علاقه داشت، بهترین متخصصان زراعی خود را در اختیار گروه‌های چینی قرار داده بود، که برای آنان اولویت مطلق نه صنعتی شدن اجباری استالینی بلکه تغذیه هر کودک به قدر کافی بود تا شانس رشدش به او داده شود. کندی، شخصی را که بهترین اقتصاددان آمریکایی عصر خودش می‌دانست، یعنی جان گالبرایت را برگزید و او را در میان شگفتی اشخاص ذی‌نفع، سفیر خود در

هند کرد. گالبرایت در دهلی، چونان رشته ذکاوتی میان شبه‌قاره عظیم هند و قدرت اقتصادی آمریکا بود. برای پیروزی «هند در نبرد علیه توسعه نیافتگی»، کاخ سفید به او استثنائاً اجازه ارتباط مستقیم با ریاست جمهوری را داده بود. در عرصه این رقابت شکوهمند که داو آن از هر سو شکوفایی جمعیتی نزدیک به ۷۰۰ میلیون مرد و زن بود، هیچ‌یک از دو ابرقدرت نظامی نتوانستند حد را نگهدارند. شوروی چین را از دست داد، آمریکا هند را. ص ۳۸۵

امروز در هند در کنار هم و غالباً در همان شهرهای عظیم - بمبئی، دهلی، کلکته، مدرس - جمعیتی از دانشمندان، مهندسان، دانشگاهیان، مدیران، متخصصان زراعی و کارگران متخصص تراز اول می‌بینی که ۷۰ میلیون از جمعیت هند را تشکیل می‌دهند، و بیش از ۴۰۰ میلیون نفس بی‌سواد که به نان شب محتاج‌اند و غالباً در مرز گرسنگی به سر می‌برند؛ بدون کمترین دانشی برای زراعت زمین، محروم از خدمات پزشکی، تعلیم و تربیت، و بدون هیچ آینده‌ای. ص ۳۸۶

دختر نهرو با مشکلات بزرگی روبرو شده بود:

تمام دستگاه دولت مخالف او بود، حزبی که پدرش تأسیس کرده بود مخالف او بود، بلیس مخالف او بود، همکاران و متحدانش تبعید شده بودند و بسرانش جوانمرگ، در ارتباطاتش اخلاص می‌شد. اما او فقط مشکل مالی نداشت. ثروتمندان هند که از این زن در هراس‌اند، از آن بیشتر از هرج و مرج نفرت دارند. در ظرف سه سال، بی‌لیاقتی و فساد جانشینان و رقبای سیاسی او

هند را بر لبه پرتگاه قرار داده بود. بیش از این بی کفایت‌ها، گویا دست شیطان در کار بوده است. آری آنان که انتظار می‌کشیدند، با قلب خود شکست این زن را در انتخابات می‌خواستند و با عقل خود پیروزی او را آرزو می‌کردند.

ص ۳۸۷

این‌دیرا گاندی لحظه‌ای خشم فروخورده، سپس فروغی در نگاه آرام‌شده‌اش می‌گوید:

«آمریکا همیشه به پدر من خیانت کرده است. از من همیشه نفرت داشته است. آمریکا هند را به فراموشی سپرده است. آمریکا فقط به فکر خودش است و چیزی از باقی دنیا درک نمی‌کند. چگونه چنین چیزی ممکن است؟ چه تحقیری! آن وقت، سر هر کوی و برزن می‌نشینند و می‌گویند که من طرفدار شوروی هستم. چه حماقتی! ... من نه طرفدار آمریکا هستم و نه طرفدار شوروی. این و آن، هر دو به هند به‌عنوان یک شیء می‌نگرند، مثل یک داو که بر سر آن شرط بسته‌اند. من طرفدار هند و مردمش و طرفدار هر کسی هستم که بتواند از هر کجا و از هر طریق به هند کمک کند. اما از کجا باید شروع کرد؟» ص ۳۹۰

ورای شجاعت و وارستگی‌اش، ورای درخندگی هوش و تقوایش، آنچه در این‌دیرا گاندی آدمی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به تحسین وامی‌دارد، فروتنی او است. او می‌داند که می‌تواند بفهمد، ولی می‌گوید که تقریباً چیزی نمی‌داند.

آری، او می‌تواند با ملتش رابطه برقرار کند و به او وقتی که امیدش را از دست داده است، امید بدهد، آنجایی به دیدنش برود که تقریباً کسی نمی‌رود، فقط با نگاهش، بدون به زبان آوردن یک کلمه، به او بفهماند که دردش را می‌شناسد، و جز به او نمی‌اندیشد؛ آری، او می‌تواند، به ملتش بگوید و نشان دهد که دوستش دارد. او می‌تواند. اما تنها چیزی که می‌تواند همین است و جز این نیست. ص ۳۹۱

محاسبات شناخته‌شده همه «مراجع بین‌المللی» پاسخ می‌دهند: چنانچه رشد سالانه کشورهای جهان سوم با آهنگ ۵ درصد در سال حفظ شود و آهنگ متوسط جهان توسعه‌یافته نصف آن باشد، ۱۵۰ سال لازم است تا سطح زندگی مردم جهان سوم هم‌تراز با مردم کشورهای صنعتی گردد. آیا چنین حرفی اصولاً مشروع است؟ هرگز. هرگز، زیرا ملل زحمتکش حوصله ۱۵۰ سال انتظار کشیدن را نخواهند داشت. ص ۳۹۳

این سخنان را کورت والدهایم «دبیر کل سابق سازمان ملل متحد» به‌هنگام کشایش آخرین اجلاس «شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل»، به‌زبان آورده است:

«میان دو بخش از جمعیت کره زمین، بخش توسعه‌یافته و بخش توسعه‌نیافته، شکاف زمین‌لرزه‌ای وجود دارد. این شکاف به‌قدری عمیق است که ممکن است به‌نحو هراسناکی هر لحظه ریزش کند و همه‌چیز را به انفجار بکشانند.» به‌یاد داریم این سخنان را برت مک نامارا بود که ترازنامه حزن‌انگیز

دو دهه «توسعه» را گزارش می‌داد. و ویلی برانت، پس از دو سال کار در رأس یک هیئت بین‌المللی باصلاحیت که صمیمانه خود را وقف آن کرده بودند، در مطلع گزارش خود چنین می‌نویسد:

«کمسیون ما اتفاق رأی داشته است که یک تجدیدنظر اساسی در مناسبات دو بخش جهان از ضرورت عاجلی برخوردار است. نظامی که بعد از جنگ جهانی استقرار یافته، نتایجش امروز برای کشورهای جهان سوم به وضعیتی آن‌چنان نامساعد منتهی شده است که تعدیل بنیادی را ایجاب می‌کند. این همان چیزی است که حق‌طلبی‌های گسترده و مشروع یک نظم نوین اقتصاد بین‌المللی را توجیه می‌کند. درواقع این سررسید یک مهلت تاریخی است.» ص ۳۹۳

نوآوری فنی است که مخصوصاً آمریکای مدرن تا سال‌های ۷۰ را به‌وجود آورده و آن را بر جهان مسلط کرده است. یک بررسی جامع‌تر در ایالات متحد آمریکا توسط «بنیاد ملی علم» دربارهٔ اینکه معلوم کرده در پنجاه سال گذشته عامل عمدهٔ ترقی اقتصادی آمریکا چه بوده است، به‌عمل آمده است. پاسخ بررسی به‌طور خلاصه این است: نوآوری فنی.

مطابق گزارش بنیاد مذکور، رشد اقتصادی آمریکا از سال ۱۹۲۹ به بعد، تا میزان ۵۰ درصد در گرو نوآوری بوده است. ص ۳۹۴

ارتباطات و آموزش و پرورش جزو اولین «زیرساخت‌های غیرمادی» می‌توانند طراحی شوند و در سرتاسر کرهٔ زمین گسترش یابند. از «عصای

جادویی» خبری نخواهد بود. منتهای مراتب، از لحظه‌ای که موفق به مهار اصلی یعنی گشایش دماغی و استعدادشان برای یادگیری شویم، همه مرحله به مرحله تحقق‌پذیر خواهد شد. این همان مسابقه «میان آموزش و فاجعه» است که توین‌بی پیشگویی می‌کرد. ص ۳۹۷

«ما همیشه فکر کرده‌ایم که توسعه منحصر یک امر اقتصادی است. در حالی که این یک امر جامعه‌شناختی و انسانی است. در برخی از روستاهای آسیا و آفریقا من به سطوح توسعه واقعی برخوردی که بالاتر از برخی محله‌های نیویورک یا شیکاگو بوده‌اند ... توسعه جهان سوم به‌بار نخواهد آمد مگر با شکوفایی کامل انسان‌ها. در قدم اول باید به‌فوریت از مهاجرت روستائیان به شهرها جلوگیری شود تا از گسترش زاغه‌نشینی‌های غول‌آسا در شهرهایی نظیر کاراکاس، لاگوس، کلکته و صدها مشابه آن‌ها جلوگیری شود: از این پس، هدف عمده هر سیاستی در جهان سوم باید همین باشد.» ص ۳۹۹

۲

یک جنوبی دست به کار می‌شود

ده سال پیش از آنکه اوپک به اولین موفقیت خود دست یابد، سیزده سال بیش از آنکه اولین میکروپروسور ساخته شود، و بیست سال پیش از گردهم‌آیی طائف، یک مرد جوان از جهان سوم، این آینده را دیده بود. او –

عبداللطیف الحامد - در آن وقت در رأس یک شرکت عظیم سرمایه گذاری بین المللی قرار داشت و نماینده وقت منطقه در «کمسیون برانت» بود.

برای درک شرایط توسعه جهان سوم، برای هدایت عملیاتی که می تواند در توسعه سهمی داشته باشند، باید شخصاً به جهان سوم تعلق داشت. ص ۴۰۲
عبداللطیف الحامد در بیست و دو سالگی از قبول پست در وزارت امور خارجه کشورش - کویت - امتناع کرد. او می دانست چه کار می کند؛ مخصوصاً به دور از محافل بین المللی و خطابه های فرمایشی و بازی های دیپلماتیکی و شام های کذایی. هدف او صریح و روشن بود؛ گشایش و تکثیر هرچه زودتر کارگاه های توسعه. ص ۴۰۳

به موجب برآوردهای «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی»، کشورهای عضو اوپک در ابتدای دهه ۸۰ نزدیک به ۲۵۰ میلیارد دلار توانایی مالی سرمایه گذاری خواهند داشت. این مبلغ با ۶۰ درصد تمامی تولید ملی مجموع بیست کشور صنعتی تراز اول دنیا برابر است. شیوه و اصول و معیارهای استفاده از این ظرفیت سرمایه گذاری اوپک از اهمیتی حیاتی برخوردار خواهند بود، نه فقط برای دنیای عرب، بلکه برای تمام جهان سوم و در نتیجه برای تعادل نوین اقتصاد جهانی. صص ۴۰۴ و ۴۰۵

عبداللطیف الحامد درسی را که از تجربه بلندمدت گرفته است، چنین بیان می کند: «نخستین عامل هر توسعه اقتصادی، توسعه خود انسان است. توسعه در نهایت و قبل از هر چیز یک فرایند دماغی است. با یک

ایستار (attitude) ذهنی شروع می‌شود. موفقیت یک عمل توسعه، دقیقاً در سطح وجدان و مسئولیتی سنجیده می‌شود که در انسان‌هایی که بر آنان ناظر است برمی‌انگیزد.» ص ۴۰۵

ژاپن ۱۹۶۰ به صورت یک حوضچه پرورش ماهی است که در آن هر کسی می‌خواهد با تمام قدرتش خلق کند، یاد بگیرد، اختراع کند؛ بهتر از دیگران و بهتر از دیروز کار کند. این است آنچه که او [عبداللطیف الحامد] جستجو می‌کرد: که خمیر سنگین جهان سوم را ور خواهد آورد. عاشق ژاپن شده است و با ژاپن ... و یک ژاپنی ازدواج می‌کند. ص ۴۱۱

۳

وین از برنامه مارشال سخن می‌گوید

عرض حال تکان‌دهنده یک بینش «مارشالی» که عبداللطیف الحامد در برابر شمالی‌ها ارائه داد، در مرکز تمام تحقیقات روی وسایل یک نوزایش کلی است. وضعی که آمریکا در پایان جنگ جهانی دوم نسبت به بقیه جهان صنعتی ویران شده «اروپا و ژاپن» داشت، امروز، جهان توسعه‌یافته بر روی هم، نسبت به جهان سوم دارد. ص ۴۱۳

برنامه مارشال مبتنی بر کمک مالی به کشورهای بود که زیر آوارهای جنگ، همه زیرساخت‌های لازم برای یک راه‌اندازی مجدد را، به شرط

دریافت وسایل، بالقوه در اختیار داشتند. شهرها، راه‌ها، کارخانه‌ها، نیروی انسانی ماهر، آزمایشگاه‌ها و نظام‌های آموزشی همه برای خیز برداشتن حاضر بودند. برنامه مارشال این وظیفه را انجام داد. آمریکا دید که کشورهای قربانی جنگ، به تدریج نیرو می‌گیرند، سر پای خود می‌ایستند و شرکای فعالی برای او می‌شوند.

از آنجا یک دوره رشد و گسترش بی‌سابقه در غرب شروع شد و سی سال دوام یافت. بنا به بازده فزاینده توسعه‌یافتگی، صد برابر کمک اولیه مارشال به ایالات متحد برگشت داده شد. ص ۴۱۴

غرب اگر جهش هوش و اراده لازم برای باز کردن راه توسعه کشورهای جهان سوم را نداشته باشد، که تنها راه توسعه خودش نیز هست، هرگز راه رشد را باز نمی‌یابد، دچار خفقان می‌شود و نظام اجتماعی‌اش از هم فروخواهد پاشید. وابستگی متقابل و قوانین زیستی‌اش اکنون به سراسر کره زمین گسترش یافته‌اند. ابعاد نوین مسئله چنین است. ص ۴۱۴

«زیرساخت‌هایی که در گذشته عبارت بودند از شبکه‌های راه‌آهن، جاده‌ها و آبراه‌ها که تدارک آن‌ها ده‌ها سال وقت می‌گرفت، امروز عبارتند از شبکه‌های ارتباطات راه دور، اطلاعات، انفورماتیکی کردن، آموزش و پرورش بر حسب مدرن‌ترین تکنولوژی‌ها. این وظیفه ماست و به نفع ماست که آنان [جهان سوم] به این زیرساخت‌ها دسترسی پیدا کنند و آن را به کار ببرند.

این یک برنامه «مارشال نوین» است که به مقتضیات دوره ما طرح ریزی شده و با ماهیت اقتصاد نوین سازگاری یافته است.» ص ۴۱۶

قرن ها لازم شد تا از گوی شمار به جدول ضرب، به قواعد لگاریتمی، به ماشین های محاسب و سپس به رایانه های جسیم، به ترانزیستورها و بالاخره به میکروپروسورها برسیم.

در انتهای این زنجیره بلند ابداعات و ترقیات به دستگاه شکوهمندی دست یافته ایم که به وسیله تسلط کامل بر محاسبه، سه عنصر اساسی هر ثروتی، یعنی اطلاعات، ماده، انرژی، در یک فرایند یگانه خلایقیت، همگرایی یافته اند. ص ۴۱۷

انفجار انفورماتیکی در بحران اقتصادی می تواند همان نقشی را ایفا کند که بمب اتمی در جنگ جهانی. یک تبدیل بنیادی، یک دگردیسی، یک دگرگونی جهان. در هر دو، موضوع همان پدیدار است: کاوش پیوسته عمیق تر برای یافتن راز زندگی.

این مشی فکری به سوی کشف راز، و سپس مهار کردن مکانیسم های نهایی فرایند زندگی، تاریخ انسان است. این اکتشافات متعلق به همه انسان هاست. در توزیع منافع آن به همه ملل، شانس آن هست که بر نیروهای از هم پاشیدگی پیشی گرفت. ص ۴۱۸

ماده ای که تاکنون بی ثمر و مورد غفلت بوده است یعنی سیلیسیوم شن و ماسه، زیر نگاه هوش انسان، به سرچشمه منابع مبدل می شود. این سیلیسیوم که

در دسترس همگان است، تنها ماده‌ای است که از این پس تکنولوژی نوین بدان نیاز دارد. به اتفاق اکسین، گسترده‌ترین ماده در کره زمین است. همین شن و ماسه معمولی سواحل و کویرها که نصف قشر زمین از آن ساخته شده است. طبیعت دیگر به حساب نمی‌آید. خلاقیت فکری مهم است. ص ۴۱۹

۵

پایان ماقبل تاریخ

داعیه‌ی این کتاب آگاه ساختن افکار عمومی از حقایق نوینی است که پیش از راهیابی در اذهان، افق را دگرگون کرده‌اند. باری اگر مانگاهی را که انسان‌ها بر جهان و بر آینده‌اش دارند تغییر ندهیم، تلاش‌مان را شروع نکرده‌ایم. هنوز گفتنی بسیار است... ص ۴۲۴

یک رهبر اروپایی، صدراعظم آلمان غربی، هلموت اشمیت در پایان ۱۹۷۹ حس کرده است که ماهیت مشکل جهانی بدون آنکه حقیقتاً بدان توجه شده باشد، تغییر کرده است. او اشراق حاصل کرده است که یک واژگونی در شرف تکوین است:

«اگر درنهایت، آینده جامعه ما از شیمیایی مواد اولیه کمتر رنج ببرد تا از فقدان همگانی وجدان تاریخی، تا از ناتوانی ملت‌ها در داشتن مناسبات طبیعی شرکا، آن وقت چه خواهد شد؟» ص ۴۲۷

یک راه حل تنها در صورتی به دست خواهد آمد که ما هرگونه احساس گروه‌گرایی را از میان برده باشیم. وقتی که ما روش‌هایمان را تغییر دهیم، به موازات آن حالت ذهنی همه نیز رفته‌رفته تغییر خواهد کرد.

این حقیقت، امروز حقیقت زمان ما برای همه‌ی قاره‌هاست. تنها با عوض کردن نگاه است که وجود دیگری، به عنوان شریک لازم، بازشناخته می‌شود؛ حرکتی طبیعی که شانس برای آینده به وجود می‌آورد. ص ۴۲۸

غرب نمی‌تواند از بحران بیرون بجهد و به سوی اشتغال کامل استعدادهای هر فرد پیش برود مگر با تجهیز و توسعه‌ی تمامی جهان سوم... «بازشناسی»؛ این واژه اصلی است. بازشناسی اقتصاد نوین، جامعه خرد و ذکاوت، آینده مشترک همه. و همچنین، بازشناسی یکدیگر به عنوان شریک در یک جنبش همگانی. ص ۴۲۹

این امید که نیرومندتر از میراث‌های نفاق‌افکنانه، ژرف‌تر از آخرین چانه‌زدن‌ها، بارورتر از سنت‌ها و سلسله مراتب‌ها است، از اعماق اعصار و از نبوغ پیامبران می‌جهد و با قدرت و نشاط جوانی دنیا را به جوش و خروش وامی‌دارد. با احساس پیشین این جامعه مابعد صنعتی، ژان ژورس در پایان قرن گذشته نوشت:

«ما هنوز در ماقبل تاریخ هستیم. تاریخ انسان حقیقتاً وقتی شروع خواهد شد که انسان از بیداد قدرت‌های اهریمنیِ چهل‌رهای یابد و به وسیله عقلش و اراده‌اش، حتی تولید را اداره کند...» آن وقت شاهد فوران زندگی گرم و آزاد

انسانیت خواهیم شد، که جهان را به وسیله علم و عمل و رؤیا، از آن خود خواهد کرد.»

«روزی می رسد که در میان همه صور فعالیت انسانی، میان همه مشاغل، گذر آزاد و آزادی گذر خواهد بود و دیگر استعدادهای بالنده یا نامطمئن انسان در اولین ساعات انتخاب شغل اول به وسیله خودشان مصلوب و بی حرکت نخواهند شد؛ فعالیت ها دائماً در بیداری خواهند ماند و حتی فوران شیره گیاهی دیررس خواهد توانست در آوندمای نوینی جریان یابد و در شکوفایی نامنتظری جوانه بزند.» ص ۴۳۰

ضمیمه

گروه پاریس

«گروه پاریس» که فکر و عمل آن این کتاب را زیر پوشش خود دارد، توسط مردانی از سه دنیای متفاوت – اروپا، خلیج فارس و ژاین – به وجود آمده است. درواقع، این گروه از یک تصدیق و یک تصمیم به وجود آمده است. ص ۴۳۷

– صحنه جهانی در سی سال گذشته پیوسته عرصه مخاصمات شرق – غرب بوده است که نیروها را مصادره و تخیلات خلاق را عقیم کرده‌اند. و امروز بحران‌ها و تهدیدهای آن، نتایج وخیمی را ظاهر می‌سازند.

– مسابقه تسلیحاتی، هرگونه تلاشی در جهت کاستن از عدم تعادل میان شمال – جنوب را با شکست مواجه ساخته است. درواقع این فرقه گرایی، منشأ بحران عمومی است.

- عصر «تکاپوی آمریکایی»، برتری جویی تنها یک کشور در عرصه اقتصادی و علمی سرآمده است. قطب‌های جدیدی پدیدار شده‌اند: «جامعه اروپایی»، ژاپن، آسیای جنوب شرقی، خلیج فارس. دنیا اکنون چند قطبی شده است. ص ۴۳۷

چه باید کرد؟ نخستین خندقی که باید پر شود، خندق عدم تفاهم است. باید با هم نگاه کرد و با هم بازشناخت. ص ۴۳۹

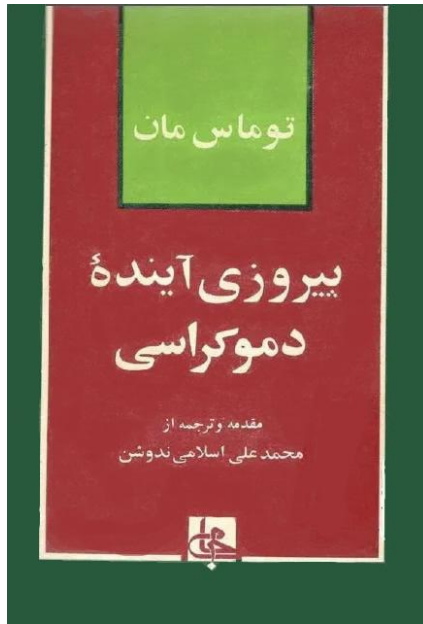
کتاب «پیروزی آینده دموکراسی» سراغ ریشه‌شناسیِ فاشیسم رفته است. فاشیسم تجربه شده است، فقط مبحثی تئوریک یا تخمین و برآورد نیست. می‌دانیم که شناخت همه‌جانبه‌ی هر پدیده‌ی، تنها در زیست تجربی و کشف مناسبات آن با هستیِ خارج از آن، شناختی کامل است.

دانش وسیع توماس مان که از زیست توأمان تجربه – تئوری حاصل شده، به نویسنده یاری رسانده تا در این کتاب به برداشتن لایه‌لایه از ویژگی‌های فاشیسم با کارکردهای آن در سیاست، تبلیغات، فرهنگ و آموزش بپردازد. این کتاب بی‌هیچ تعارف و ملاحظه‌یی در شناساندن ریشه‌های فاشیسم، از نشان دادن نقش مردم در پرورش فاشیسم در دامن خود، غافل نشده است. مهابت جهل، خرافات، بی‌سوادی تاریخی و انقطاع شناخت نسلی، آماج روشنگری‌های توماس مان هستند.

مقدمه‌ی ارزشمند محمدعلی اسلامی ندوشن، راهنمای جامع برای درک مضامین متنوع سخنرانی‌های توماس مان در باب فاشیسم است.

ضمناً مطالعه‌ی این کتاب – حتی در حد همین یادداشت‌برداری – ما را به سفری در نشانه‌شناسی‌های فاشیسم در کشور خودمان هم می‌برد...

س.ع.



یادداشت برداری از کتاب

پیروزی آینده دموکراسی

نویسنده: توماس مان

مترجم: محمد علی اسلامی ندوشن

انتشارات جامی، چاپ دوم - ۱۳۶۹

۱۶۰ صفحه

یادداشت برداری - آبان ۱۳۹۸ [۱۹ صفحه]

«خاصه در این روزگار تیره که خیرات بر اطلاق روی به تراجع آورده است و همت مردمان از تقدیم حسنات قاصر گشته.... می بینیم که کارهای زمانه میل به ادبار دارد، و چنانستی که خیران مردمان را وداع کردستی، و افعال ستوده و اخلاق پسندیده مدروس گشته، و راه راست بسته، و طریق ضلالت گشاده و عدل ناپیدا و جور ظاهر، و علم متروک و جهل مطلوب، و لثوم و دنائت مستولی و کرم و سرقت منزوی، و دوستی ها ضعیف و عداوت ها قوی، و نیک مردان رنجور و مستذل و شریران فارغ و محترم، و مکر و خدیعت بیدار، و وفا و حریت در خواب، و دروغ مؤثر و مثمر و راستی مردود و مهجور، و حق منهزم و باطل مظفر، و متابعت هوای سئ متبوع و ضایع گردانیدن احکام خرد، طریق مشروع و مظلوم محق، ذلیل و ظالم مبطل عزیز، و حرص غالب و قناعت مغلوب، و عالم غدار بدین معانی شادمان و به حصول این ابواب، تازه و خندان.»

(کلیله و دمنه، ترجمه نصرالله ابوالمعالی، نشر ثالث، چاپ دوم، ۱۳۹۲،

باب برزویه طیب، صص ۵۵ و ۵۶)

مقدمه مترجم

دمل‌هایی در روح بشریت هست که گاه‌به‌گاه سر برمی‌آورد، و حتی گاهی می‌تواند بدخیم باشد، مهم نیست که چه نامی بر خود داشته باشد.

خطرناک‌ترین نوعش آن است که از حکومت بگذرد و به جامعه برسد، و او را آلوده کنند، بدان‌گونه که وصف‌الحالشان در عباراتی که از کلیله و دمنه آوردم آمده است. به احتمال قوی این بخش از باب برزویه طیب از قلم روزبه ابن منع تراویده شده، و ناظر به دوره عباسیان است، زیرا تمام علائم آن دوران را در خود دارد. ص ۷

تمام موازین تجربی به اثبات رسیده است که فشار و بی‌قانونی، مردم را فاسد می‌کند؛ چه، دو خصوصیت را در آن‌ها رشد می‌دهد: زبونی به هنگام فشار، قساوت، وقتی که ورق برگردد. ص ۸

این تقسیم‌بندی اهورا مزدا و اهریمن، روشنائی و تیرگی، رحمانی و شیطانی، تا دنیا دنیاست برقرار خواهد بود. ص ۹

آنچه «موازنه» را برقرار می‌کند «قانون» است؛ بنابراین اگر «کافکا» می‌گفت که «قانون برای بشر مانند هوا لازم است»، از آن درست‌تر حرفی نبود.

ص ۱۳

پیش‌بینی‌های نویسنده آلمانی راجع به «زوال حکومت‌های توتالیتار» در اروپا درست درآمد. توماس مان دموکراسی را بهترین روش می‌داند. جز این نباید از او انتظار داشت، زیرا یک اروپائی «لیبرال» است و بهتر از آن نظامی برای اروپا سراغ ندارد. او پایه دموکراسی را فرهنگ می‌شناسد، و چون فرهنگ را دچار تزلزل می‌بیند، خطرهای را برای دموکراسی غرب پیش‌بینی می‌کند. ص ۱۳

افسون تجدیدی» که توماس مان به‌عنوان یک فریب از آن یاد می‌کند، همراه با وعده‌ای بود که به مردم آلمان داده می‌شد که بعد از این در «بهشت برین» زندگی خواهند کرد. حتی به جهانیان نیز همین ندا در داده می‌شد که «ناسیونال سوسیالیسم» آخرین دوی بشریت است، و پرچم آن بر فراز کاخ‌های شرق و غرب افراشته خواهد گشت. ص ۱۴

آنچه را که در جایی «مطلق» و در جای دیگر «رمز بزرگ» می‌خواند، حقیقت نامتناهی است که سرنوشت بشر، از طریق اندیشه به آن پیوند خورده و در مقابل آن، زور است که «از ادراک پیوند میان بشر و مطلق عاجز است و نمی‌تواند به شرافت شکست‌ناپذیر انسانی که از همین پیوند سرچشمه می‌گیرد پی برد». ص ۱۴

در مجموع ، دموکراسی را آن نوع حکومت و اجتماعی می گیرد که «بالا تر از همه چیز از احساس فرزاندگی و شرافت بشر الهام گرفته است» (ص ۷ اصل کتاب)

با همه زشت کاری هایی که بشر بدان ها قادر است، نباید او را «خوار» شمرد، زیرا نمی توان «آن جنبه بزرگ و شایسته احترام بشر را که به صورت هنر و علم، عشق به حقیقت، خلق زیبایی و فکر عدالت تجلی می کند» فراموش نمود.

«تمام کسانی که قصد دارند ملتی را به ماشین جنگنده بی فکر و اراده ای تبدیل کنند تا این که بتوانند اشخاص متفکر و آزاده را لگام بزنند، همه اینان ناگزیر بشریت را تحقیر می کنند» و به دنبال آن، این توضیح می آید: «آشکار است که «ترور»، مردم را فاسد می ند، منش را به تباهی می کشاند، هر انگیزه شیطانی را آزاد می کند، و مردم را به ریاکارانی ترسو و جاسوسانی بی شرم بدل می سازد». ص ۱۵

به هر حال قضیه غرب و فاصله هولناک میان پیشرفت علمی و عقب ماندگی اخلاقی او، یادآور حکایت ابن منجم قزوینی می شود در «عبید زاکانی»، که آسمان ها را رصد می کرد، ولی از آن چه در خانه اش می گذشت خبر نداشت. ص ۱۸

در تاریخ زندگی آدمی هیچ گاه بشریت مانند امروز از همدیگر خبر نداشته و هیچ گاه این اندازه نسبت به مصائب همدیگر بی اعتنا نبوده. می توان

فکر کرد که آتشش از گور کشورهای برمی خیزد که همه امکانات را دارند و به کار نمی برند. ص ۱۹

وقتی کمان جامعه در جهتی بیش از حد «کش» آمد، پاره می شود. ص ۲۰
بنای کار نازیسم آلمان بر تهاجم و جنگ بود و همه موانع را در برابر خود درو کردن. اصالت جنگ مورد نظر بود. می گفتند: «صلح دائمی یک رؤیاست، حتی زیبا هم نیست، نیروی اراده و عمل را تحلیل می برد. جنگ، برعکس، بهترین نیروهای ملت را بیدار می کند و پیشرفت می دهد».
این اعتقاد را که می شود اسمش را «مکتب» گذارد، از طریق ایجاد «هیجان» در مردم به اجرا می آوردند.

درست است که هیجان می تواند جامعه ای را برهم بزند، اما از یاد برده بودند که این عقل و اعتدال است که دنیا را اداره می کند. ص ۲۲
وقتی حرف «قداست» به میان آمد، فرق نمی کند که مبنای آسمانی یا زمینی به آن داده شود، بعد غیر قابل دفاع به خود می گیرد و محکومیت، قبل از صدور حکم، رقم خورده است. ص ۲۲

اگر ایدئولوژی، خدمتگزار چشم و گوش بسته سیاست قرار گیرد، جامعه در حکومت مستهلک خواهد شد، و می تواند تا حد برده فرود آید. ص ۲۳
کل تاریخ بشریت نشان داده است که مرام و مکتب و شریعت، مفاهیم مجردي هستند و می توان آن ها را به دلخواه خود تعبیر کرد و تغییر داد. هیچ چیز که تغییرپذیر نباشد، در برابر خواست انسان تاب مقاومت ندارد.

مراهم‌ها و آئین‌ها مانند موم در دست قدرت‌ها هر زمان به‌شکلی درآمده‌اند. ص ۲۳

شاستری نخست وزیر هند وقتی مرد، همه ماترکش بیش از زندگی یک کارگر ساده نبود، و نه‌رو با همه سلیقه اشرافی‌ای که داشت، از حق‌التألیف کتاب‌هایش معاش می‌کرد. به‌هر حال، همین مقدار پارسایی و نمونه، برای حفظ دموکراسی هند، تضمینی بوده است. ص ۲۴

انسان در هر گوشه از دنیا و تابع هر مسلک، میتواند خوب باشد یا بد، ولی بدی‌ای که در نفس خود ارتکاب یابد، کمتر بد خواهد بود تا آنکه در زیر چتر دین به بروز آید. ص ۲۴

این چند بیت پر معنای سعدی، هفتصد سال پیش گفته شده است:

«یکی جهود و مسلمان نزاع می‌کردند

چنان‌که خنده گرفت از حدیث ایشانم

به خیره گفت مسلمان گر این قبالة من

درست نیست، خدایا جهود میرانم

جهود گفت: به تورات می‌خورم سوگند

و گر خلاف کنم هم‌چو تو مسلمانم

گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد

به خود گمان نبرد هیچ کس که نادانم»

(گلستان، چاپ دکتر غلامحسین یوسفی) ص ۲۵

پایان یادداشت از مقدمه مترجم

پیروزی آینده دموکراسی

احساس تأمین و اطمینان فراوان در حفظ یک سرمایه اخلاقی و معنوی، خطرناک است. ص ۶۲

بار دیگر می‌گوییم: نیروی بزرگ و جاذبه اصلی افکار و عواملی که امروزه دموکراسی را تهدید می‌کند و آن را به صورت معمایی درمی‌آورد، «افسون تجدد» آن است؛ برای افسون است که فاشیست‌ها نیروی خود را متکی می‌سازند.

من معتقدم که موقع‌بینی انقلابی و پرتو سپیده‌دم دروغین این افکار [آشکار است که مقصودم افکار فاشیستی است] جادویی فاسد و گندیده است. نه تنها در این مورد، ولی مخصوصاً در این مورد، فاشیسم به اندازه‌ای دروغ‌گو است که جوانان ارجمند دنیا از تمایل به آن باید شرم کنند. ص ۶۴

گستاخی و زیرکی فاشیسم در این است که از ضعف بشری سوء استفاده می‌کند. ص ۶۶

فاشیسم زائیدهٔ زمان است و مولودی بسیار موزی؛ و همهٔ جوانانی را که در این روزگارند، چند صباحی به طرف خود می کشد. ولی دموکراسی وجودی جاودانی است؛ و پابندی همواره حاکی از مقداری نیروی ذاتی جوانی است که تنها در فکر و احساس می تواند تجلی کند و شناخته گردد، و به همین سبب از جوانی گذشته‌ای که در افسون‌های دیگر، در افسون زندگی و در افسون زیبایی است، بسی والاتر است. ص ۶۶

ستم کاری هدف نهایی فاشیسم نیست، ولی نخستین اصل اوست و ما نیک می دانیم که اصل زور نیز مانند فکر عدالت که درست مخالف آن است، وجودی پایدار است. این اصلی است که تاکنون حقایق تلخی را به وجود آورده است. زور هرچه را بخواهد می تواند بکند، یا عملاً هرچه را بخواهد می کند. زمانی با بیم، تن را رام می کرد و به همین وسیله حتی اندیشه را نیز می تواند رام کند؛ زیرا که آدمی تا دیرزمانی نمی تواند زندگانی دوگانه‌ای داشته باشد، برای این که به دلخواه خود زندگی کند؛ و ناگزیر پس از چندی افکار خود را با آن نوع زندگی که زور بر او تحمیل می کند، وفق می دهد. زور، همهٔ این کارها را می تواند بکند و می بینیم که روزبه‌روز عدالت در برابر آن به کاستی می گراید و رو به نیستی می رود؛ چرا که زور وجود خارجی و مادیت دارد. ماده‌ای سهمگین است و در عمل پیروز؛ در صورتی که عدالت، تنها فکر و آرزویی بیش نیست. ص ۶۷

کسانی که به تأثیر «تفکر» در طبیعت آدمی اعتناء نمی کنند - که زور مسلماً نمی کند - مرتکب زشت‌ترین اشتباهات می شوند؛ و اگر دیرزمانی این

بی‌اعتنایی دوام یابد، اشتباه آن‌ها شوم‌ترین نتیجه را به‌بار خواهد آورد. ص

۶۸

اگر بگوییم حقیقت، ضمناً آزادی و عدالت هم گفته‌ایم. اگر از آزادی و عدالت سخن بگوییم، منظورمان حقیقت است. این مجموعی تقسیم‌ناپذیر است و از معنویت و نیروی انگیزنده تجزیه‌ناپذیری بارور شده، و ما آن را «مطلق» می‌نامیم. ص ۶۸

ما این اعتماد را باید بر جنبه جاودانی بشری دموکراسی استوار کنیم، بر نیروهای نامحدود او که بالقوه تجدید می‌شود، و بر گنجینه بیکران جوانی ذاتی او که به‌وسیله «مطلق» پرورده و بارور می‌گردد، زیرا این‌ها هستند که دموکراسی را قادر می‌سازند تا به لاف و گزاف‌های دیکتاتوری‌های فاشیستی درباره جوانی و جلال آینده خویش بخندد. ص ۶۹

باید دموکراسی را آن نوع حکومت و اجتماعی تعریف کرد که بالاتر از همه چیز، از «احساس و فرزاندگی شرافت بشر» الهام گرفته است. ص ۷۰

بشر، سقوط طبیعت از زیبایی است؛ ولی تنها سقوط نیست، بلکه همان‌گونه که هشیاری از بی‌گناهی بالاتر است، در این جا اعتلایی نیز وجود دارد. ولی بشر که موجودی معنوی است، این احساس عمیق را در خود دارد که برای جبران بی‌ثباتی‌ها و محدودیت‌هایش، خود را به‌وسیله روح و معنی تکامل دهد. ص ۷۲

دموکراسی بر این شرافتی که «رمز» به آدمی اعطا می‌کند، آگاه است و بدان احترام می‌گذارد. این حس شناخت و احترام دموکراسی را می‌توان

«مروت» نامید. ضمیر دیکتاتوری کینه توز بی مروت زمان ما «گناه ذاتی» و یا آن چیزی را که وجدان روحانی نامیده می شود، نادیده می گیرد؛ این طور گمان می برد که هشیاری گناه است یا معنویت برای نیروهای نظامی زیان آور است. او با حماسه های امیدبخش که به طرز احمقانه و آشکاری با هم متناقض اند، تحقیر بشریت را به مردم می آموزد؛ به طوری که این حماسه ها در عین حال باعث تجلیل بشریت است؛ زیرا که تمام ستم کاران، زورگویان، آن هایی که خواهان بی خبری و جهل جامعه اند، و تمام کسانی که قصد دارند ملتی را به ماشین جنگنده بی فکر و اراده ای تبدیل کنند، تا این که بتوانند اشخاص متفکر و آزاده را لگام بزنند، همه این ها ناگزیر بشریت را تحقیر می کنند. اینان بدین بهانه دست می زنند که می خواهند آبرویی را که مسیحیت بر خاک ریخته است، با آزاد کردن بشر از «گناه ذاتی» و چپاندن حماسه های قهرمانی آلمانی در حلق او، به او بازگردانند. صص ۷۲ و ۷۳

عمل اینان جز تحقیر رسوایی از بشریت نیست؛ اگر به قربانی های آن ها ببیندیشیم، اگر ببینیم که تحقیرکنندگان، خود خوارترین و زبون ترین موجوداتند.

موجوداتی بس شایسته نکوهش و فاقد هرگونه ارزش معنوی و اخلاقی، چگونه به خود حق می دهند که بشریت را خوار بشمارند؟ این، مسلماً آن گونه تحقیری است که از سر جان می کوشد تا بشریت را به پستی و فساد بکشاند، تا مردم را به انجام خواهش های نفسانی خویش وادارد. آشکار است که «ترور»، مردم را فاسد می کند؛ منش را به تباهی می کشاند؛

هر انگیزهٔ شیطانی را آزاد می‌کند و مردم را به ریاکارانی ترسو و جاسوسانی بی‌شرم مبدل می‌سازد. تحقیرکنندگان بشریت به تروریسم «عشق می‌ورزند.

ص ۷۳

هرگونه بی‌احترامی، بی‌حیایی، مشخصات توهین‌آور، اجبار به انتحار اخلاقی، تخریب مغز و روح یا شکنجهٔ بدنی، هدم عدالت به وسیلهٔ زور، تا مردم وحشت‌زده از عدالت ناامید و بی‌زار گردند، و به‌زور بگرایند، همه این‌ها وسیلهٔ ارضاء آن شهوتی است که اگر اهریمنی‌اش بنامیم، تعبیر محترمانه‌ای برای آن جسته‌ایم، زیرا که به حد اعلی فاسد است. آیا اعمال رسوایی که دیکتاتوری اجازهٔ ارتکابش را به خود می‌دهد، می‌توان نام دیگری جز فاسد بر آن گذاشت، حال آن‌که همراه است با این همه دروغ، امحاء حقیقت، نیرنگ، نیرنگی بدین زشتی که سرانجام به ستم‌کاری منتج خواهد شد؟ آیا در اعتماد فراوان دیکتاتورها به اجتماعی که با انجام امیال و احتیاجات آن‌ها دچار بلاهت و ضعف دماغی شده است، نوعی فساد وجود ندارد؟ در آن‌جا تنها یک صدا بلند است و این صدای دیکتاتورهاست. هر صدای دیگری خاموش شده است، نه ضدیتی هست و نه کوچک‌ترین مخالفتی. هرچه آن‌ها بخواهند می‌توانند بگویند؛ بدون دغدغه، به‌دلخواه خویش می‌توانند تازیانهٔ دروغ را بر فراز سر جامعه به پیچ‌وتاب آورند، تازیانه دروغی که تبلیغات نامیده می‌شود. ص ۷۴

دموکراسی آرزو دارد که بشریت را به اعتلاء برساند، فکر کردن را به او بیاموزد، او را آزادی بخشد. می‌خواهد که مهر «حق ویژه» را از فرهنگ بردارد و آن را میان مردم بپراکند. ص ۷۴

یقیناً تبلیغ در دست دیکتاتورها، آلت پست تحقیر بشریت است. ص ۷۵
 آن نوع روشن‌بینی که روحی فرسوده و فرتوت در خویش دارد، دموکراسی نیست. دموکراسی، اندیشه است، ولی اندیشه‌ای که با زندگی و عمل همراه باشد و جز این، هیچ‌نوع دیگرش دموکراتیک نیست. ص ۷۶

فیلسوف از این لحاظ باید فرمانروا باشد که ارتباطی میان فکر و زندگی که جنبه دموکراتیک دارد، برقرار کند. ص ۷۷

هنرمند، تئوریست نیست، لااقل اگر در نظر بگیریم که هنرمند عملی انجام می‌دهد، همان عمل خلاقه‌ای که از تفکر او سرچشمه می‌گیرد، نمی‌توانیم او را تئوریست بدانیم. نیچه در موارد گوناگون و به شیوه‌های مختلف، هنر و فکر عملی را به هم نزدیک کرد و آن‌ها را با هم درآمیخت؛ به‌وسیله او خط فاصل بین آن دو برداشته شد. نزدیک شدن به هنر یعنی نزدیک شدن به زندگی؛ و اگر تعریف اخلاقی دموکراسی، احترام به شرافت آدمی است، پس تعریف روان‌شناسی آن از اقدام او به آشتی دادن و پیوند کردن میان فضیلت و هنر، فکر و زندگی، اندیشه و کردار به‌دست می‌آید. ص ۷۸

فاشیسم عقل و منطق را تحقیر می کند، حقیقت را به خاطر قدرت فرمانروایی و اهواء ناپسند آن پایمال و انکار می کند، به آن غرائز کم ارزش آدمی و به آن چه «احساس» نامیده می شود ملتجی می گردد، حماقت و خبث را از قید اداره منطق و شعور آزاد می دارد، اوباشی را رواج می دهد، و خلاصه، یک نهضت وحشیانه اراذل به وجود می آورد. صص ۷۸ و ۷۹

فضیلت به سبب نزدیکی و ارتباطی که با دانایی، حقیقت، عدالت و هم چنین مخالفتی که با جور و ابتدال دارد، حامی و معرف دموکراسی است.

ص ۷۹

در یک دموکراسی که به زندگانی روشن بینانه اعتنایی نمی شود و رهبری آن از دست داده می شود، دست عوام فریبی گشاده است و سطح زندگانی ملی به سوی بی فرهنگی و جهل فرود می آید.

اگر نقشه های فرهنگی و سطح آن از پایین، یعنی مطابق با افکار و ادراک طبقه عامی طرح گردد، این آشکارا چیزی جز عوام فریبی نیست، و ما نمونه کامل آن را در نطق های به اصطلاح فرهنگی هیتلر می توانیم دید.

ص ۸۰

از زمانی که تمام مقاومت ها سرکوب شده، شرافت بشری حکم می کند که لااقل در آن جاهایی که آزادی وجود دارد، آشکارا گفته شود که این نطق های فرهنگی چیزی جز پرگویی سخیف و مبتدل نیست، و نیز گفته شود که تنها ارزش این نطق ها در این است که به ما ثابت می کند که

دموکراسی هنگامی که اعتبارات لازم و راهنماییِ «روشن بینانه» را از دست داد، این گونه به فساد می‌کشد. ص ۸۱

درواقع فکر توده بر پیشوا ناظر و چیره است و به راستی شگفت‌آور است که چگونه هرگز به فکر این ناطق حکمروا نرسیده که ارتباطی میان نظریات فرهنگی او و «افق خرگوشی» و «خام‌طبعی» وجود دارد. این است آن چه من آریستوکراسی قلابی می‌نامم. در دیکتاتوری فاشیستی، همه چیز قلابی است، مخصوصاً سوسیالیسمش. ص ۸۱

سوسیالیسم آلمان از لحاظ اخلاقی دروغگو است، نیرنگ‌باز و تحقیرکننده بشریت است؛ لیکن از لحاظ اقتصادی عملاً همان شیوه بلشویسم را در پیش دارد. در رژیم سوسیالیسم ملی (ناسیونال سوسیالیسم) بدون شک کارگران از حقوق خود محرومند، اتحادیه‌ها ویران و تمام تشکیلات سوسیالیستی از هم پاشیده است. صص ۸۳

بنا به آمار رسمی تخمین زده شده است که آلمان نهصد و پنجاه هزار خانه کمبود دارد. تماشای شکوه رایش را که با این ساختمان‌های کوه پیکر جلوه‌گر شده، باید بی‌خانمانی و بدخانمانی مردم جبران کند. ص ۸۵

ناسیونالیسم و سوسیالیسم دو چیز مخالف هستند. برنامه یک حزب را با ترکیب این دو ترتیب دادن، نوعی خیانت معنوی است. سوسیالیسم یک انگیزه کاملاً اخلاقی است، بدین معنی که انگیزه‌ای وجدانی است و متوجه درون می‌باشد. از لحاظ مجرد اقتصادی و سیاسی درباره سوسیالیسم هر عقیده‌ای باشد، باید این را پذیرفت که سوسیالیسم تا سرحد جان‌فشانی

صلح دوست و صلح طلب است و برای همین خصیصه‌اش از لحاظ قدرت، اندک مایه است و اگر از میان برود به خاطر همین نقصان اوست. ص ۸۶

تلاش انسانیت برای ترقی خود، تلاشی است که وسیع ترین معناهای اخلاقی را در بر دارد. جنگ برخلاف آن، یک انحطاط اخلاقی است؛ حادثه‌ای شوم و برای فرار از مسائل ضروری و بزرگ اجتماعی است که از صلح ناشی می‌شود، و تنها در یک محیط صلح آمیز می‌تواند حل گردد. ص

۸۷

همان گونه که آیین زندگی است، مفهوم حقیقت بسته به کسی است که از آن سخن می‌گوید. امروزه از طرف منابع خاصی حتی حقیقت به صورت دروغ بیرون می‌آید. تردیدی نیست که در میان دگرگونی‌ها و اختلافات هیجان آمیز هشیارانه افکار کنونی، حقیقت، آزادی و عدالت است که ما آن را به وجدان و دل بشر امروزی از همه چیز نزدیک تر می‌دانیم. ص

۸۹

حکومتی که تنها به فکر حفظ قدرت خویش و مرعوب کردن اتباع خود با پیروزی‌های خارجی نیست، حتماً باید به این امور، یعنی اخلاق درونی بشر و مسائل اجتماعی، توجه اساسی داشته باشد. ص ۹۰

جنگ، قیل و قال خارجی را جانشین پیشرفت و ترقی داخلی می‌کند. جنگ، امروزه از لحاظ اخلاقی کاملاً مفتضح شده است، زیرا روشن شده که همواره وسیله‌ای ستم‌گرانه برای فشار بر داخل کشور و گرفتن ملت تحت انقیاد بوده است. وسیله‌ای سهمگین و غدارانه که مردم را بر آن

می داشته است تا به رغم منافع خویش که از طرف فرمانروایان فاتح به یغما می رفته، برای همان یغماگران «هورا» بکشد. اختلاف سوسیالیسم و ناسیونالیسم همان اختلاف بین صلح و جنگ است. صص ۹۰ و ۹۱

حکومتی که دشمن صلح و آزادی است نه به خاطر زیان هایی که برای ملتش ممکن است پیش آید از جنگ احتراز می کند، بلکه منحصرأً به خاطر ضعف و فتوری است که ضمن جنگ در قدرتش حاصل می شود. او موقعیت فتح خویش را در نظر می گیرد، نه موقعیت ملتش را. این است رژیم دروغ گوی خصم آزادی که فاشیسم نامیده می شود. این حکومت ها نه صلح شان و نه جنگ شان به خاطر افزودن احترام و سعادت ملت شان است. این صلح و جنگ هر دو برای این است که حکومت «ترور» را در داخل کشور خویش استوار بدارد. ص ۹۱

حکومت توتالیتار در راه پیشرفت و کمال یک ارتش قهرمانی و جلال آینده، هر اصلی از زندگی اجتماعی را با دستی آهنین مطیع می کند؛ زیرا که در غیر این صورت اگر اجازه بدهد که نوعی از زندگی از زیر بار فرمان و نظارت او شانه خالی کند، دیگر «توتالیتار» نیست. حتی به تفننات خاص روح، اجازه خودنمایی داده نمی شود. آنچه را که ما فرهنگ، مذهب، هنر، تفحص علمی، اخلاق عالی و اندیشه آزاد انسانی می نامیم، نه تنها در این رژیم به حساب نمی آید؛ بلکه هر چه آن ها را ادعای آزادی و احترام فردی بیشتر باشد، بیشتر تحت فشار نابکارانه قرار می گیرند.

دموکراسی به طور کلی، هنوز آن طوری که باید به مرکزیت فاشیستی، تعصب و استبداد حکومت توتالیتاریستی نبوده است. این رژیم با کمال لذت، تمام فرهنگ و خصیصه بشریت را در پای قدرت و پیروزی خود قربانی می‌کند. در این روش نامردانه، به حفظ منافع و موقعیت خویش در جنگ زندگی می‌کوشد. تاکنون چنین روشی که تأثیرش در تمدن بشری تا این اندازه وحشیانه باشد، دیده نشده است؛ و در این صورت، برای این که دموکراسی به ادامه حیات خود قادر باشد، باید این موجود نو را با همه نوبی شریرانه‌اش بشناسد. صص ۹۳ و ۹۴

فاشیسم هر اشاره دوستانه، هر گذشت و اغمازی که از دموکراسی ببیند، آن را نشانه‌ای از ضعف و استعفا می‌گیرد و گمان می‌برد که جبر زمانی، سیادت دنیایی را به او تفویض کرده است. ص ۹۵

در زمانی که روح و اراده دنیا رشد کرده است، چگونه «سیاست» به فساد گراییده و به قهقراء رفته و در راهی که از لحاظ تاریخی غلط است، رهبری شده؟ قتل، رشوه، دسیسه‌بازی بی‌شرمانه، نقش اصلی را در این سیاست‌ها بر عهده دارد. این روشی است که از خودسری و استبداد ناشی شده، و اگر دموکراسی به خاطر حجب و ادب، به تجاوزات او جواب ندهد، او که در این روزگار تأثیر غیر قابل انکاری دارد، به کار خویش ادامه خواهد داد. ص ۹۷

بشری که امروز آزادی به او نیازمند است، آن نوع بشری نیست که ضعیف و نسبت به نقاط مشکوک خود شکینا باشد. چنین وضعی آزادی را

در نظر هواداران قدرت که بویی از فکر نبرده اند، رقت انگیز و سزاوار تحقیر می سازد. آنچه مورد نیاز است، بشریتی است که در اراده، قوی و در تصمیم استوار باشد، برای این که خود را حفظ کند. آزادی باید روح نریمانی خود را باز به چنگ آورد. آزادی باید دائمی مسلح باشد و در برابر دشمنان جرار، دفاع از خود را بیاموزد، و پس از تلخ ترین تجربیات، سرانجام درخواهد یافت که آئین صلح جویانه ای که او گذارده است، هیچ گاه سر جنگ نخواهد داشت و بدان نخواهد گرایید. صص ۹۸ و ۹۹

این دشمن سرسخت بشر، هرگز به خواب هم نمی دید که زمانی کلمه «سوسیالیسم» را استعمال کند. ولی مریان آلمانی و ایتالیایی او که از تبلیغ فاشیستی نیک آگاهند، به او گفته اند که امروزه بدون استعمال این کلمه، هیچ کاری از پیش نمی رود. ص ۱۰۰

وظیفه ما این نیست که یک وضع اجتماعی غیر انسانی را نگاه داریم، بلکه برعکس، باید بکوشیم که وضعی انسانی جانشین آن بکنیم؛ بدان گونه که یک سلسله اصلاحات واقعی به وجود آورد: «پول را در خدمت دسترنج بگذاریم، دسترنج را در خدمت بشریت و خود بشریت را در خدمت آرمانی که به زندگی معنی می دهد» ص ۱۰۱

«احیاء» اجتماعی دموکراسی، تضمین و وثیقه پیروزی اوست. این «احیاء» یک نوع اتحاد ملی به وجود خواهد آورد که بسی والاتر از رجاله بازی دروغینی است که فاشیسم به همین نام عرضه داشته است. ص

من متأسفانه باید اعتراف کنم که خود در سال‌های جوانی‌ام در این عادت خطرناک آلمان شرکت داشتم که زندگی و شعور و ذوق و دانش و هم‌چنین هنر و سیاست را، مجموعهٔ مسائل جداگانه‌ای از هم فرض می‌کند. در آن روزها ما میل داشتیم که موضوعات سیاسی و اجتماعی را غیر اساسی تلقی کرده و بهتر دانیم که همان در دست سیاستمداران باشد؛ و چقدر نادان بودیم که به قدرت متخصصینی که منافع ما را در دست داشتند، پشتگرم بودیم. ص ۱۰۳

تغییرات بزرگ اجتماعی که تغییر در مناسبات تولیدی و فرهنگ انسانی را هدف می گیرند، با انقلاب میسر است یا با اصلاح؟ شاهد تاریخ هر دو را، هم موفق نشان داده است، هم ناکام.

مناسبات و روابط درونی دنیای سرمایه داری و آثار بیرونی آن طی چهار دهه ی گذشته - بعد از سقوط شوروی - چه تغییراتی کرده اند و چه آثاری بر دنیای کنونی ما گذاشته اند؟

قفل تغییر در بین سیاستمداران که کشتی دنیا دست آنهاست، پشت کدام کلید مانده است؟

سقراط گفته است: «یک سیاستگر باید بیش از انسانهای دیگر به نادانی اش آگاه باشد، زیرا مسئولیتی گران همیشه بر دوش اوست».

هربرت مارکوزه می گوید: «جامعه ی سرمایه داری کنونی با دورانهای گذشته تفاوت های مهمی دارد... نباید نادیده گرفت که همین دموکراسی تا چه حد دموکراسی بی دست کاری شده است... در این سرزمین، گروه مخالف راستینی وجود ندارد... چپ های رادیکال اصلاً راهی درخور به وسایل ارتباطات جمعی ندارند، زیرا نمی توانند پول های کلانی را فراهم آورند که در شبکه های تلویزیونی و رادیویی ضرور است... مارکسیسم «نظام بسته ی

فکری» نیست. مارکسیسم در تاریخ، نیرویی مؤثر است و در آن تغییر می کند - بی آن که مبنای مفهومی خود را رها کند.

کارل ریموند پوپر می گوید: «ما باید نهادهای اجتماعی برپا کنیم تا از آنان که از نظر اقتصادی ناتوانند، در برابر توانگران صیانت کند؛ یعنی نهادهایی برای صیانت از استثمار... باز بودن یک جامعه یعنی آزادی عقیده، وجود گروه مخالف، بزرگ ترین روزنامه ها، متنفذترین مفسران تلویزیونی و رادیویی بیرون از دولت.»

ما طی سه دهه ی گذشته از جهان صنعتی به جهان انفورماتیک کوچ کرده ایم. آیا قدرت گرفتن مردم در شبکه های اجتماعی می تواند منجر به تغییر معادله ی قدرت میان مردم و دولت ها شود؟ این تغییر بزرگ، از راه انقلاب ممکن می شود یا اصلاح؟ از گذشته های دور تا هم اکنون، ایده ها یا تصورات ایجاد امکان و راه حل، موجب خلق تکنولوژی جدید و تحولات جدید سیاسی، اجتماعی، علمی، اقتصادی و فرهنگی شده اند. کتاب «انقلاب یا اصلاح»، یک پرده برداری موجز از این تحولات و چشم انداز آینده ی جهان ما از دریچه ی دو نظرگاه فلسفی - سیاسی است.

س.ع.



یادداشت برداری از کتاب

انقلاب یا اصلاح

گفت و گو با: هربرت مارکوزه / کارل ریموند پوپر

مترجم: هوشنگ وزیری

انتشارات خوارزمی، چاپ اول: ۱۳۵۱

چاپ سوم: مهر ۱۳۶۱

۷۵ صفحه

یادداشت برداری — اردیبهشت ۱۴۰۲ [۸ صفحه]

انتقاد و برنامه هربرت مارکوزه: جامعه‌ی نو

جامعه‌ی سرمایه‌داری کنونی با دوران‌های گذشته تفاوت‌های مهمی دارد. این تفاوت‌ها اصولاً ادغام اکثریت طبقه‌ی کارگر در نظامی است که پابرجاست. ادغام کارگر گاه چنان است که طبقه‌ی کارگر را می‌توان به‌عنوان تکیه‌گاه نظام قلمداد کرد – خاصه در رهبری اتحادیه‌های آن، خاصه آن‌جا که مسأله بر سر حمایت از سیاست خارجی آمریکاست – ص ۱۷

بر مبنای باروری فزاینده‌ی کار و غنای مدام رشدیابنده‌ی کالا، هشیار و ناهشیار، آدمی را دست‌آموز می‌کنند و به هر جا که دلخواهشان است می‌کشانند؛ این‌ها برای سرمایه‌داری کنونی به صورت یکی از ابزارهای ضروری نظارت و بازرسی درآمده است. یعنی باید مدام نیازهای تازه، حتا نیازهای غریزی را برانگیخت تا انسان‌ها را به خرید کالاهایی که پیاپی تولید می‌شود، واداشت. این بدان معناست که باید پول کالاها را پرداخت و چون

مدام گران تر می شوند، باز معنی آن این است که نبرد برای بودن، در واقع مدام حادث تر می شود. صص ۱۸ و ۱۹

ثبات و رفاه در کشورهای متحد آمریکا به ضرورت، با جنگ های جدید استثماری و فقیر کردن و ویران ساختن بخش های بزرگی از جهان سوم همراه است. این انتقادی است از جامعه ی مصرفی که نشان می دهد تجزیه و تحلیل مارکس امروز هم برحق و برقرار است؛ که البته پاره یی از مفاهیم اساسی تجزیه و تحلیل مارکس، خاصه مفهوم پرولتاریا را باید به گونه یی دیگر تدوین کرد. ص ۲۱

نباید نادیده گرفت که همین دموکراسی تا چه حد دموکراسی یی دست کاری شده و محدود است. در این سرزمین گروه مخالف راستینی وجود ندارد، بدان سان که بتواند وسایل ارتباطات جمعی را در اختیار بگیرد. مثلاً یک روزنامه ی به راستی مخالف، آن چنان که در فرانسه یا ایتالیا هست، وجود ندارد. چپ ها، چپ های رادیکال اصلاً راهی درخور به وسایل ارتباطات جمعی ندارند، زیرا خیلی ساده است، نمی توانند پول های کلانی را فراهم آورند که برای خریدن زمانی - برابر با زمانی که گروه های دیگر می تواند بخرند - در شبکه های تلویزیونی و رادیویی ضرور است... از این رو از یک دموکراسی حقیقی و به راستی از پایین بهره گرفته، درواقع نمی توان سخنی گفت. دموکراسی در حقیقت میان احزاب حاکمی تقسیم می شود که در اصل و از حیث هدف، هم داستانند. صص ۲۲ و ۲۳

انتقاد و برنامه کارل پوپر؛ جامعه‌ی نو

اول این که در جامعه‌ی مورد نظر من، بحث آزاد امکان‌پذیر است. این بحث بر سیاست تأثیر دارد. دوم این که نهادها به‌خاطر صیانت از آزادی و ناتوانان، وجود دارند. ص ۳۵

ما باید نهادهای اجتماعی برپا کنیم تا از آنان که از نظر اقتصادی ناتوانند، در برابر توانگران صیانت کند؛ یعنی نهادهایی برای صیانت از استثمار.

زیرا قدرت سیاسی می‌تواند قدرت اقتصادی را مهار کند. ص ۳۶

من بر اهمیت مرکزی نقش نهادهای سیاسی برای اصلاحات اجتماعی تأکید می‌کنم. آن چه مهم است این نیست که چه کسی حکومت می‌کند، بلکه

این است که چگونه حاکمان را ممیزی می‌کنند. ص ۳۶

باز بودن یک جامعه یعنی آزادی عقیده، وجود گروه مخالف، بزرگ‌ترین روزنامه‌ها، متنفذترین مفسران تلویزیونی و رادیویی بیرون از دولت. این‌ها در آمریکا هستند ولی پس از قتل پرزیدنت کندی، آمریکا به شیوه‌ی شگرف تغییر کرده است. پیش از آن، اوضاع و احوال سرشار از امید بود. لکن اکنون کشور در افسردگی به‌سر می‌برد که بر اثر قتل مارتین لوترکینگ و رابرت کندی و به‌سبب جنگ ویتنام، روزه‌روز عمیق‌تر شد... جامعه‌های باز خیلی باثبات نیستند. درست به این دلیل که در معرض

بحث انتقادی قرار دارند. دیکتاتوری‌ها باثبات‌ترند و از آن‌ها بیشتر، «اتوپی»‌ها که همواره به‌عنوان جامعه‌های ایستا یاد می‌شوند. ص ۳۸

من بزرگ‌ترین ارزش دموکراسی را در امکان بحث آزاد و عقلانی و تأثیر این بحث انتقادی در سیاست می‌بینم. ص ۴۲

— اندیشه‌ها فقط در جامعه‌یی باز فرصت آن را دارند که پیروز شوند.

ص ۴۴

انسان هنگامی در دموکراسی زندگی می‌کند که نهادهایی وجود داشته باشند که تعویض حکومت را بی‌به‌کار بستن خشونت، امکان‌پذیر می‌سازد.

ص ۴۵

زمینه‌های نظری هربرت مارکوزه

مفهوم آزادی، مفهوم عدالت، مفهوم انسانیت و بشریت اگر به‌درستی تجزیه و تحلیل و پرورده شود، نبرد علیه ناآزادی موجود، استثمار موجود و ناانسانیت موجود را دربر می‌گیرد. پس همبستگی میان نظریه و عمل، یک همبستگی درونی و ماهوی است. به عبارت دیگر، مفاهیم نظری اگر قلمرو عمل را دربر نگیرد، نادرست است. ص ۵۲

شرط مقدماتی نبرد و هدف ما آزادی بیان و نشر است...جامعه‌ی راستین سوسیالیستی برای اندیشه‌های نو باز خواهد بود، و گرنه سوسیالیستی نیست. ص ۵۳

مارکسیسم «نظام بسته‌ی فکری» نیست. عینیت یا اعتبار عام آن همان اعتبار و عینیت تاریخ است. مارکسیسم خود در تاریخ، نیرویی مؤثر است و در آن تغییر می‌کند - بی‌آن‌که مبنای مفهومی خود را رها کند. مبنا تجزیه و تحلیل دیالکتیکی فراگرد اجتماعی است که از آن ضرورت انسانی - نه «طبیعی» تغییر جامعه ناشی می‌شود. ص ۵۴

زمینه‌های نظری کارل پوپر

سقراط در دفاعیه‌ی معروف خود می‌گوید: «می‌دانم که هیچ نمی‌دانم، و این را هم به زحمت. با وجود این، سروش معبد دلفی مرا خردمندترین مردمان قلمداد کرده است». پس از لختی تفکر، سقراط راه حل زیر را می‌یابد: «به نادانی‌ام آگاهم. شاید این آگاهی به حدود تنگ من است که مرا اندکی خردمندتر از دیگران می‌گرداند که حتا نمی‌دانند که هیچ نمی‌دانند». ص ۵۵

سقراط می‌گوید سیاست‌مدار یا دولت‌مرد باید خردمند باشد. او می‌گوید: «یک سیاستگر باید بیش از انسان‌های دیگر به نادانی‌اش آگاه باشد، زیرا مسئولیتی گران همیشه بر دوش اوست. این مسئولیت باید او را به بینش، به مرزهایش و به فروتنی روشنفکرانه‌اش رهنمون شود». ص ۵۶

هر کس چیزی تازه و مهم برای گفتن دارد، علاقه به فهماندن در او هست. بزرگ‌ترین ارزش‌ها را به‌سادگی و درخور فهم می‌توان نوشت. هیچ چیز آسان‌تر از دشوار نوشتن نیست.

من متهم می‌کنم آنان را که گرافه و دشوار می‌گویند و می‌کوشند با اندیشه‌های اندک و سخنان بسیار، بر ما تأثیر گذارند. هیچ‌چیز برای آن‌ها بیگانه‌تر از فروتنیِ روشنفکرانه نیست. ص ۵۶

ما دانش مثبت و مطمئنی نداریم. آن‌چه هست همین دانش فرضیه‌یی است... در علم، محلی برای آرامش وجود ندارد که بتوان گفت: «اکنون به حقیقت دست یافته‌ایم» بلکه فقط نظریه‌های فرضی بی‌پروایانه‌یی وجود دارد که می‌کوشیم آن‌ها را به انتقاد بکشیم و به‌وسیله‌ی فرضیه‌های بهتر براندازیم. پس در علم این قاعده وجود دارد: انقلاب علمی هرچه بیشتر، بهتر. درواقع در تاریخ علم، بانگ مضافی که مارکس برآورد، صادق است: انقلاب مداوم! صص ۵۷ و ۵۸

روش بحث انتقادی این امکان را پدید می‌آورد که فرضیه‌های ما به دیدگان‌مان چون فرضیه‌های مرده جلوه کند؛ حال آن‌که روش متعصبان غیرانتقادی این است که ما باید در راه فرضیه‌های مان شهید شویم؛ اگر فرضیه‌ها بد باشند، ما هم باید همراه آن‌ها نابود گردیم. پس انتقاد تند، بررسی انتقادی فرضیه‌ها جانشین نبردی خشونت‌آمیز برای بقا می‌شود. به‌همین سان تغییر انقلابیِ اندیشه‌ها، نظریه‌ها و فرضیه‌های ما می‌تواند جانشین انقلاب‌های خشونت‌آمیزی گردد که این‌همه قربانی بشری داشته است. ص ۶۰

تصمیم به عقل، نه تصمیمی روشنفکرانه، بلکه اخلاقی است. عقل‌گرایی را بهتر می‌توان با موضع انسان‌دوستانه پیوند داد تا عقل‌ستیزی را که برابری را طرد می‌کند. اگرچه افراد انسانی از بسیاری جهات نابرابرند، لیکن

این مانع از آن نیست که همه‌ی انسان‌ها نسبت به حقوق و رفتار، به‌طور برابر حق داشته باشند. «برابری در برابر قانون» یک واقعیت نیست، بلکه خواستی سیاسی است که بر مبنای تصمیمی اخلاقی قرار دارد. ص ۶۳

نتیجه

آخرین انگیزه‌ی اخلاقیِ هربرت مارکوزه برای متعهد شدن در سیاست ریشه‌گرایانه چیست؟

مارکوزه: متعهد شدن؟ برای من این اصلاً تعهدی خاص نیست؛ کاملاً طبیعی، کاملاً خودانگیخته روی می‌دهد. من امروز نمی‌توانم فکر کنم بی آن که به‌خودی خود، بدان نیز فکر کنم که در پیرامونم، در جهان چه می‌گذرد. آن هم نه تنها در پیرامون نزدیکم، بلکه در گتوهای امریکا، در آسیای جنوب شرقی، در امریکای لاتین، در هر جایی که مسکنت و قساوت و اختناق به چهره‌ی انسانی خیره شده است؛ حتا اگر انسان نخواهد بدان‌سو نگاه کند، آن را احساس می‌کند، می‌خواند، می‌داند. این برای من تعهدی خاص نیست، ترجمان طبیعی وجود من است. ص ۶۴

آقای پروفیسور پوپر! انقلاب یعنی اجرای خشونت‌آمیز آن‌چه بهترش دانسته‌ایم. آیا این برای شما ناپنداشتنی است؟

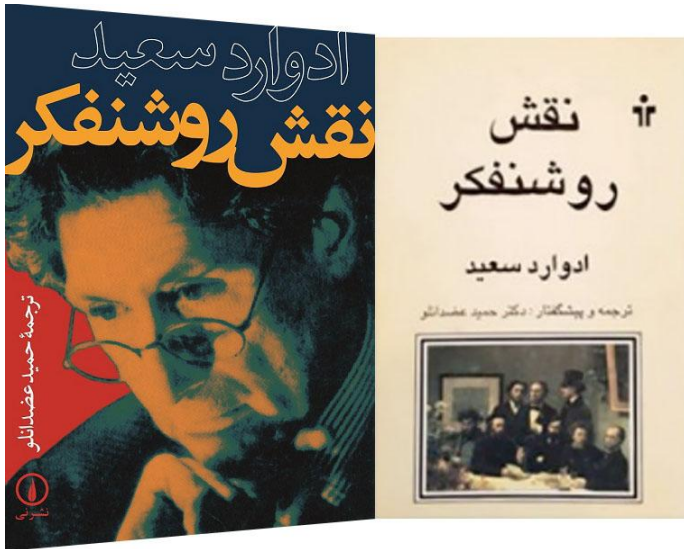
کارل پوپر: کلمه‌ی «انقلاب» می‌تواند یک واژگونی مسالمت‌آمیز و یک واژگونی خشونت‌آمیز معنی دهد. مارکسیسم این دو معنا را باز گذاشته است. حاصل واژگونیِ خشونت‌آمیز، اغلب دیکتاتوری شده است. تغییرات مسالمت‌آمیز، برای ما ممکن می‌سازد که مراقب عواقب ناخواسته و آرزو نشده‌ی کارهایمان باشیم و آن‌ها را هنگامی که چنین عواقبی نمودار می‌گردد، به‌گاه تغییر دهیم. تغییرات مسالمت‌آمیز فضایی می‌آفریند که در آن، انتقاد به اوضاع موجود با خشونت سرکوب نمی‌شود.

جهان ما زخمی است. کدام «ما»؟ فیزیک جهان با اندام‌واره‌های اقلیمی و سازواره‌های زیست‌بوم‌اش یا روح جهان با وجودشناسی انسانی‌اش؟ «روشنفکر» در کجای این جهان زخمی ایستاده است؟ آیا «روشنفکر»، صفتی شایسته و نشانی سراسر است و صمیمانه‌ی همه‌ی مصادیق عرفی آن است؟ آیا کار روشنفکر نقد جهان است یا باید نقد جهان از نقد خود روشنفکر در آینده‌ی زمان‌اش حاصل شود؟

ادوارد سعید می‌گوید: «به روشنفکری که مدعی است فقط برای خود یا برای آموزش محض یا فقط به‌خاطر علم مجرد می‌نویسد، نه می‌شود و نه باید باور داشت... مبادا از بازیابی و وارسی مدام جهان‌بینی خود و - در صورت لزوم - از تصحیح و ترمیم آن غافل شوید.»

اگر بخواهیم منشوری چندوجهی از مفهوم حقیقی «روشنفکر» را ارائه کنیم که بیشترین درصد نمونه‌شناسی‌ها در آن منعکس شود، کتاب «نقش روشنفکر» از پس آن برآمده است. این کتاب یک گزارش تحلیلی جامع از موقعیت روشنفکری در جهان - به‌طور خاص جهان سوم - ارائه می‌دهد و به دغدغه‌مندی‌ها پیرامون یک پدیده‌ی کش‌دار و چالش‌برانگیز در طی قرن‌ها، پاسخ می‌دهد.

وقتی دنیای ما پا به شبکه‌های اجتماعی و ارتباطات گذاشته و روزانه هزاران متن - از منتهای چپ تا منتهای راست، از منتهای اصالت تا منتهای ابتدال - منتشر می‌شود، خواندن کتاب «نقش روشنفکر» بس‌بیش از زمان نوشتن و انتشارش، ضروری می‌نماید.



یادداشت برداری از کتاب

نقش روشن فکر

نویسنده: ادوارد سعید

مترجم: دکتر حمید عضدانلو

انتشارات آموزش [تهران]، چاپ اول، ۱۳۷۷

۱۷۰ صفحه

.....

یادداشت برداری – آذر ۱۴۰۲ [۲۳ صفحه]

سخن مترجم؛ به بهانه‌ی پیشگفتار

آنا تول فرانس یکی از نخستین تعریف‌ها را از روشنفکران به دست داد. در نزد وی «روشنفکران آن گروه از فرهیختگان جامعه‌اند که بی آن که تکلیفی سیاسی – و رای فعالیت در محدوده‌ی حرفه‌ی ایشان – به آن‌ها واگذار شده باشد، در اموری نیز دخالت می‌کنند و نسبت به آن‌ها واکنش نشان می‌دهند که به منافع و مصالح عمومی جامعه بستگی دارد». ص ۲

چیزی به نام روشنفکر خصوصی وجود ندارد؛ «چرا که شما از همان لحظه که کلمات را بر روی کاغذ می‌نشانید و سپس به چاپ می‌رسانید، به جهانی همگانی گام نهاده‌اید». ص ۵

«به نظر من هیچ چیز بیشتر از آن عادات ذهنی روشنفکر که او را وادار به طفره رفتن یا کناره‌گیری می‌کند قابل سرزنش نیست؛ آن خصلتی که شما را از جایگاه صعب‌الحصولی که بنیادش بر اصول اخلاقی بوده و شما می‌دانید که راه درستی است، منحرف کرده و شما تصمیم می‌گیرید که آن راه را نپیمایید.» ص ۶

کار روشنفکر فقط تأمل و تعمق در گذشته و پرداختن به جنبه‌های صرفاً زیباشنختی در ادبیات نیست. روشنفکر باید فعالانه وضع موجود را به نقد بکشد، در اصلاح آن بکوشید و برای سازندگی فردا به مسائل و مشکلات بپردازد. ص ۱۰

ادوارد سعید: «به روشنفکری که مدعی است فقط برای خود یا برای آموزش محض یا فقط به‌خاطر علم مجرد می‌نویسد، نه می‌شود و نه باید باور داشت... مبادا از بازیابی و واریسی مدام جهان‌بینی خود و - در صورت لزوم - از تصحیح و ترمیم آن غافل شوید.» ص ۱۰

وقتی روشنفکری جزم‌اندیش شد، سیاست در نزد وی به تعصبی دینی تبدیل می‌شود که همراهش تصفیه‌های قومی، قتل عام و کشاکش پایان‌ناپذیری است که ژرف‌اندیشی درباره‌ی آن‌ها ابعاد هراسناکی پیدا می‌کند. صص ۱۰ و ۱۱

«روشنفکر حرفه‌یی» فاقد استقلال فکری است و آن چیزی را می‌نویسد یا می‌گوید که اربابانش از او خواسته‌اند. ص ۱۱

اکثریت منتقدان و هنرمندان، به‌صورتی رسمی در دانشگاه‌ها و مؤسسات دولتی و غیر دولتی مستقر، و مزدبگیر آمرینی شده‌اند که استقلال فکری آنان را اگر هنوز نگشته باشند، به‌سختی مجروح کرده‌اند. «روشنفکران» برای اشاعه‌ی افکار خود چاره‌یی ندارند جز آن‌که در راستای خواست‌های صاحبان مؤسسات انتشاراتی و سردبیران نشریاتی گام بردارند که در نزد اکثرشان دانش و علم به کالایی سودآور تبدیل شده است. این که چه کتابی به چاپ برسد یا

چه مقاله‌یی منتشر شود، دیگر چندان به نظر صاحب اندیشه بستگی ندارد. این صاحبان بنگاه‌های انتشاراتی و سردبیران‌اند که از طرق انتخاب موضوع و حتا اعمال سانسور، دانشی را نشر می‌کنند که به جرأت می‌توان در بسیاری موارد با دانش آفریده‌ی صاحب اصلی اندیشه تفاوت فاحشی دارد. ص ۱۲

ادوارد سعید: «روشنفکر فردی است با یک قوه‌ی ذهنی وقف‌شده برای فهماندن، مجسم کردن و تبیین یک پیام، یک نظریه، یک رویه، فلسفه یا اندیشه، هم برای همگان و هم به همگان.» ص ۱۳

گفتمان‌ها در نزد فوکو، بیانگر ایدئولوژیکی جایگاه‌های طبقاتی نیست، بلکه کنش‌های قدرتی است که فعالانه به زندگی مردم شکل می‌دهد. ص ۱۴

میشل فوکو به صراحت به ما می‌گوید: «نقش روشنفکر دیگر این نیست که خود را جلوتر یا در حاشیه قرار دهد تا از آن طریق حقیقت ناگفته را بیان کند. در عوض، روشنفکر باید علیه اشکال مختلف قدرتی مبارزه کند که خود او نیز هم موضوع و هم ابزار آن است.» ص ۱۴

مارسل پروست از خوانندگان خود خواسته بود: «کتاب مرا عینکی تلقی کنید که از پشت آن به بیرون می‌نگرید، و اگر این عینک به چشم‌تان نخورد، عینک دیگری برگزینید.» ص ۱۷

واقعیت برای روشنفکر شامل سیاست به معنای رقابت و توزیع آمریت نیست: آن چیزی که نمایندگی نامیده می‌شود، چه از جانب حزب باشد، چه از طریق اتحادیه‌های کارگری و چه توسط هر نهاد دیگری. ص ۱۸

پیشگفتار مؤلف

یکی از وظایف روشنفکر، تلاش برای شکستن قالب‌های ذهنی و مقولات تقلیل‌پذیری است که محدود‌کننده‌ی تفکر و ارتباط‌های بشری‌اند.

ص ۲۵

فرهنگ‌ها بیش از آن با هم درآمیخته و مضامین و تاریخ‌شان بیش از آن به هم پیوند خورده و وابسته‌اند که بتوان آن‌ها را با یک عمل جراحی به صورت گروه‌های مخالف بزرگ و بیشتر ایدئولوژیک مانند «شرق» و «غرب» از هم

جدا کرد. ص ۲۶

تلاش من این است که روشنفکران را دقیقاً چهره‌هایی معرفی کنم که نه می‌توان کارهایی را که به جامعه ارائه می‌کنند پیش‌بینی کرد و نه می‌توان آن‌ها را به شعار، خط مشی حزبی راست‌آیین یا جزم‌گرایی تغییرناپذیر تبدیل

کرد. ص ۲۷

روشنفکران باید افرادی باشند که امتیاز ناسیونالیسم میهن‌پرستانه، تفکر جمعی و حس طبقاتی، نژادی یا جنسی را به زیر سؤال بکشند.

جهان شمول بودن یعنی پذیرش خطر برای فراتر رفتن از یقین‌های ساده‌بی که پیشینه، زبان و ملیت برای ما فراهم آورده‌اند و در بسیاری موارد مانع درک حقیقت دیگران می‌شوند. جهان شمول بودن هم‌چنین زمانی که مباحث سیاست خارجی و اجتماعی مطرح می‌شوند، معنی جست‌وجو و حمایت کردن از یک معیار منحصر به فرد برای رفتار انسان را می‌رساند.

برای روشنفکر گیتی‌باور راستین، بتی وجود ندارد که پرستش کند و از او انتظار یک راهنمایی تزلزل‌ناپذیر داشته باشد. ص ۲۸

جهان بیش از همیشه از حرفه‌یی‌ها، کارشناسان، مشاوران و در یک کلام از روشنفکرانی که نقش اصلی‌شان خدمت به آمریت است و در عین حال سود فراوانی هم به کف می‌آورند، سرشار شده است. ص ۲۹

ویژه‌گی‌هایی را که من برای روشنفکر برمی‌شمرم، عبارت‌اند از: در تبعید و در حاشیه، آماتور و مؤلف زبانی که سعی می‌کند حقیقت را به قدرت بگوید. ص ۳۰

آمریت‌ها امکانات نایل شدن به هر تعبیری را از میان برده‌اند. وابسته نبودن تعمودی و آزادانه به این آمریت‌ها، از بسیاری جهات، یعنی ناتوانی اثرگذاری مستقیم در تغییر و دگرگونی؛ و متأسفانه حتا در مواقعی یعنی ظاهر شدن در نقش نظاره‌گری که شاهد شکنجه و آزاری است که در غیر این صورت به فراموشی سپرده می‌شود. ص ۳۱

نقش روشنفکر

آنتونیو گرامشی مارکسیست، عمل‌گرا، روزنامه‌نگار و یکی از فیلسوفان ارزشمند سیاسی ایتالیایی، بین سال‌های ۱۹۲۶ و ۱۹۳۷ در زندان موسولینی، در «یادداشت‌های زندان» خود می‌نویسد: «بنابراین می‌توان گفت که جمله‌ی آدم‌ها روشنفکرند، ولی همه‌ی آن‌ها نقش روشنفکر را در جامعه ایفا نمی‌کنند». ص ۳۵

روشنفکران واقعی فقط زمانی خودشان را می‌یابند که به ترغیب و تحریک احساسات تند و شاید متافیزیکی و اصول بی‌غرضانه‌ی عدالت و حقیقت‌جویی درصدد انکار فساد، دفاع از ناتوانان و ستمبران و مبارزه با قدرت نامشروع و ستم‌پیشه برآیند. ص ۳۸

می‌توان چهره‌ی روشنفکر را به‌عنوان چهره‌ی مشخص یافت؛ کسی که قادر است در برابر قدرت حقیقت را به زبان بیاورد. ترشروی سخنور و به‌نحو خارق‌العاده‌ی با جرأت و برآشفته که هیچ قدرت دنیوی در نزد وی آن‌قدر بزرگ و با نفوذ نیست که نتوان آن را مؤاخذه کرد و به انتقادش دست زد. ص ۴۰

هیچ انقلاب عظیمی در تاریخ معاصر بدون حضور روشنفکران به‌وقوع نپیوسته؛ هم‌چنین هیچ جنبش ضد انقلابی نیز بدون حضور روشنفکران پا نگرفته است. روشنفکران پدران و مادران و البته پسران، دختران و حتا برادرزادگان جنبش‌ها هستند. ص ۴۲

روشنفکر فردی است با یک قوه‌ی ذهنی وقف شده برای فهماندن، مجسم کردن و تبیین یک پیام، یک نظریه، یک رویه، فلسفه یا اندیشه - هم برای همگان و هم به همگان. چنین نقشی لبه‌ی تیزی هم دارد و روشنفکر، بدون آن که مولد پرسش‌های گیج‌کننده باشد، نمی‌تواند این نقش را بازی کند. در ارائه‌ی چنین نقشی، روشنفکر [به‌جای تولید آن‌ها] قطعاً با راست‌کیشی و جزم‌گرایی روبه‌رو خواهد شد. او نمی‌تواند چنین نقشی را بازی کند مگر آن که حکومت‌ها و مؤسسات نتوانند همکاری او را به‌آسانی جلب کنند. روشنفکر فردی است که علیت وجودی‌اش بازی کردن نقش نمایندگی همه‌ی آن مردم و موضوعاتی است که در جریان عادی، یا فراموشی شده یا مخفی نگه‌داشته شده‌اند. ص ۴۳

روشنفکر چهره‌یی متجلی است؛ کسی است که آشکارا نماینده‌ی نوعی دیدگاه است، کسی که علی‌رغم انواع موانع، خالق تجسم‌هایی ماهرانه برای اجتماع خود است. بحث من این است که روشنفکران افرادی‌اند با حرفه‌یی مربوط به هنر تجسم، خواه این هنر صحبت کردن باشد، خواه نوشتن، تدریس کردن و یا ظاهر شدن در صفحه‌ی تلویزیون. اهمیت چنین حرفه‌یی چندان است که از یک‌سو همگان آن را تشخیص می‌دهند و از سوی دیگر، هم تعهد و خطر و هم جسارت و آسیب‌پذیری را در بر می‌گیرد. صص ۴۴ و ۴۵

ایزایا برلین تا حدی تحت نفوذ رومان‌تسم آلمان، می‌گوید که مخاطبان نویسندگان قرن نوزدهم روسیه «تصور می‌کردند که روشنفکر در یک صحنه‌ی اجتماعی در حال شهادت دادن است». ص ۴۵

روشنفکران نه فقط نماینده‌ی بعضی جنبش‌های بزرگ اجتماعی یا زیرزمینی هستند، بلکه به‌خصوص ساینده‌گان شیوه‌ی زندگی و ایفاگر نقش‌هایی اجتماعی نیز به‌شمار می‌آیند که منحصر به خود آن‌هاست. ص ۴۶

هدف عمل روشنفکری ترفیع و ترقی آزادی و معرفت آدمی است... این

هدف هم‌چنان محور اصلی کار روشنفکری به‌شمار می‌رود. ص ۵۰

همکاری روشنفکران با قدرت و به خدمت درآوردن‌شان توسط قدرت هنوز می‌تواند آوای آن‌ها را خاموش کند و انحراف روشنفکران از حرفه‌ی اصلی خود، هنوز از مسائل اساسی به‌شمار می‌آید. ص ۵۰

نقش روشنفکر، تبیین‌ها، اهداف یا ایده‌های او برای جامعه، عمدتاً به معنی تقویت امیال نفسانی یا تجلیل موقعیت و مقام نیست. قصد آن‌ها عمدتاً خدمت کردن در دامنه‌ی بورورکراسی‌های قدرت‌مند و استقرار در کنار کارفرمایان سخاوت‌مند نیست. ص ۵۲

اگر مالکیت «ابزار مبادله‌ی مؤثر» که سرمایه‌ی روشنفکر است، از او سلب شود، متفکر مستقل با یک وظیفه‌ی اصلی تنها می‌ماند. ص ۵۳

سی. رایت میلز [روشنفکری به‌غایت مستقل، با دید اجتماعی برانگیزنده و ظرفیتی قابل توجه برای مبادله‌ی ایده‌های خود] این مسأله را چنین بیان می‌کند: «هنرمند و روشنفکر مستقل از جمله‌ی شخصیت‌های انگشت‌شمار باقی‌مانده‌ی بی‌اند که برای مقاومت و جنگیدن با رفتارهای قالبی و پیامد آن، که مرگ چیزهایی است که مغرورانه زندگی می‌کنند، مسلح‌اند. اینک درکی تازه برای نقاب از چهره برداشتن و خرد کردن تصور و خردی قالبی لازم است

که ارتباط‌های نوین [یعنی نظام‌های کنشی مدرن] ما را در باتلاق آن فرو برده است. جهان‌های هنر و تفکر انبوه به‌نحو روزافزونی با خواسته‌های سیاست هم‌نوا می‌شوند. به همین دلیل است که انسجام و تلاش روشنفکری باید در سیاست نقش محور بیابد. اگر متفکری در روند تلاش سیاسی، خود را در مقایسه با ارزش حقیقت بازگو نکند، نمی‌تواند مسئولانه از عهده‌ی همه‌ی مشکلات تجربی برآید. صص ۵۳ و ۵۴

سیاست در همه‌جا حضور دارد و هیچ راه فراری به قلمروهای هنر و تفکر ناب ما، به این وسیله، به قلمرو بی‌طرفی در مقابل واقعیت یا نظریه‌ی فراگذرنده وجود ندارد. روشنفکران در زمان خود به‌سر می‌برند و کنش‌های انبوه سیاسی توسط کارخانه خبرسازی یا رسانه‌های خبر با پندارها، روایات رسمی و توجیهات قدرتی که به‌وسیله‌ی رسانه‌ی قدرت‌مندی منتشر شده، قادر به مقاومت در برابر این کنش‌ها هستند. ص ۵۴

روشنفکر همیشه مابین تنهایی و وابستگی ایستاده است. در جریان جنگ خلیج فارس، علیه عراق، چقدر مشکل بود که به شهروندان آمریکایی بفهمانیم که ایالات متحده آمریکا نه یک قدرت بی‌گناه و بی‌طرف بوده و نه از طرف کسی جز خودش به ژاندارمی جهان منصوب شده است. ص ۵۵

روشنفکر کسی است که همه‌ی هستی‌اش به یک تشخیص و تمیز انتقادی موکول است؛ تشخیص و تمیزی که حاضر به قبول فرمول‌های ساده، عبارت‌های پیش پا افتاده یا یکنواخت و درواقع همسازی با آن چیزی نیست

که قدرت یا سنت باید بگوید و انجام دهد. این صرفاً یک عدم پذیرش کنش ناپذیر نیست، بلکه روشنفکر فعالانه به بیان آن در انتظار تمایل دارد. حرفه‌ی روشنفکری را باید به عنوان حرفه‌ی تلقی کرد که دائماً خود را هوشیار نگه می‌دارد و مدام خواهان آن است که اجازه ندهد فقط نیمی از حقایق و ایده‌های قابل قبول راهنمایش باشند. انجام چنین وظیفه‌ی نیاز به یک واقع‌گرایی ثابت و استوار، تا حدودی یک انرژی نیرومند معقول و هم‌چنین تلاش سخت و پیچیده‌ی برای برقرار کردن موازنه میان مشکلات فردی در مقابل وظایف ترویج و فاش کردن حقایق در قلمرو عمومی دارد. صص ۵۵ و ۵۶

در استیصال نگه داشتن ملت‌ها و سنت‌ها

اروپا و غرب دیگر شاخص‌های معیار چالش ناپذیر برای بقیه‌ی جهان نیستند. فروپاشی امپراطوری‌های مستعمره بعد از جنگ جهانی دوم، دامنه‌ی توانایی اروپا را برای پرتوافشانی روشنفکری و سیاسی بر مناطقی که قبلاً مکان‌های تاریک کره‌ی ارض نامیده می‌شد، کاهش داد. ص ۵۹

مشکل خاص روشنفکر این است که در هر جامعه‌ی یک اجتماع زبانی (Language Community) وجود دارد که تابع عادات شیوه‌ی گفتاری است که از قبل وجود داشته است. یکی از کاردکردهای اصلی این اجتماع زبانی حفظ وضعیت موجود و اطمینان از این است که کارها آرام، پایدار و چالش ناپذیر پیش بروند. جورج اورول در رساله خود تحت عنوان

«سیاست و زبان انگلیسی» درباره‌ی این مسأله به صورتی بسیار قانع کننده صحبت می کند. به عقیده‌ی او عبارت های پیش پا افتاده، استعاره های فرسوده و منسوخ و نوشتارهای سست، نمونه های «پوسیدگی و زوال زبان» هستند. در نتیجه ذهن کرخ و بی حس می شود و غیر فعال می ماند. مادام که زبان، اثر موسیقی متن در یک فروشگاه بزرگ را داشته باشد، آگاهی از میان رفته و ذهن برای قبول انفعالی ایده ها و احساسات ناآزموده مهیا می شود. ص ۶۲

نگرانی جورج اورول در این رساله - که در سال ۱۹۴۶ نوشته شده - تجاوزی بود تدریجی که از جانب سیاستمداران عوام فریب به فکر و ذهن انگلیسیان تحمیل شده بود. به عقیده‌ی او «زبان سیاسی برای راست جلوه دادن دروغ ها، محترم شمردن آدم کشی ها و در ظاهر منسجم نشان دادن نابسامانی ها طرح ریزی شده است. این مسأله با تفاوت هایی، در مورد همه‌ی احزاب سیاسی، از محافظه کاران گرفته تا آنارشیست ها نیز صادق است». ص ۶۲

روزنامه نگاری فقط تشریح کننده و تداوم بخش چیزی است که به طور ضمنی در هستی یک زبان ملی - مانند انگلیسی و.... یعنی یک اجتماعی ملی، یک هویت یا شخصیت ملی وجود دارد. ص ۶۳

نقش روشنفکران باید کمک کردن به یک اجتماع ملی برای ترفیع احساس یک هویت مشترک بر جسته و متعالی باشند. ص ۶۴

همیشه ساختاری از قدرت و نفوذ وجود دارد؛ همیشه تاریخ انبوهی از ارزش ها و ایده های از پیش تبیین شده موجودند؛ و هم چنین در زیر همه‌ی این ها و از همه مهم تر برای فرد روشنفکر، ایده ها، ارزش ها و مردمی هستند

که اطاقی شخصی به آن‌ها داده نشده است. به قول والتر بنیامین: «هر کس تا امروز ظفرمند ظاهر شده، در حرکت پیروزمندانه‌یی سهیم است که در آن فرمانروایان امروزی درماندگان و بیچاره‌گان را لگدکوب می‌کنند». این تصور دراماتیک از تاریخ با تصور گرامشی هم‌نوا است؛ کسی که در نظرش خود واقعیت اجتماعی بین فرمانروایان و فرمانبرداران تقسیم شده است. ص ۷۰

یکی از تعاریف استاندارد از روشنفکر مدرن تعریفی است که ادوارد شیلز [جامعه‌شناس] [Edward Shils] به‌دست داده است: «در همه‌ی جوامع افرادی با حساسیتی غیر عادی نسبت به مقدسات، با بازتابی غیر متداول درباره‌ی طبیعت جهان خود و قوانین حاکم بر جامعه‌ی آن‌ها یافت می‌شود. در همه‌ی جوامع، اقلیتی از افراد وجود دارند که بیشتر از افراد عادی جامعه‌ی خود جویا و مشتاق مشارک مکرر با نمادهایی‌اند که از شرایط آنی ملموس و عینی روزمره جامع‌ترند و در ارجاعات خود اهمیت چندانی به زمان و مکان نمی‌دهند. در این اقلیت، نیازی وجود دارد برای بروز تحقیق و طلب در گفتمان شفاهی و کتبی، در تجلی شاعرانه یا قالب‌پذیر، در یادداشت‌ها یا نوشتارهای تاریخی و در به‌جا آوردن مراسم مذهبی - سنتی و آیین‌های نیایش. این نیاز درونی برای رخنه کردن در آن سوی شبکه‌ی تجربه‌ی آنی ملموس و عینی، نشانه‌ی وجود روشنفکر در همه‌ی جوامع است». ص ۷۱

روشنفکر باید از رهبری انتقاد کند و در کنار ستیز اصلی، جایگزین‌هایی را معرفی کند که اغلب در حاشیه بوده یا به‌عنوان مسائل غیر مقتضی کنار گذاشته شده‌اند... روشنفکرانی مانند تاگور در هند و خوزه مارتی در کوبا

نمونه‌هایی از این دست بودند که هرگز به‌خاطر ناسیونالیسم، دست از انتقاد نکشیدند، اگرچه خود ناسیونالیست باقی ماندند. ص ۷۶

در هیچ کشوری بیش از ژاپن مدرن، ارتباط و اثر متقابل میان مقتضیات همگانی و صف‌بندی روشنفکری به‌صورتی تراژیک مشکل‌ساز و آزاردهنده نبوده است. به‌دنبال استقرار مجدد می‌جی در ۱۸۶۸ که امپراتور را بازگرداند، فتوالبزم الغاء‌شده و دوره‌ی سازندگی آگاهانه‌ی یک ایدئولوژی مرکب آغاز شد. این خود به‌صورت مصیبت‌باری به بسط و گسترش نظامی فاشیست و تباهی‌یی ملی منجر شد که در اوج خود به شکست امپراتوری ژاپن در ۱۹۴۵ انجامید. ایدئولوژی امپراتوری مخلوق روشنفکران دوره‌ی می‌جی بود؛ از آن‌جا که منبع اصلی آن از جانب یک احساس تدافعی ملی، آن‌هم در سطحی مادون، تغذیه شده بود، در ۱۹۱۵ به ملی‌گرایی تمام‌عیاری تبدیل شد که در عین حال می‌توانست به نظامی‌گری افراطی، تقدیس امپراتور و گونه‌یی بوم‌پرستی تبدیل شود که فرد را مطیع حکومت کند. این ایدئولوژی هم‌چنین باعث بدنامی سایر نژادها تا حدی شد که در دهه‌ی ۱۹۳۰ برایشان این امکان را آفرید که تحت نام برتری نژاد ژاپنی، تعمداً دست به کشتار فجیع چینی‌ها بزنند.

یکی از شرم‌آورترین حوادث در تاریخ مدرن روشنفکری، زمانی رخ داد که روشنفکران ژاپنی و آمریکایی، در جریان جنگ دوم جهانی، در مقیاسی وسیع در نبرد ملی و نژادی بدنام کردن و در نهایت پست و خوار شمردن یکدیگر شرکت کردند. صص ۷۶ و ۷۷

هم‌وطنان روشنفکر، در دوران‌های تاریک از او انتظار دارند تا صادقانه نماینده‌ی آن‌ها باشد و دردها و رنج‌های ملی‌شان را بیان کند. ص ۷۸

در کارهای هنری، بسیاری از رمان‌نویسان، نقاشان و شاعران مانند پیکاسو و نرودا تجسم تجربیات تاریخی مردم خود بودند که در جای خود به‌عنوان شاهکارهایی بزرگ به رسمیت شناخته شدند. وظیفه‌ی یک روشنفکر این است که آشکارا به بحران، یک ویژگی جهان‌شمول بدهد، مقیاس انسانی بزرگ‌تری را برای رنج‌های یک نژاد یا ملت مشخص قائل شود و این تجربه را با رنج‌های دیگران پیوند دهد. صص ۷۸ و ۷۹

یک روشنفکر باید علیه گروه‌گرایی‌ها فریاد بزند و بداند که بهایی را که پرداخت می‌کند، چیزی جز لعن و نفرین شدن نیست. ص ۸۰

روشنفکر در تبعید: طردشدگان و در حاشیه قرارگرفتگان

تبعید یکی از غم‌انگیزترین سرنوشت‌هاست. تبعید، قبل از دوران مدرن مجازات وحشتناکی به‌شمار می‌رفت؛ زیرا نه تنها به معنی سال‌ها سرگردانی بی‌هدف و دوری از زاد و بوم و مکان‌های مأنوس تلقی می‌شد، بلکه به معنی تبدیل شدن به کسی بود که هرگز احساس در خانه بودن را نداشته، همواره نسبت به محیطش احساس غربت می‌کرده، نسبت به گذشته تسلی‌ناپذیر بوده و در مورد حال و آینده نیز دل‌سرد بوده است. در قرن بیستم، تبعید از یک حالت سخت و گاه منحصر به فرد، به مجازات ظالمانه‌ی کل یک اجتماع و

مردم تبدیل شده است. این حالت اغلب ثمره‌ی جنگ، گرسنگی و بیماری است. صص ۸۳ و ۸۴

برای من تبعید در عین این که یک حالت «واقعی» است، یک حالت «استعاره‌یی» نیز هست. برداشت من از روشنفکر در تبعید از تاریخ اجتماعی و سیاسی جابه‌جایی و مهاجرتی مایه گرفته است. به عبارتی روشنفکرانی که برای مدتی طولانی عضو یک جامعه هستند، می‌توانند به محرم‌ها و نامحرم‌ها تقسیم شوند: از یک طرف کسانی هستند که به جامعه، به همان صورتی که هست تعلق دارند، از طرف دیگر مخالفان یا نه‌گویان قرار دارند؛ افرادی که با جامعه‌ی خود در تضادند و از این رو، تا آن‌جا که به رجحان‌ها، قدرت‌ها و امتیازات ویژه مربوط می‌شود، نامحرم‌ان و تبعیدی‌های آن جامعه به‌شمار می‌آیند. صص ۸۹ و ۹۰

به‌قول آدورنو «آرزوی روشنفکر این نیست که تأثیری بر جهان بگذارد، بلکه می‌خواهد روزی و در جایی، فردی یافت شود که آن‌چه را او نوشته، همان‌گونه بخواند که وی نوشته است». ص ۹۴

آدورنو: «جست‌وجو و کاوش شکاکانه همیشه سودمند است»، خصوصاً آن‌جا که مربوط به نوشتار روشنفکر باشد. ص ۹۶

روشنفکر همواره در پیرامون دانش و آزادی پرسه می‌زند. در عین حال این دو حوزه معنای انتزاعی بودن را نمی‌دهند... مانند مارکوپولو که به اعتبار حس تشخیص حیرت‌آورش هرگز درمانده نمی‌شود؛ کسی که همیشه رهنورد و مهمانی گذراست، نه طفیلی، کشورگشا یا مهاجم. ص ۹۷

بهترین راه برای پی بردن به واقعیت اجتماعی درک آن هم چون فرایندی است که از لحظه‌ی آغاز پدید آمده و انسان همیشه می‌تواند آن را در شرایطی متعارف و معمولی تعیین کند. ص ۹۹

نگاه شما به بزرگ‌ترین قدرت‌ها برحسب نقطه‌ی شروع و جایی است که آن‌ها ممکن است به سوییш حرکت کنند. شخصیت‌های برجسته یا نهادهای مجلل و باشکوه شما را به هراس نمی‌اندازد. بومیان صرفاً شکوه و عظمت را می‌بینند [و از این رو آن را کرنش می‌کنند] و غالباً در برابر آن ناگزیر به سکوت و چاپلوسی بهت‌آوری می‌شوند و لزوماً از پی بردن به منشأ آن که همانا انسان باشد، غافل می‌مانند. روشنفکر در تبعید ضرورتاً طعنه‌زن، شکاک و حتا بازیگوش، اما نه کلی مسلک است. صص ۹۹ و ۱۰۰

روشنفکر تبعیدی پاسخگوی منطق سنت مرسوم نیست، بلکه پاسخگوی جسارت مبادرت ورزیدن به کاری است دلیرانه، ارائه‌دهنده‌ی دگرگونی و حرکت است، نه وقفه و سکون. ص ۱۰۲

حرفه‌بی‌ها و آماطورها

اگر فرد روشنفکر را یک آرمان‌گرای کامل، سلحشوری تابنده، بسی بی‌آلایش و آزاده تصور کنیم که از هرگونه خواسته‌های مادی به‌دور و نسبت به آن‌ها بدگمان است، موضوع را جدی نگرفته‌ایم. هیچ‌کس نمی‌تواند از چنین آزمونی سرافراز بیرون بیاید. ص ۱۰۹

همه‌ی انسان‌ها را جامعه احاطه کرده است؛ فرق نمی‌کند آن جامعه چقدر باز و آزاد است و آن فرد تا چه حد برخلاف مسیر شنا می‌کند. ص ۱۱۰

روشنفکر بودن هیچ تناقضی با آکادمیک بودن یا نوازنده‌ی پیانو بودن ندارد... این امر در مورد روشنفکران آکادمیک، مثلاً تاریخ‌نگاران نیز صادق است: آن‌ها کلاً به تفکر تاریخ‌نویسی، تداوم سنت‌ها و نقش زبان در جامعه شکل تازه‌یی بخشیده‌اند... هرچند که کار آن‌ها بیشتر در محیط آکادمیک نشو و نما کرده است، در ورای دنیای آکادمیک اشاعه و انتشار می‌یابد. صص ۱۱۳ و ۱۱۴

روشنفکر نمونه‌ی یک تمثال تندیس‌گونه نیست، بلکه یک حرفه، انرژی و نیروی سرسخت و خودسر فردی است که هم‌چون پژواکی قابل تشخیص و متعهد، در زبان و در جامعه، همراه با مباحث فراوانی که جملگی آن‌ها در نهایت با ترکیبی از روشنگری، رهایی و آزادی در ارتباط‌اند، درگیر است. ص ۱۱۴

نظر «کارشناسی» مآلاً با علم ارتباط چندانی ندارد. بعضی مطالبی که نوآم چامسکی در مورد جنگ ویتنام عرضه کرده، از هر نظر [دامنه و دقت بحث] غنی‌تر از نوشته‌های مشابهی است که کارشناسان تأییدشده ارائه کرده‌اند. در حقیقت آن‌جا که چامسکی در ورای تصورات میهن‌پرستانه‌ی مرسوم [که شامل این ایده بود که «ما» برای کمک به متحدان خود می‌آییم یا این که «ما» در حال دفاع از آزادی علیه تجاوزهای ملهم از مسکو و پکن بودیم]

حرکت کرده و به انگیزه‌های واقعی تعیین‌کننده‌ی رفتار آمریکا می‌پرداخت، کارشناسان رسمی در پی آن بودند که مجدداً از سوی وزارت امور خارجه برای مشاوره یا صحبت دعوت شوند. ص ۱۲۱

روشنفکر امروز باید آماتور باشد؛ کسی که باور دارد برای عضو اندیش‌مند و دلسوز بودن یک جامعه، موظف است مسائل اخلاقی را حتا در قلب تکنیکی‌ترین و حرفه‌یی‌ترین عملی که کشورش درگیر آن است [در ارتباط با قدرت، شیوه‌ی کنش متقابل با شهروندان و هم‌چنین ارتباط با جوامع دیگر] مطرح کند. علاوه بر این، روح روشن فکر به‌عنوان یک آماتور، می‌تواند در یکنواختی حرفه‌یی محضی که بیشتر ما درگیر آن هستیم، دخالت کند و آن را به چیزی زنده‌تر و بنیادی‌تر تغییر دهد. ص ۱۲۵

رویکرد روشن فکر به آمریت، چگونه رویکردی است: به‌عنوان حرفه‌یی ملت‌مس و متضرع یا به‌مثابه وجدان آماتوری که انتظار دریافت هیچ پاداشی را ندارد؟ ص ۱۲۵

حقیقت‌گویی به قدرت

روشن فکر آن کارمند یا کارگزاری نیست که خود را تسلیم اهداف سیاسی یک حکومت یا تشکیلاتی بزرگ یا حتا صنفی کند که ذهنیت حرفه‌یی مشابهی دارد. در چنین موقعیتی و سوسه‌هایی از قبیل انحراف از اصول اخلاقی، تفکر از درون یک رشته یا فن ویژه یا تقلیل شکاکیت تحت نام همسانی و همنوایی، بسیار بزرگ‌تر از آنند که بتوان به آن‌ها اعتماد کرد.

بسیاری از روشنفکران در برابر چنین وسوسه‌هایی کاملاً سر فرود می‌آورند و تا حدودی همه‌ی ما همین کار را می‌کنیم. هیچ‌کس، حتا دریادل‌ترین آزادگان، کاملاً متکی به خود نیست. ص ۱۳۱

روشنفکر باید مادام‌العمر درگیر جدالی با همه‌ی اولیاء بصیرت یا کتاب‌های مقدسی باشد که چپاول‌گری آن‌ها بیش از اندازه بود و استبدادگرایی‌شان تحمل هیچ مخالفت و یقیناً هیچ نوع تنوع و گوناگونی را برنمی‌تابد. آزادای مصالحه‌ناپذیر عقیده و ابراز آن، سنگر اصلی روشنفکر است. ص ۱۳۳

برای روشنفکر، جست‌وجوی مناظره‌ی سخت و دشوار، هسته‌ی اصلی عمل است. ص ۳۴

یکی از رذیله‌ترین حیل‌های روشنفکر، فضل‌فروشی پیرامون تجاوز به حقوق در جامعه‌ی دیگر و تبرئه‌ی همان اعمال در جامعه‌ی خودی است. ص ۱۳۷

تا آن‌جا که به ایالات متحده مربوط می‌شود، مسأله‌ی واقعی در خلیج فارس، اصولی نبودند که حکومت بوش مدعی آن‌ها بود، بلکه مسأله‌ی اساسی را نفت و قدرت استراتژیک تشکیل می‌داد؛ اما آن‌چه باعث سازش بحث‌انگیز روشنفکری در سراسر کشور شد، در تکرار ناروا بودن اشغال سرزمینی که از راه زور یک‌جانبه به دست آمده، فقدان کاربرد همان ایده‌ی جهان‌شمول بود. به نظر می‌رسید که آن‌چه هرگز برای بسیاری از روشنفکران آمریکایی حامی جنگ معنا و مفهومی نداشت، این بود که خود ایالات متحده همین اواخر به

دولت مستقل پاناما تجاوز کرده و برای مدتی آن جا را به اشغال خود درآورده بود. صص ۱۴۰ و ۱۴۱

یکی دیگر از متحدان ایالات متحده، اندونزی، در یک هجوم غیر قانونی در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ به معنی واقعی کلمه، هزاران تن از اهالی تیمور را قتل عام کرد. شواهدی در دست است که نشان می‌دهد ایالات متحده در مورد ترس و وحشت موجود در جنگ تیمور شرقی اطلاع داشته و از آن حمایت می‌کرده، اما فقط تعداد اندکی از روشنفکران در ایالات متحده، که مانند همیشه سرگرم بحث درباره‌ی جنایات شوروی بودند، در این باره صحبت کردند... این است روش‌های سیاسی غیر آرمانی و مبتنی بر قدرت. صص ۱۴۱ و ۱۴۲

در جامعه‌ی توده‌وار و بسیار کنترل‌شده، هدف از گفتن حقیقت، طرح‌ریزی برای بهبود موقعیت و شرایطی است که با یک رشته اخلاقی قابل اجرا [صلح، آشتی، کاهش رنج] هم‌خوانی داشته باشد... هدف فرد از نوشتن و صحبت کردن این نیست که به همه نشان دهد تا چه حد راست می‌گوید، بلکه در دگرگون کردن جو اخلاقی موجودی تلاش می‌کند که به واسطه‌ی آن چنین تجاوزهایی صورت می‌گیرد؛ او سعی می‌کند تا از تنبیه ناعادلانه‌ی مردم یا افراد جلوگیری کند یا آن را از میان بردارد؛ او سعی می‌کند تا آزادی‌های دموکراتیک را برای همگان - و نه به صورتی نفرت‌انگیز برای اقلیتی برگزیده - شناسایی و برقرار کند. ص ۱۴۵

هیچ چیز بیشتر از آن عادات ذهنی روشنفکر که او را وادار به طفره رفتن یا کناره گیری می کند، قابل سرزنش نیست؛ آن خصلتی که شما را از جایگاه صعب‌الحصولی که بنیادش بر اصول اخلاقی بوده و شما می دانید که راه درستی است، منحرف کرده و شما تصمیم می گیرید که آن راه را نپیمایید... می خواهید شهرت خود را به عنوان آدمی متعادل، عینی‌نگر و میانه‌رو حفظ کنید... روزی این امید را دارید که درجه‌ی افتخاری، جایزه‌ی بزرگ و شاید حتی یک مقام سفارت به شما اعطا شود. ص ۱۴۶

آوای روشنفکر تنها و بی کس، طنین افکن است؛ فقط به این دلیل که خود را آزادانه به واقعیت یک جنبش، به آرزوهای یک ملت و به پیگرد همگانی یک آرمان مشترک پیوند می زند. ص ۴۷

خدایان همواره ناکام

قهرمان پرستی، و حتی اندیشه‌ی قهرمانی، وقتی در مورد بیشتر رهبران سیاسی به کار می رود، همیشه دلسردکننده است. ص ۱۵۶

— تأکید من بر همه‌ی آنچه که در این خطابه‌ها نوشته و اهمیت آن‌ها را به روشنفکر گوشزد کرده‌ام، درگیری و تعهدی عاشقانه، خطرپذیری، افشا، پایبندی به اصول، آسیب‌پذیری در مناظره‌ها و درگیری با اهداف دنیوی است. ص ۱۵۸

روشنفکر، بنا بر ماهیتش در روند زمان به سوی حوزه‌ی سیاست، چرخش می کند. برخی از دلایل این چرخش به این قرارند که برخلاف

قلمروهای دانشگاهی و آزمایشگاهی، دست‌مایه‌ی حوزه‌ی سیاست ملاحظات قدرت و خواسته‌های مشخصی است که کل یک جامعه یا ملت را به حرکت درمی‌آورد، که بنا به گفته‌ی مارکس، روشنفکر را به‌طور نسبی از تعبیر و تفسیر پرسش‌های ناپیوسته به پرداختن به مسائل بسیار مهم‌تر تغییرات و دگرگونی اجتماعی می‌کشاند. ص ۱۵۸

همان لحظه‌یی که مقاله یا رساله‌یی را در جامعه‌یی منتشر کردید، به حیات سیاسی آن جامعه وارد شده‌اید؛ بنابراین اگر نمی‌خواهید موجودی سیاسی باشید، نه بنویسید و نه سخنرانی کنید. ص ۱۵۹

تمام نظام‌های گفتمانی، از مکتب به اصطلاح عمل‌گرای پایان‌ایدئولوژی گرفته تا وارثان فانی و زودگذر چند سال اخیر آن، یعنی مکتب پایان تاریخ، از کمونیسم‌ستیزی مایه گرفته بودند. به دور از دفاعی منفعل از آزادی، کمونیسم‌ستیزی متشکل در ایالات متحده، به حمایت پنهان و تهاجمی CIA از گروه‌هایی انجامید که آن‌طور که باید و شاید غیر استثنایی نبودند. ص

۱۶۱

نقش روشنفکر – جریانی که او نماینده‌اش است و چگونگی ارائه دادن ایده‌هایش به مخاطبین – همواره باید جزء زنده‌یی از تجربیات در جریان حرکت جامعه و به آن پیوسته باشد. این معنا درباره‌ی فقرا، محرومین، خاموشان، افراد فاقد نماینده، ناتوانان و بی‌قدرتان، مصداق پیدا می‌کند. ص

۱۶۲

آنچه را که روشنفکر گیتی‌باور نمی‌پذیرد و آن را تجاوز ناخوشایند یک قلمرو به قلمرو دیگر می‌پندارد، زمانی است که نظامی به تمام معنی جزم‌اندیش، به جای فرایند بده و بستان و تبادل نظر حیاتی می‌نشیند، که در آن نظام، یک‌طرف معصومانه نیک و طرف دیگر، بی‌کم‌وکاست، شرور و شیطانی تلقی شود. سیاست به تعصبی دینی تبدیل می‌شود که ثمره‌اش تصفیه‌های قومی، قتل عام توده‌ها و کشاکش پایان‌ناپذیری است که ژرف‌اندیشی درباره‌ی آن‌ها، ابعادی هراسناک پیدا می‌کند. صص ۱۶۲ و ۱۶۳

در جایی که فرهنگ‌ها مورد نظرند، باور یک‌سویه به‌شدت اشکال‌برانگیز است؛ زیرا اکثر فرهنگ‌ها جعبه‌های کوچک غیر قابل نفوذ همگن نیستند، که همگی یا خوب باشند یا بد. اما اگر چشمتان ناظر به ولی‌نعمت خود باشد، فقط می‌توانید به‌مثابه یک مرید یا دستیار، و نه چونان یک روشنفکر، ببینید. در پس ذهن شما فقط اندیشه‌ی خشنود کردن جای دارد. ص ۱۶۹

روشنفکر راستین، یک گیتی‌باور است. ص ۱۶۹

خدایانی که همواره ناکامیابند، مآلاً از روشنفکر یقینی نامشروط و دیدگاهی کلی و یک‌پارچه از واقعیت را طلب می‌کنند، که فقط پیروان یا دشمنان را تشخیص دهد. ص ۱۷۹

نظام اخلاقی و اصول اخلاقی روشنفکر نباید از نوعی جعبه ابزار مهرشده تشکیل شده باشد که یک‌سویه می‌گذرد و عمل می‌کند، و موتوری آن را تقویت می‌کند که فقط یک تک‌منبع سوخت دارد. روشنفکر باید به سیر و

سلوک بپردازد، باید فضایی در اختیار داشته باشد که در آن بایستد و به آمریت پاسخ دهد، زیرا اطاعت بی چون و چرا، در دنیای امروز، یکی از بزرگ‌ترین تهدیدها برای یک زندگی روشنفکرانه‌ی اثربخش و اخلاقی به‌شمار می‌آید.

ص ۱۷۰

مدام به خود یادآور شوید که به‌عنوان روشنفکر، فردی هستید که در بالاترین حد توان خود می‌توانید مابین بیان فعال حقیقت و تن سپردن منفعل به یک ولی‌نعمت یا آمریت، برای رهبری‌تان، از حق انتخاب برخوردار باشید.

در برابر روشنفکر گیتی‌باور، آن خدایان همواره ناکامیابند. ص ۱۷۱

کتاب «تکاپوی جهانی» را با پیش‌بینی‌هایش برای یک جهان انفورماتیک، بستیم. قراری که این کتاب برایمان نسخه‌اش را پیچید، افق روشن پس از عبور از گردنه‌های جهان صنعتی [سخت‌افزار] و گشایش‌های مداوم پس از ورود به جهان نرم‌افزار بود؛ افق روشن در حوزه‌های مدیریت، ارتباطات، اقتصاد جهانی، کارآفرینی، آموزش و پرورش، قدرت گرفتن مردم و دور شدن از تمرکز قدرت در دولت‌ها.

اکنون بیش از سه دهه است که دنیا دارد در اقیانوس «انفورماتیک» غوطه می‌خورد. در این چند صباح شتابان، «انفورماتیک» تلاش کرده است ما را از «حافظه‌ی ذهنی» به «حافظه‌ی عینی» کوچ بدهد؛ در یک ثانیه با فشار یک سرانگشت، به «جهان اطلاعات‌محور» دست می‌یابیم.

اکنون «میشل سِر» هشدار می‌دهد که حواس‌مان باشد «مواد مخدرِ نمایش»، بخشی از مغزمان را از آگاهی و حافظه بی‌نیاز نکند. آیا ما داریم از «جهان مادی و ملموس کوچ» می‌کنیم؟

اما این همه‌ی محصول «کوچ» از صنعت به انفورماتیک نیست. ما دهه‌های نخست هم‌اوردی «اندیشه» و «نمایش» را می‌گذرانیم. میشل سِر در «فصل بحران»، خردمندان و نخبه‌گان را سوگند می‌دهد که قدر جهان انفورماتیک را در گرداب بحران هویت، با خردگرایی پاس بدارند.

س.ع.

فصل بحران

میشل سر



ترجمه: منوچهر هزارخانی

یادداشت برداری از کتاب

فصل بحران

نویسنده: میشل سر [فیلسوف فرانسوی]

مترجم: دکتر منوچهر هزارخانی

نشر بنیاد رضائی‌ها، چاپ اول، ۱۳۹۳

۷۰ صفحه

یادداشت برداری – بهمن ۱۳۹۸ [۱۲ صفحه]

یک زمین لرزه ممکن است روی زمین فقط یک چین بیندازد یا در آثار هنری، پل‌ها و ساختمان‌ها چند شکاف ایجاد کند. آثار این گسل‌ها، افشاگر یک شکاف عظیم در لایه‌های زیرینی هستند که ناگهان در گودال‌های ژرف – که قابل رؤیت نیستند – می‌شکنند. (از مقدمه کتاب)

تعریف واژه بحران: واژه بحران از کلمه یونانی «کرینو» می‌آید که از قضا به معنای قضاوت کردن است. توضیح معنای یک واژه گاه روشن می‌کند که به چه چیز گفته می‌شود. ص ۵

بحران می‌تواند یک زندگی جدید اختراع کند! آیا ما نمی‌توانیم؟ اگر ما واقعاً در بحرانی به این معنای شدید و طبیعی زندگی می‌کنیم، پس هیچ بازگشتی به گذشته پذیرفتنی نیست. اصطلاحاتی چون راه اندازی دوباره یا رفرم، بی‌ربط‌اند. هیچ چیز هیجان‌انگیزتر از یک راه‌جویی نیست. ص ۷

فصل اول

شش واقعه بزرگ

نوآوری‌های هزاران ساله

شش واقعه بزرگ: کشاورزی، حمل و نقل، سلامتی، جمعیت‌شناسی، رابطه‌ها، منازعات.

کم‌تر از یک ثانیه به جای ده سال تحقیق! همراه با یک منطق جدید که باید گفت جنبه انتزاعی‌اش در برابر سیل عظیم جزئیات اطلاعات، مشاهدات و داده‌های کلی کمرنگ شده است. حافظه عینی جدیدی ظهور کرده که گرایش دارد جانشین حافظه ذهنی شود و به همین مناسبت حافظه ذهنی تا اندازه‌ای از بین رفته است. ص ۱۹

رمی گایار جوان نابغه‌یی ساکن حومه شهر مون پلیه، ویدئوهای سریع خنده‌داری می‌سازد که روی سایتی که آن‌ها را به نمایش می‌گذارد، ۴۰۰ میلیون بار دیده شده‌اند. رقمی هم‌قوه با جهان، در حالی که او فقط ۴ هزار یورو سرمایه‌گذاری کرده است. ص ۲۰

ما بر طبیعت پیشی گرفته‌ایم. چه مدل بی‌رحمانه‌یی از غلبه! آری، انسان‌ها بیش از جهان برای انسان‌ها خطرناک شده‌اند. ص ۲۱

من اغلب می‌گویم که انفورماتیک، وسایل تازه‌یی برای انباشتن، عمل کردن، انتشار دادن و دریافت کردن خبر عرضه می‌کند. پیش از آن چاپخانه در قرن پانزدهم میلادی و نوشته پیش از میلاد، کارآمدی مشابهی از خود نشان داده بودند. این دو پیشرفت حقوق شهرها، حکومت‌هایشان، تجارت، دانش، تعلیم و تربیت و مذهب را دگرگون کرده بودند و این دلیل مشخص و ملموسی بود بر این که تکنولوژی‌های نرم، هزار بار بر جامعه بیشتر اثر دارند تا تکنیک‌های سخت با نتایجی که به آن‌ها پربها داده می‌شد. درواقع ریاضیات یا نوشته و دانش مدرن، با صنعت چاپ به دنیا آمدند. ص ۲۲

اهمیت یک واقعه با طول دوره‌یی ارزیابی می‌شود که این واقعه به آن خاتمه می‌دهد. ص ۲۳

پول و اقتصاد، همه قدرت‌ها، رسانه‌ها و حکومت‌ها را در اختیار گرفته‌اند. بهتر آن است که به این تجربه روشن و کلی گردن بگذاریم که مجموعه نهادهايمان اينک در بحرانی قرار گرفته‌اند که از حد تاریخ عادی بسیار فراتر می‌رود. حالا به من بگو چه چیز در بحران نیست؟ ص ۲۳

نهادهای هنوز مسلطی که هم‌چون دایناسورهای زمان گذشته ناگهان پیر شده‌اند، به ماده مخدر نمایش پناه می‌برند. نان، البته؛ اقتصاد، قدرت خرید، بیکاری. نان، البته؛ ولی به خصوص بازی برای فراموش کردن نان، بازی‌های

تلویزیونی، رادیویی، ورزشی، حتی انتخاباتی. ما با تأسف، شاهد توزیع دائمی مادهٔ مخدرِ نمایش از هر نوع هستیم. انسان معتاد شده است. ص ۲۵

درواقع باور به این که یک جامعه فقط با نان و بازی، با اقتصاد و نمایش، با قدرت خرید و رسانه یا با بانک و تلویزیون زندگی می‌کند، هم‌چنان که ما امروز به زندگی ادامه می‌دهیم، چنان خطای فاحشی را در زمینهٔ طرز کار واقعی هر جمع تشکیل می‌دهد که این انتخاب انحصاری و غلط، آن جمع را به سوی مرگ حتمی می‌راند. ص ۲۷

ما باشهامت چنین می‌اندیشیدیم که تمام تاریخ ما عبارت است از مبارزهٔ بی‌وقفه با نیرویی که همواره بالاتر و عمیق‌تر از نیروی ماست. حال تصویر معکوس شده است؛ از این پس می‌دانیم که ما را حدی نیست از عقل، از تحقیق، از میل و اراده، از تاریخ و از قدرت، حتی از مصرف. و در مقابل ما، طبیعت محدود است. صص ۲۸ و ۲۹

فصل دوم

چیزهای دنیا

بازی دو طرفه و بازی سه طرفه

جامعهٔ ما برای پرهیز از پرداختن به مسائل حقیقی که بسیار مشکل است، همان‌طور که می‌دانیم به نمایش و تماشا پناه می‌برد: ترور، ترحم، از یک سو

با نعلش و جسد مرده تا تکرارهای بیهوده را واقعی و وخیم جلوه دهد؛ نان و بازی از طرف دیگر تا توجه را جلب کند. آن گاه با این سؤال، مادهٔ اعتیادآور را به خود تزریق می‌کند: چه کسی برنده خواهد شد؟ این سؤال که بی‌وقفه تکرار می‌شود، یک زمان نفس‌گیر را به وجود می‌آورد و به آن دامن می‌زند. زمان یک دلهرهٔ تکرارشونده: کی برنده خواهد شد در انتخابات، در بهترین فروش، در فوتبال، در کسب مدال‌های مسابقات...؟ انتظاری غریب با این همه برای نتیجه‌یی که همه از پیش می‌دانند: آن که پول‌دارتر است همیشه برنده است، چه در بازی‌های المپیک، چه در فوتبال، چه در انتخابات. ص ۳۵

بیوژ (Biogee)

واژه‌یی مرکب از حروف اول چهار عنصر و جانداران به زبان انگلیسی. در چنین نهادی دیگر نه طبق معمول، نمایندگان کشورها، بلکه نمایندگان مستقیم آب، هوا، آتش، زمین و جانداران یعنی خلاصه همین بیوژ به معنای زندگی و زمین جمع خواهند شد. در این خانهٔ باستانی و نوین انسان‌ها، ما که همواره ساکنانش بوده‌ایم، از این پس دوباره سکونت خواهیم گزید. آری، در آن‌جا همراه با گیاهان و جانوران، سنگ‌ها، دریاها و کوه‌ها بدون مرز و بدون گمرک زندگی خواهیم کرد... این خانواده، انسان‌ها را از دنیایشان جدا نمی‌کرد. بیوژ هم همین‌طور. ما از روز اول پیش از آن که تاریخ، جنگ‌ها و کینه‌ورزی‌ها، فرهنگ‌ها و زبان‌ها از هم جدایمان کنند، ساکنان آن بودیم.

امروز، پس از مدت‌ها فراموشی، بازش می‌یابیم. ما فرزندان فراریِ مال‌باخته، به خانه برمی‌گردیم. صص ۳۷ و ۳۸

تاریخ و ایدئولوژی از تماشای مباحثه هیجان‌انگیز دو نظر متضاد، چنان مجذوب شدند که دعوا یادشان ماند، ولی موضوع آن - سقوط فلان چیز - را فراموش کردند. در آن زمان هیچ کس گاليله را به‌خاطر مشاهده یا درک آن، مورد قضاوت قرار نمی‌داد، دعوا بر سر نوع زبان - جبری یا الهی - برای توضیح بود. باز هم بازی دو طرفه. ص ۴۱

ما همگی مثل کسانی که با جهان مادی و ملموس، رابطه‌یی ندارند زندگی می‌کنیم. ص ۴۳

علوم با جذب تفاوت‌هایشان از این پس سخن جهان را بیان می‌کنند، در حالی که جامعه هم‌چنان به خود مشغول است. در حال حاضر که این جامعه چیزهای جهان را تولید می‌کند و متقابلاً نتیجه کلی آن را روی سرش دریافت می‌کند، چه کسی با او از این بی‌زبان خاموش سخن خواهد گفت که غررش نگرانی برمی‌انگیزد و اندک‌اندک بر صدای کرکننده مراکز شهری و همه‌معدآسای سیرک سیاسی - رسانه‌یی سایه می‌افکند؟ صص ۴۵ و ۴۶

این که دولت‌های دنیا سیاست‌مداران را به‌عنوان سفیر برای حل و فصل مسائل مربوط به آب و هوا، قطب‌ها یا دریاها می‌فرستند در حالی که هیچ اطلاع فنی از این مسائل ندارند و متخصصان یخچال‌های کره زمین یا

فیزیکدان و اقیانوس نگران، بی‌صدا، خطرهای را به‌دقت ارزیابی می‌کنند، آیا شما از خنده روده‌بر نمی‌شوید؟ ص ۴۶

بحران کنونی از آن‌جا سرچشمه می‌گیرد که فرهنگ‌ها و سیاست‌های جهان ما در حال مردن‌اند. یک دوره عظیم تاریخ ما به پایان رسیده است؛ از این هم بهتر، زمان آدم شدن ما آغاز شده است. برای گفت‌وگو با این شریک جدید، بیوژن، که حضور تأثیرش تعیین‌کننده یک علم جدید، رفتارهای نو و جامه‌ی دیگری است، گذشته ما چندان کمک‌مان نمی‌کند. علیت عمیق تمامی حرکات ما در آن‌جا قرار دارد. ص ۵۰

فصل سوم

دانش‌ها و روش‌ها

آینده علوم

تنها کشورهای نورسته‌یی که امروز از فلاکت درآمده‌اند، آن‌هایی هستند که از بیست سال پیش‌تر سیاستی متهورانه در زمینه تربیت، تحقیق و تعلیم در پیش گرفته‌اند. ص ۵۴

...از قرون وسطی شروع به حرکت کنیم؛ در آن، جدایی بین سوژه شناخت - ما که فعالیم - و ابژه‌های دنیا - که خنثی و منفعل‌اند - اختراع شد. تسلط بر چیزها که به دنبال آن آمد، قبلاً به‌صورت نطفه‌یی در این زوج‌سازی

نامتقارن بود. ساختارش چنان کارآمد بود که به ناگهان سرنوشت غرب را تغییر داد. خود انتزاع تغییر کرد؛ صحبت، دیگر نه از آرمان‌گونگی ریاضی‌وار بلکه از این واقعیت در میان بود: خود ما خودمان را از جهان بیرون می‌آوردیم، از آن منتزع می‌کردیم، تمام دنیا به دور ما می‌گشت، ما خورشید کوچولوهای کارآمد و خودشیفته. آن وقت چیزها که قابل شناخت و گاه شناخته شده، همواره تقلیل یافته و همیشه دور بودند، همه، به مالکیت ما درآمدند. از رنسانس به بعد، نوعی پیشروی یا به اصطلاح ارتقاء در فرهنگ غربی که مادر این زوج‌سازی و تکنیک‌های مربوطه و ایدئولوژی‌های سیاسی وابسته به آن بود، حالت عمودی پیدا کرد. ما دیگر خود را جزئی از چیزهای جهان حساب نمی‌کردیم، بلکه زندگی فکری و عملی ما - که استثنائی تلقی می‌شد، چون ترویج‌کننده قوانین طبیعت بود - از هستی بقیه موجودات - که تابع این قوانین یعنی قوانین ما بودند - متمایز شد. صص ۵۸ و ۵۹

ما در معرض انتقام‌جویی چیزهای دنیا، هوا، دریا، شرایط اقلیمی و انواع قرار داریم. چیزهایی که کم‌تر از آن‌چه تصور می‌کردیم منفعل، کم‌تر از آن‌چه می‌خواستیم ابژه‌گونه و کم‌تر از آن‌چه خوابش را می‌دیدیم، مطیع و بنده‌اند. ص ۵۹

نگرانی بی‌جا: از کسانی که خود را اکولوژیست سیاسی می‌دانند، چند نفر از اکولوژی واقعی، حداقل آگاهی را دارند؟ من شادمانه راه‌اندازی

کلاس‌های کوچکی برای کارآموزی را پیشنهاد می‌کنم تا آن‌ها را روی علف‌ها بنشانند و آموزش دهند.

علوم زندگی و زمین شامل علوم انسانی هم می‌شود. علوم زندگی و زمین، با پرتوافکنی به پیرامون خود، علوم انسانی را هم در بر می‌گیرند و نوسازی می‌کنند. صص ۶۲ و ۶۳

دو سوگند

اخلاق در بیش از دو هزار سال پیش وارد علم پزشکی شد؛ کم‌کم و به‌صورتی دیگر، طی شش دههٔ اخیر تمامی علوم ما را در بر گرفته است. اما هنوز دوره به دوره هر پزشک در پایان تحصیلاتش سوگند بقراط را ادا می‌کند؛ و این تنها مدرکی است که نشان می‌دهد که یک اخلاق و یک آغاز حق را می‌توان در طول نسل‌ها، از گذشته تا آینده، حفظ کرد. پس لازم است که امروز سوگندی عمومی را برای تمامی علوم بازنویسی کرد؛ چرا که تمامی دانشمندان در برابر مسؤولیت‌های اخلاقی قرار گرفته‌اند که از آن‌ها سخن رفت. از آن‌جا که این سوگند پیش از شروع به کار ادا می‌شود و بنابراین از وجدان شخصی هر دانشمند سرچشمه می‌گیرد، از تمامی تأخیرهایی که در بالا به آن‌ها اشاره شد می‌گریزد. هر کس طبق تصمیم آزادانه‌اش آن را ادا می‌کند یا نمی‌کند، متن آن از این قرار است:

در مورد آنچه به من بستگی دارد، سوگند می‌خورم: هیچ‌گاه دانش‌هایم، اختراعاتم و کاربردهایی را که می‌توانم از آن‌ها به‌دست بیاورم، در خدمت خشونت، ویرانی یا مرگ، افزایش فقر یا جهل، بندگی یا نابرابری قرار ندهم؛ بلکه به‌عکس، آن‌ها را وقف برابری انسان‌ها، بقا و ارتقای آن‌ها و آزادی‌شان کنم. صص ۶۴ و ۶۵

به عناصر سه‌گانه برگردیم:

مذهب، انسان‌ها را اداره کرد؛

ارتش، با ادعای دفاع از آنان بر آن‌ها حکومت کرد و اغلب به

اطاعت‌شان واداشت؛

و بالاخره اقتصاد، هدایت‌کننده زندگی آن‌ها شد و گاه به‌نحوی

گریزناپذیر.

این سه مرجع هم‌چنان مفید خواهند بود به‌شرطی که تمام فضا را اشغال

نکنند و در جای خود بمانند. تسلط بلامنازع آن‌ها به پایان رسیده است. امروز،

که جانشین‌شان خواهد شد؟ دانش، که دسترسی به آن آسان شده است؛ یک

معلم و تربیت‌قابل دسترسی، دموکراسی در دسترس همگان. دانش می‌تواند

به تنهایی به‌نام انسان‌ها سخن بگوید؛ کاری که سابقاً آن سه ارگان می‌کردند.

لازمه آن که دانشمندان بتوانند به‌نام بی‌وزنه سخن بگویند، آن است که

نخست سوگندی ادا کنند که مضمونش آن‌ها را از هر نوع ادغام در سه طبقه

پیشین رها کند. آن‌ها برای قابل قبول بودن، باید لائیک باشند و سوگند بخورند

که به هیچ منافع نظامی و اقتصادی خاصی خدمت نخواهند کرد. تنها به این قیمت است که آن‌ها خواهند توانست در WAFEL به نام بیوژن سخن بگویند.

ص ۶۵

به محض آن که مجموعه جهانی دیجیتالی شود، این عمومیت پیدا کردن دسترسی، می‌تواند برای ما آدم‌های غیر روحانی، غیر اشرافی، نادان، بی‌تخصص، فقیر یا تیره‌روز، پایه‌گذار یک دموکراسی واقعی باشد؛ چرا که هر سلسله‌مراتب قبلی بر حبس اطلاعات و قطع دسترسی به کمیاب‌ها پایه‌گذاری شده بود؛ مراسم مذهبی، قواعد حقوقی، شجره‌نامه خانواده‌ها، کاربرد سلاح‌ها، مهارت و تردستی، منابع ثروت و ذخیره‌سازی، بذرها، انواع زنده، مالکیت، رموز پراتیک‌ها و تئوری... سلسله‌مراتب، همین دزدی است.

ص ۶۶

آزادی، همان دسترسی آزاد است. نه تنها دسترسی ممکن، بلکه مداخله فعال، محل زندگی جدید امکان می‌دهد که هر کس، نادان، غیر متخصص، نیازمند، فقیر یا تیره‌روز، صغیر به هر معنی در آن بیاموزد، از خود مایه بگذارد، اظهار نظر کند، در تصمیم‌گیری‌ها شرکت داشته باشد، در تخصص سهم شود. خلاصه، به سرنوشت خود توجه داشته و در سرنوشت جمع فعال باشد. این امکان رأی دادن همگانی در لحظه فرامی‌رسد و رؤیای کیک دموکراسی مشارکت را زنده می‌کند؛ زیرا برابری در این جا حاکم است؛ چه در مورد مداخله که آزاد است و چه به‌خاطر دسترسی که آسان است.

دلم می‌خواهد انشاها، ترانه‌ها، شعرها، هزاران متن پرحرارت بنویسم تا همه زنان و همه مردان را برای مداخله کردن در وقت و بی‌وقت در همه امور عمومی مربوط به خودشان و غیر خودشان، تشویق کنم. ص ۶۷

درباره نرم‌ها

اخلاق کهنه «تعهد سیاسی» چه مصیبتی است برای تفکر! این اخلاق از فیلسوفانی که به تکرار شعارهای کلیشه‌ی احزاب، گاه تا حد جنایت یا چشم‌بستگی، یا به طلب افتخار قلبی در رسانه‌ها سرگرم بودند، از آن‌ها [فیلسوفان] فرصت و امکان شناخت واقعیت معاصر و تعمیق در مسائلی را که گسست‌هایش مطرح می‌کنند، سلب کرد. هیچ چیز از خبرهای حوادث و رویدادهای روز، چیزهای تازه را از نظر پنهان نمی‌کند. ص ۶۸

سه انقلاب نرم – نوشتن، چاپ و کامپیوتر – تاریخ، رفتارها، نهادها و قدرت را در جوامع ما دگرگون کردند؛ آن هم به نحوی بسیار اساسی‌تر از تغییرات سخت، نظیر تغییرات تکنیک‌های کار... فاصله‌ی که سیرک سیاسی - رسانه‌ی را از وضع متغیر افراد و جامعه جدا می‌کند، این فاصله‌ها درواقع معادل دو شاخه شدن نرم و سخت‌اند. صص ۶۹ و ۷۰

عناوین جلد هفتم «سلوک با کتاب»

تراژدی قدرت در شاهنامه مصطفی رحیمی

توتالیتاریسم هانا آرنت محسن ثلاثی

خروج اضطراری اینیا تسیو سیلونه مهدی سبحانی

مجمع الجزایر گولاک سولژ نیتسین عبدالله توکل

قدرت بی قدرتان واتسلاو هاول احسان کیانی خواه

تفریحات شب محمد مسعود

تیغ بر نشر ژان ایو مولیه شهرزاد سلحشور

اگرچه سیاست دنیای بسیار وسیعی است
ولی دامنه و ژرفای انسانی آن در قیاس با
ادبیات، شعر، فلسفه و موسیقی،
مساحت و ارتفاعی بسیار ناچیز است؛ اما
ما را از شناخت این «بسیار ناچیز» و
تکاپو برای تغییر، گریزی نیست، چرا که
به زندگی مان تنیده است.

سلوک با کتاب
جلد ششم
شهریور ۱۴۰۵